



عنوان و نام پدیدآور: مباحله/ جمعی از نویسندگان.
مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۶-۰۲۶۹-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: مباحله -- مقاله ها و خطابه ها.
شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
رده دیویی: ۲۹۷ / ۹۳۶.
رده کنگره: BP / ۲۴/۳/ م۲ ۱۳۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۸۵۰۳۹



مباحله

جمعی از نویسندگان

ناظر علمی: مهدی شریعتی تبار
همکاران علمی: عبدالحسین یداللهی، سید ابوالقاسم موسوی
ویراستار: محمدرضا نجفی
حروف نگار: علی برهانی
طرح جلد: نیما نقوی

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد: صندوق پستی ۳۶۶-۹۱۷۳۵
تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۰۵۱-۳۲۲۳۰۸۰۳

www.islamic-rf.ir

info@islamic-rf.ir

◇ حق چاپ محفوظ است ◇

فهرست مطالب

.....	سخن ناشر	۵
.....	مقدمه	۷
مباهله معجزه جاودان الهی		
.....	آیت الله العظمی جوادی آملی	۱۳
مباهله چیست؟		
.....	مهدی شریعتی تبار	۲۲
آیه مباهله در تفاسیر کهن و مفهوم شناسی «مُمتَرین» و «إِبْتِهال»		
.....	دکتر محسن رجبی قدسی	۳۷
تفسیر آیه مباهله و اصطفاء در کلام امام رضا علیه السلام		
.....	مهدی شریعتی تبار، علی جان سکندری	۵۸
نگاهی درون متنی به آیه مباهله		
.....	رضا وطن دوست	۸۷
آیه مباهله در علم کلام و کتاب های متکلمان اسلامی		
.....	مهدی شریعتی تبار	۱۱۶
مباهله در منابع کهن تاریخی شیعه و اهل سنت		
.....	رضا وطن دوست	۱۴۴

پیام‌ها و پیامدهای مباحله برای اسلام و مسلمانان

◇ محمدعلی چنارانی ۱۶۳

آداب و مستحبات روز مباحله

◇ دکتر مرتضی انفرادی ۱۸۰

مباحله در شعر عربی و فارسی

◇ دکتر امیر سلمان رحیمی، دکتر اندیشه قدیریان ۲۰۲

سخن ناشر

عن عبدالسلام بن صالح الهروي قال: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرضا عليه السلام يقول: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا. فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا^١.

حمد و سپاس بی حد خداوند بزرگ و دانا را سزد که غایت آفرینش انسان را معرفت و عبودیت ذات مقدس خود قرار داد و فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^٢. درود بر پیامبران الهی به ویژه حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی ﷺ که با تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، زمینه ساز تحقق این هدف متعالی شدند و سلام بر امامان معصوم علیهم السلام، به خصوص عالم آل محمد ﷺ، حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که ستارگان پرفروغ آسمان معرفت و عبودیت اند و راهنمایان بشر در صراط مستقیم معرفت و بندگی، و رحمت خدا بر عالمان و پژوهشگرانی که در طول تاریخ با فراگیری و نشر علوم و معارف اسلامی به احیای امر امامت و ولایت پرداخته و مردم را با زیبایی های فرهنگ اصیل اهل بیت علیهم السلام آشنا ساخته اند.

١. عیون اخبار الرضا علیه السلام / ١ / ٣٥٧؛ از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده کند. عرض کردم: امر شما را چگونه زنده کند؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد و به مردم بیاموزد، که اگر مردم زیبایی های کلام ما را بدانند از ما پیروی خواهند کرد.

٢. ذاریات / ٥٦: «و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا پیروستند».

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی براساس نگاه ژرف تولیت فقید این آستان ملک پاسبان در سال ۱۳۶۳ به دستور معظّم له تأسیس شد و با الهام از منویات رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رحمته الله و دیدگاه‌های حکیمانه خلف صالح ایشان، مقام معظّم رهبری، حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای مدظله العالی، و رهنمودهای تولیت معزّز، با تشکیل گروه‌های پژوهشی و استفاده از نخبگان حوزه و دانشگاه، در راستای تأمین نیازهای فرهنگی جامعه و نظام اسلامی و نسل جوان و زائران بارگاه منور رضوی، به پژوهش و نشر علوم و معارف اسلامی نبوی و سیره اهل بیت عصمت علیهم السلام پرداخته و به فضل الهی به توفیقات ارزنده‌ای دست یافته است.

* * *

اثرپیش‌رو، مشتمل بر ده مقاله تحقیقی درباره مباهله پیامبرگرامی اسلام با نمایندگان نصارای نجران است که چند تن از دانشوران بنیاد پژوهشهای اسلامی از دیدگاه‌های متفاوت، به نگارش آن‌ها پرداخته‌اند.

مباهله یکی از رویدادهای مهم و مباهات برانگیز تاریخ اسلام است که در قرآن کریم و نیز متون تفسیری، حدیثی و تاریخی از آن یاد شده است که مطالعه آن در تقویت شناخت و آگاهی مسلمین نسبت به تاریخ اسلام و تحکیم باورهای اسلامی و شیعی نقش اساسی دارد.

بنیاد پژوهشهای اسلامی
آستان قدس رضوی

مقدمه

عن ابی الحسن الرضا علیه السلام: «إِنَّ الإمامةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاخُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الإمامةَ أَشُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي»^۱.

موضوع خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبیین معارف حقّه و احکام واقعی الهی، هدایت معنوی، تربیتی و اخلاقی انسان‌ها و نیز رهبری و مدیریت سیاسی جامعه اسلامی از چنان اهمیت و جایگاهی برخوردار است که براساس آیات متعدد قرآن و روایات فراوان و شواهد متقن تاریخی، هرگز مورد بی‌توجهی قرار نگرفته و نمی‌توانست مسکوت گذاشته شود.

قرآن کریم گرچه از امامان معصوم و جانشینان به حق پیامبرنامی نبرده است، ولی امامت و خلافت امام علی علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام گاهی در قالب بیان برتری و افضلیت آنان بر دیگران و زمانی با ذکر اوصافی که در امامت معتبر است؛ مانند علم وسیع و گسترده و منزّه از خطا در وجود آنان و گاهی نیز در قالب تصریح به امامت و خلافتشان تبیین شده است.

در متون تفسیری، حدیثی و تاریخی شیعه و اهل سنت آمده است که وقتی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ نازل شد و پیامبر اسلام ﷺ مأموریت یافت، پس از سه سال دعوت مخفیانه، تبلیغ علنی دین را با دعوت و انذار خویشاوندانش آغاز نماید. جمعی از آنان را به منزل خویش دعوت کرد و ضمن بیان مطالبی در باب توحید و معاد، نبوت و رسالت خود را برای نخستین بار اعلام نمود، آن‌گاه فرمود: «فَأَيُّكُمْ يُوَازِنُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ»^۲؛ کدام یک از شما مرا در امر تبلیغ دین یاری می‌کند تا برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد و پس از آنکه کسی جز علی بن ابی طالب عليه السلام به این دعوت پیامبر پاسخ مثبت نداد، فرمود: «هَذَا أَخِي وَوَصِيي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»^۳؛ این (علی) برادر، وصی و جانشین من در میان شماست، پس سخنش را بشنوید و اطاعتش کنید. این حدیث و حادثه، گویای این حقیقت است که امامت همزمان با رسالت اعلام شده است.

قرآن کریم انسانی را شایسته اطاعت و پیروی می‌داند که از هدایت برخوردار بوده و راهنمای مردم به سوی حق باشد ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۴؛ آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود، مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟

عقل نیز این حقیقت را درک می‌کند و عقلای عالم چنین قضاوتی دارند که بایسته است رهبری دینی، معنوی و سیاسی جامعه در اختیار کسی قرار گیرد که

۱. شعراء (۲۶) ۲۱۴.

۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۲.

۴. یونس (۱۰) ۳۵.

در همه شاخصه‌ها و مؤلفه‌های امامت و رهبری که عبارت است از علم، تقوا، سیاست، شجاعت، مدیریت و تسلط بر علوم مربوط به قضاوت و مدیریت جامعه، افضل و برتر از همگان باشد.

قرآن کریم اهل بیت پیامبر را برخوردار از مقام عصمت و طهارت می‌داند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. به گواهی حدیث و تاریخ، پیامبر مدت مدیدی برای آگاهی دادن به مسلمانان که اهل بیت من علی، فاطمه و فرزندان شان علیهم‌السلام هستند، بر در خانه آنان می‌ایستاد و می‌فرمود: «السلام علیکم یا اهل البیت»^۲.

سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در باب برتری علمی و معنوی علی بن ابی طالب فراوان و متواتر است، آن‌گاه که فرمود: «أفضاکم علی»^۳ و اعتراف دیگران به این برتری علمی، یک حقیقت مسلم تاریخی است که کوچک‌ترین تردیدی در آن وجود ندارد.^۴

احادیثی؛ مانند حدیث منزلت که پیامبر جایگاه علی را نسبت به خود به منزله جایگاه هارون نسبت به موسی بن عمران قرار داده که از جمله شئون هارون خلافت و جانشینی موسی بود و حدیث سفینه نوح که با تشبیهی بلیغ، امت را وظیفه‌مند به تبعیت از اهل بیت می‌کند: «مثل أهل بیتی فیکم کمثل

۱. احزاب (۳۳) ۳۳.

۲. شوشتری، نور الله، احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۳۳، ص ۵۷؛ حسینی فیروزآبادی، مرتضی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. عاملی نباطی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۸۲.

۴. کورانی عاملی، علی، جواهرالتاریخ، ج ۵، ص ۱۱۷.

سفینه نوح من ركبها نجا...»^۱ و ده‌ها حدیث دیگر که همگی به تواتر ثابت است، موضع‌گیری روشن پیامبر ﷺ را نسبت به تبیین امامت امام علی (علیه السلام) کاملاً ثابت می‌کند.

در کنار این گونه روایات و نیز آیات قرآن، حادثه غدیر خم که آن نیز متواتر است با توجه به قرائن متعدد موجود در آن کوچک‌ترین تردیدی را برای انسان‌های منصف باقی نمی‌گذارد که امامت امیرالمؤمنین و رهبری دینی، معنوی و سیاسی آن حضرت بر امت اسلام پیام این حدیث است.

تردید در سند حدیث غدیر را همگان ناروا دانسته‌اند و دلالت آن بر امامت امام علی (علیه السلام) برای هر شخص آشنا به زبان و ادبیات عرب و آگاه به اصول بلاغت که البته از انصاف نیز برخوردار باشد، جای کمترین شک را باقی نمی‌گذارد.

به راستی چگونه می‌توان سخن پیامبر را که با ذکر مقدماتی فرمود: «من کنت مولاه، فعلى مولاه»^۲ در جمع ده‌ها هزار نفری مسلمانان در هوای داغ نیمروز غدیر خم بر معنایی جز رهبری و ولایت حمل کرد؟ سخنی که بعد از آن مردم موظف شدند با علی (علیه السلام) بیعت کنند و حسان بن ثابت شعرانشاد شده به این مناسبت را در جمع مسلمانان در همان مکان قرائت فرمود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیاً
فقال له قم یا علی فإینى رضیتک من بعدى اماماً و هادياً^۳
و با توجه به آیاتی از قرآن کریم که به حدیث غدیر ناظر است: ﴿الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۷.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا^۱؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم. نیز به خوبی این حقیقت را روشن می‌کند که پیام غدیر خم چیزی جز امامت و رهبری امام علی (علیه السلام) نبوده است.

یکی از حوادثی که پیام مهم ولایت و امامت را در خود جای داد، حادثه مباهله و نیزآیه‌ای^۲ است که دلالت دارد، پیامبر و همراهانش در صحنه مباهله که به گواهی حدیث و تاریخ، علی، فاطمه و حسنین (علیهم السلام) بوده‌اند، افضل از همه افراد جامعه اسلامی‌اند. همچنین آیه مباهله بیان می‌کند که علی نفس و جان رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که قطعاً دلالتی صریح دارد بر اینکه علی پس از پیامبر افضل از همه بشریت است؛ زیرا در افضلیت و برتری رسول خاتم که تردیدی نیست و خداوند در این آیه علی را جان پیامبر می‌داند و آنکه مساوی با نفس رسول خداست، نیز این برتری را بر دیگران دارد.

گرچه مباهله که یک مبارزه معنوی است بین پیامبر و همراهانش از یک طرف و نمایندگان نصاری نجران در طرف دیگر واقع نشد و نجرانیان حاضر به مباهله نشده و عقب‌نشینی کردند، ولی اصل این ماجرا و آیه نازل شده به این مناسبت، حقایق روشنی در باب افضلیت علی و اهل بیت (علیهم السلام) و نیز از آنجا که امام باید برترین مردم پس از پیامبر باشد، امامت آن حضرت را بیان می‌کند.

اهمیت این ماجرا و موضوع امامت که مهم‌ترین دستاورد آن است، مسلمانان را بر این وامی‌دارد که روز مباهله را به مانند روز غدیر گرامی بدانند و مجالس شادی، شکر و بیان فضایل اهل بیت را با شکوه برگزار کنند و نیز

۱. مائده (۵) ۳.

۲. آل عمران (۳) ۶۱.

دانشمندان در گفتار و قلم خود به تبیین بیشتر جایگاه اهل البیت و امامت
بپردازند.

شواهد تاریخی نیز گویای این واقعیت است که امامان و از جمله حضرت
ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام در اثبات ولایت و امامت امام علی علیه السلام به
آیه مباهله استناد فرموده‌اند.^۱

اثر حاضر اقدام کوچکی است در این موضوع که به قلم جمعی از پژوهشگران
بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، در راستای مأموریت خویش سامان یافته
و تقدیم حضور ارادتمندان مکتب امامت و ولایت می‌گردد.

شایان ذکر است، در آخرین روزهای آماده‌سازی این اثر برای چاپ، در پی
استجازه از محضر حکیم متأله و فقیه و مفسر گرانقدر حضرت آیت‌الله العظمی
جوادی آملی، این اثر مزین شد به مقاله‌ای برگرفته از دو سخنرانی معظم له با
عنوان «مباهله معجزه جاودان الهی»، که صمیمانه از ایشان قدردانی می‌نماید.

مهدی شریعتی‌تبار

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۸۱.

مباهله معجزه جاودان الهی^۱

◇ آیت الله العظمی جوادى آملى

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين والأئمة الهداة المهديين سيما خاتم الأنبياء وخاتم الأوصياء (عليهما آلاف التحية والثناء) بهم نتولى ومن أعدائهم نتبرأ الى الله.

رخدادهای اسلام گاهی مربوط به نبوت است و زمانی مربوط به امامت و جامع مشترک بین این دو فضیلت الهی، ولایت است. جریان امامت علی بن ابی طالب (علیه أفضل صلوات المصلین)، هم در جریان غدیر مطرح است و هم در جریان مباهله. جریان «مباهله» یک معجزه خالده الهی است. امروز هم اگر کسی آن توفیق را بیابد و آن طهارت روح را تحصیل کند، می تواند مباهله کند.

مباهله که از بهال و تضرع است یک سنخ دعاست. انسانی که مستجاب الدعوه است از کرامت برخوردار است. خصوصیت مباهله در این نیست که

۱. مقاله حاضر برگرفته از دو سخنرانی معظم له است.

این‌ها اهل دعایند و دعای این‌ها مستجاب است؛ زیرا این لازمه عصمت و امامت نیست، بلکه یک لازمه مشترک است. ممکن است دعای برخی از مؤمنان ویژه هم مستجاب باشد. آنچه در جریان مباحله مطرح است این است که اول برهان بود، بعد دعای اثربخش. وقتی مسیحی‌ها به وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) گفتند مگر می‌شود انسان بدون پدر به دنیا بیاید، پدر مسیح (سلام الله علیه) - معاذ الله - الله است او ابن الله خواهد بود - جریان تثلیث و جریان ابن الله بودن از اینجا صورت گرفت و مانند آن - ذات اقدس الهی برهان اقامه کرد و فرمود: همان طوری که ممکن است یک انسان بدون پدر و مادر مثل وجود مبارک آدم آفریده شود، آفریده شدن و خلق کردن انسان بدون پدر آسان تر است. ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱، وقتی وجود مبارک پیامبر این برهان را برای مسیحی‌ها اقامه کرد، آن‌ها تهیدست شدند؛ یعنی نقد و اشکالی نداشتند، از آن به بعد بر انکارشان اصرار داشتند. آیه سوره مبارکه «آل عمران» نازل شد: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛ یعنی بعد از اینکه برهان اقامه شد که آفریده شدن انسان بدون پدر ممکن است و محال نیست، زیرا آفرینش انسان بدون پدر و مادر سابقه دارد چه رسد بدون پدر، جریان آدم این‌طور بود و شما مسیحی‌ها می‌پذیرید که آدم بدون پدر و مادر آفریده شد، پس برهان اقامه شد برامکان آفریده شدن انسان بدون پدر، آن‌گاه اگر برهان عقلی اثر نکرد، شاهد تجربی و دعای مستجاب اثربخش نخواهد بود. فرمود مسیحی‌ها را از راه محاجه به بهال دعوت کنید؛ بهال و مباحله عبارت از این است که از خدای سبحان بخواهید هر کدام برحق هستند او را حفظ کن و هر کدام برباطل اند او را از بین ببر.

۱. آل عمران (۳) ۵۹.

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱.

ما می گوئیم عیسی بنده و مخلوق و پیامبر خداست، شما - معاذ الله - براین پندار باطل هستید که عیسی ابن الله است، عیسی و روح القدس و الله ثلاثة هستند و خدا ثالث ثلاثة است. ما می گوئیم تثلیث کفر است و توحید حق است. اگر بعد از آن برهان باز برانکاران اصرار دارید، بیایید ما زن ها و فرزندانمان و خودمان یا کسانی را که به منزله خودمان هستند، دعوت کنیم و شما هم همین طور و سپس مباهله کنیم و از خدای سبحان بخواهیم آن قدرت را به ما عطا کند که ما لعنت خدا را بر کاذبین قرار دهیم. چند عنصر محوری در این آیه کریمه است که به برخی از آن ها اشاره می شود.

نکته اول: وجود مبارک رسول خدا طبق دستور الهی فرمود بیایید مباهله کنیم. چنان که گفتیم، بهال و ابتهال و تضرع یک سنخ از دعا است. دعا سلاح مؤمن است. در روایات وارد شده است: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ»^۲. قسمت مهم کاربرد این سلاح دفاعی است؛ یعنی انسان دعا می کند تا از آسیب و آفت مصون بماند: «الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ»^۳. دعا سپر است، دعا نفرین نیست، دعا برای از بین بردن دیگری نیست، دعا برای مصون بودن خود و کشور خود و جامعه خود و ملت خود و دین خود است. بخش آخرین است که اگر این دعا که به منزله صیانت است اثر نکرد، آن گاه از این دعا که سلاح مؤمن است تیر و نیزه و

۱. آل عمران (۳) ۶۱.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۴۶۸.

۳. همان.

شمشیر ساخته می‌شود. اینجا، جای لعنت است. البته لعنت کردن دو قسم است: - لعنت یعنی بُعد از رحمت - یک وقت ما از ذات اقدس الهی می‌خواهیم که فلان شخص یا فلان گروه را از رحمت دور کن! این طلب لعن است، یک وقت از ذات اقدس الهی می‌خواهیم آن قدرت را به ما بده که ما لعنت و بُعد از رحمت تو را بر آن‌ها قرار بدهیم، این عالی‌ترین قلّه استجاب دعاست. ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾. ما لعنت خدا را قرار می‌دهیم، نه اینکه از خدا بخواهیم آن‌ها را لعنت کند. یک وقت می‌گوییم: «اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ»^۱، یک وقت ما به اذن و دستور خدا، لعنت خدا را بر تبهکار قرار می‌دهیم. جریان بهال معروف و مباهله شناخته شده، جعل لعنت است نه درخواست لعنت.

نکته دوم: تعبیری که وجود مبارک پیامبر ﷺ کرد، فرمود: ما و شما، ما نفس خودمان را، دختر خودمان را، فرزندان خودمان را دعوت می‌کنیم، اینکه وجود مبارک پیامبر ﷺ به دستور خدا به آن‌ها فرمود: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾، منظور از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ حتماً باید کسی باشد که به منزله نفس ما باشد، و گرنه اتحاد داعی و مدعو که ممکن نیست. ما خودمان را دعوت کنیم یعنی چه؟! ما کسانی را دعوت می‌کنیم که به منزله خود ماست. بر اساس این آیه دعوت‌کننده پیغمبر است و مدعوسه گروه و سه قسم هستند: دختر، پسر و نفس. روز مباهله دیدند وجود مبارک پیامبر ﷺ، امام حسن، امام حسین، فاطمه زهرا و علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیهم اجمعین) را به همراه آوردند. از آن جهت که فرمود: ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ فرزندانمان را، امام حسن و امام حسین (سلام الله علیهما) را آوردند و از آن جهت که فرمود: ﴿نِسَاءَنَا﴾ دخترشان را آوردند، از آن جهت که فرمود: ﴿وَأَنْفُسَنَا﴾ علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیه) را

۱. کامل الزیارات، ص ۱۷۸.

آوردند، بعد گفتند ما به اذن خدا لعنت خدا را بر کاذبین قرار می دهیم. نکته اساسی از این به بعد این است که «کاذب» یعنی دروغگو. کسی که تماشاچی و حاضر در صحنه است و گزارشگر نیست، اونه صادق است نه کاذب، چون مقسم این ها گزارش است. کسی که خبر می دهد یا صادق است یا کاذب؛ زیرا صدق و کذب فرع بر اخبار است. وجود مبارک پیامبر ﷺ طبق دستور خدای سبحان فرمود لعنت خدا را بر کاذبین قرار بدهیم؛ یعنی در جمع ما چند گزارشگر وجود دارند و در جمع شما هم چند نفر گزارشگر وجود دارند؛ یعنی حسن بن علی گزارش می دهد، حسین بن علی گزارش می دهد، علی بن ابی طالب گزارش می دهد، فاطمه بنت رسول الله (علیهم آلف التحیة والثناء) گزارش می دهند. این ها خبر می دهند، این ها تماشاچی و مستمع در صحنه نیستند، این ها از وحدانیت خدا، از وحی و نبوت، از بهشت و جهنم و از توحید در برابر تثلیث خبر می دهند، این ها خبر می دهند که ابن اللهی باطل است، ثالث ثلاثه باطل است، این ها خبر و گزارش می دهند؛ پس معلوم می شود سمتی دارند. بالاصاله این سمت از آن پیغمبر ﷺ است و این ها هم چون از علوم و حیانی باخبرند و از دوده طاهها و أسره یاسین هستند به اذن پیغمبر ﷺ خبر می دهند.

مطلب مهمی که مربوط به جریان حضرت امیر (سلام الله علیه) است این است که درباره حسن و حسین (سلام الله علیهما) فرمود: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا﴾. تعبیر قرآن کریم است. ذات اقدس الهی از حسن و حسین (سلام الله علیهما) به عنوان فرزندان پیامبر ﷺ تعبیر کرد، معلوم می شود فرزند دختری مانند فرزند پسری فرزند آدم است. آن ها که می گفتند:

بُنُونَا بُنُو أَبْنَائِنَا وَ بَنَاتِنَا بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ^۱

۱. المغنی (ابن قدامه)، ج ۶، ص ۱۷.

این یک تفکر جاهلی بود. بچه‌های دخترانسان بچه‌های انسان محسوب می‌شوند. عمده تعبیر به ﴿أَنْفُسَنَا﴾ است.

در جریان حسین بن علی (سلام الله علیه) تعبیر «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۱ را همه ما شنیده‌ایم. گاهی گفته می‌شود: «حُسَيْنٌ مِنِّي»، چون نوۀ حضرت است؛ «أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»، چون دین حضرت به وسیله قیام حسینی روشن است. خیال می‌کردیم که «أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» یعنی از این باب. معلوم می‌شود این تعبیر چون درباره امام حسن (سلام الله علیه) هم آمده است که «حَسَنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»^۲ و همین تعبیر سالیان متمادی از قبل درباره علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) آمده است که «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ»^۳ این «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ» قبل از جریان «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» بود. به چه سندی وجود مبارک حضرت می‌گوید: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ»؟ برای اینکه خدا در قرآن دارد که ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾، البته گاهی قبل از نزول گاهی بعد از نزول که به علم غیب وجود مبارک رسول گرامی ﷺ برمی‌گردد. اگر علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) متن هستی رسول گرامی ﷺ است و تفاوت در نبوت و رسالت است، پس صحیح است که پیغمبر ﷺ بفرماید: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ»، همان طوری که فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ».

اما آنچه که مربوط به وجود مبارک علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) و فضیلت ممتاز اوست و از ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ و از ﴿نِسَاءَنَا﴾ بالاتر است، این است که به اذن خدا وجود مبارک پیغمبر ﷺ گفت ما از کسانی دعوت می‌کنیم که در این

۱. کامل الزیارات، ص ۵۲.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص ۳۰۶.

۳. الأمالی (للصدوق)، ص ۹.

بِهال حضور به هم برساند که او به منزله جان ماست: ﴿أَنْفُسَنَا﴾. این ﴿أَنْفُسَنَا﴾ از فخرآورترین القاب وجود مبارک علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) است. مرحوم شیخ طوسی در تلخیص الشافی فی الإمامة نقل می کند.^۱ یکی از افرادی که محضر پیغمبر ﷺ را درک کردند، سؤال کردند شما نظرتان درباره اصحابتان چیست؟ وجود مبارک پیغمبر ﷺ درباره برخی از اصحاب سخنانی فرمود. این شخص عرض کرد که من درباره صحابه سؤال کردم، نظر خودتان را درباره علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) فرمودید. حضرت فرمود: سؤال تو درباره اصحاب من بود. سؤال تو درباره نفس من نبود؛ علی نفس من است. این ها نشان می دهد که وجود مبارک علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) به منزله جان مطهر رسول خداست. آن قصه معروف هم همین را نشان می دهد، وجود مبارک پیغمبر ﷺ فرمود: یک درخت در بهشت است و شاخه های آن به خانه مؤمنان می رسد و اصل این درخت در خانه من است. در جلسه دیگر فرمود: درختی است در بهشت، اصلش در خانه علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) است. برخی عرض کردند: یا رسول الله! شما گاهی می فرمایید شجره طوبایی است که اصلش در خانه من است، گاهی می فرمایید شجره طوبایی است که اصلش در خانه علی (سلام الله علیه) است، فرمود: «دَارِي وَدَارُ عَلِيٍّ وَاحِدٌ»؛ منزل من و منزل علی یکی است.

عنصر محوری و اصل جریان مباهله همان تعبیر «نفس» است. برخی افراد خواستند آن را نقد کنند، بنی العباس این طور بودند، خواستند این تعبیر ﴿أَنْفُسَنَا﴾ را تعبیر عادی بدانند، گفتند: ﴿أَنْفُسَنَا﴾ یعنی «رجالنا»، منظور از

۱. تلخیص الشافی فی الإمامة، ج ۳، ص ۸؛ الشافی فی الإمامة، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۷۴.

«أنفس» یعنی مردها، به چه دلیل؟ به قرینه «نساء»، چون خدا فرمود: ﴿نِسَاءَنَا﴾. این ﴿أَنْفُسَنَا﴾ در مقابل ﴿نِسَاءَنَا﴾ است، پس ﴿أَنْفُسَنَا﴾ یعنی «رجالنا»، آن گاه به امام رضا (سلام الله علیه) عرض کردند که شما نمی‌توانید با این ﴿أَنْفُسَنَا﴾ دلیلی بر فخر علی بیاورید، «لولا نساءنا». اگر کلمه ﴿نِسَاءَنَا﴾ نبود این ﴿أَنْفُسَنَا﴾ دلیل فخر علی بود؛ اما چون «نساء» هست منظور از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ یعنی «رجالنا» و این رجال بودن و مرد بودن فخری نیست، وجود مبارک امام رضا (ع) فرمود: «لولا أبناءنا». آن ﴿نِسَاءَنَا﴾ در برابر ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ است؛ یعنی دختران ما در برابر پسران، پسران ما در برابر دختران، آن ﴿نِسَاءَنَا﴾ در برابر ﴿أَنْفُسَنَا﴾ نیست، آن ﴿نِسَاءَنَا﴾ در برابر ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ است، اگر ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ نبود این ﴿نِسَاءَنَا﴾ در برابر ﴿أَنْفُسَنَا﴾ بود و ممکن بود بگوییم آن ﴿أَنْفُسَنَا﴾ یعنی «رجالنا».

باور کنید که دنیا جای جعل بدل و انکار حق است. مرحوم شیخ طوسی از مغنی قاضی عبدالجبار نقل می‌کند که او می‌گوید: «وفی شیوخنا من ذکر عن اصحاب الآثار أن علیاً (ع) لم یکن فی المباهله».^۱ روز روشن یک حقیقت را انکار می‌کنند و انکار کردند. گفتند: بعضی از بزرگان ما می‌گویند علی (سلام الله علیه) در مباهله نبود، با اینکه روز روشن همه دیدند! جهان از این انکار حق و ابطال حق و داعی باطل داشتن کم ندید. بنابراین روز مباهله، جریان بهال و معنای ابتهال و حضور علی (سلام الله علیه) و معنای نفس را باید گرامی بداریم تا مبادا - خدای ناکرده - آنچه صاحب المغنی قاضی عبدالجبار از بعضی از مشایخ سوء نقل کرد که علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) حاضر نبود، دگر بار چنین چیزی تکرار نشود. از طرفی فضیلت این روز در این است که دعای مخصوصی دارد. دعای مباهله همان دعای سحرهای ماه مبارک رمضان است

۱. المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۲۰، ص ۱۴۲.

با یک تفاوت مخصوص و یک ترجیع‌بند خاص، آغازش «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءٍ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهَيِّ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ»^۱، بعد جمال و جلال الهی را بازگویی کند، این دعا چند جمله بیش از دعای سحر معهود معروف است، یک ترجیع‌بند دلمایه و دلپذیر و دلربا هم دارد، این دو خصیصه، این دعا را از دعای سحر جدا کرده است. مستحب است مؤمنان روز ۲۴ ماه پربرکت ذی‌الحجه، این دعا را قرائت و تلاوت کنند و ثواب آن را هم به دوده طاهرا و اُسره یاسین اهدا کنند که ذخیره دنیا و آخرت باشد....

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۵۹.

مباهله چیست؟

◇ مهدی شریعتی تبار

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ هرگاه پس از علم و دانشی که [درباره مسیح] به توریسیده، [باز] کسانی با توبه محاجّه و ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن‌گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

آیه شریفه ۶۱ سوره آل عمران در اصطلاح مفسران، آیه مباهله نامیده شده است.^۱ شأن نزول و مناسبت تاریخی این آیه و دو آیه قبل و بعد آن، ماجرای است که آن نیز مباهله نام گرفته است.

خلاصه ماجرا این است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ پس از صلح حدیبیه در سال ششم هجری و نیز پس از فتح خیبر (سال هفتم) که خاطر شریفشان تقریباً از طرف دشمنان داخلی و نزدیک در شمال و جنوب مدینه آسوده شد، با اعزام

۱. آل عمران (۳) ۶۱.

۲. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۱ (و تسمی هذه الآية آية المباهله).

نمایندگان خود و نگارش نامه به سران دیگر کشورها و ملت‌ها، آنان را به پذیرش اسلام فراخواندند. این دعوت پس از فتح مکه، توسعه بیشتری یافت.

مرحوم سید بن طاووس روایتی مفصل در این باره نقل کرده و می‌نویسد: پس از آنکه پیامبر ﷺ مکه را فتح کردند و عرب در برابر ایشان تسلیم شدند و آن حضرت سفیران و نمایندگان خود را به سوی ملت‌ها فرستادند و با پادشاهان دو قدرت بزرگ آن زمان، کسری و قیصر، مکاتبه نمودند و آنان را به اسلام فراخواندند، نصارای نجران نگران شدند. در چنین شرایطی نمایندگان پیامبر که حامل نامه ایشان بودند به نجران آمدند...^۱

بی‌گمان اساس و پایه دعوت رسول خدا ﷺ آن است که دین اسلام، دین کامل و نقشه جامع خداوند برای بشر است و پیامبر اکرم نیز پیشوای همه مردم در همه زمان‌ها و مکان‌هاست.

این سخن، مدلول آیات فراوانی از قرآن کریم است، به گونه‌ای که از بدیهیات آموزه‌های دینی به شمار آمده و باور به آن از اصل باور به اسلام و نبوت رسول خدا ﷺ جدا شدنی نیست. بدین سان هر کس به اسلام و پیامبر ایمان دارد، به شمول یا فراگیری این آیین و خاتم بودن پیامبر نیز معتقد است. در قرآن کریم آمده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾^۲؛ و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم. در آیه دیگر بیان شده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳؛ و ما تو را جز برای رحمت جهانیان

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۲. سبأ (۳۴) ۲۸.

۳. انبیاء (۲۱) ۱۰۷.

نفرستادیم. نیز آمده است:

﴿أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾^۱؛ این قرآن بر من وحی شده، تا شما و همه کسانی را که این (قرآن) به آن‌ها می‌رسد، با آن بیم دهم. از آنجا که اسلام دین حق و مطابق با فطرت انسان^۲ و ضامن سعادت و کمال واقعی اوست، این مسئولیت را می‌پذیرد که خود را بر جامعه بشری عرضه کند و همگان را به این صراط مستقیم فراخواند. بی‌تردید هدف از این دعوت، تحمیل عقیده بر مردم نیست؛ چنان‌که در قرآن کریم بیان شده است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۳؛ در [قبول] دین اکراهی نیست؛ [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.

پیام آیه این است که اصل دین و ایمان اکراه‌پذیر نیست؛ زیرا گرایش به دین و ایمان به آن، امری درونی و نیز فکری است و انسان را در این امور نمی‌توان مجبور کرد. از این رو، اگر در اسلام پیامبر اکرم ﷺ دیگران را به ایمان دعوت می‌کند، بر این اساس است که آن، دین رسمی خداوند برای جامعه بشری است و آن‌سان با عقل و فطرت آدمی هماهنگ است که اگر به درستی بر انسان عرضه شود و موانع داخلی؛ مانند جهل، تعصب و لجاجت و نیز موانع خارجی؛ مانند حاکمان ستمگر و حکومت‌های فاسد و خودکامه از سر راه مردم برداشته شود، دین اسلام را می‌پذیرد و به آن ایمان می‌آورد.

اسلام آخرین آیین الهی است و با ظهور آن، دین‌های دیگر منسوخ شده و تاریخ اعتبار و مصرفشان به پایان رسیده است. علاوه بر این، در اصول و فروع

۱. انعام (۶) ۱۹.

۲. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ روم (۳۰) ۳۰؛ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده.

۳. بقره (۲) ۲۵۶.

ادیان پیش از اسلام حتی مسیحیت (آخرین دین پیش از اسلام) تحریفاتی رخ داده بود، به گونه‌ای که نمی‌توانست برای پیروان خود چراغ هدایت باشد.

شایان یادآوری است که از عوامل تداوم بعثت‌ها و نبوت‌ها^۱، همین تحریف پیام انبیا بوده است؛ چنان‌که یکی از رمزهای استمرار دین اسلام تا روز قیامت و خاتمیت آن، سلامت و مصونیت کامل آن از تحریف است. این موضوع از آیات قرآن^۲ و روایاتی مانند حدیث ثقلین استفاده می‌شود. به عبارتی دیگر، نبوغ فکری و بلوغ فرهنگی جامعه اسلامی آن‌گونه از رشد برخوردار بود که می‌توانستند از میراث فرهنگی خود صیانت کنند. از این‌رواز مسائل اتفاقی و اجماعی میان مسلمانان است که قرآن کریم به عنوان سند و منبع اصلی دین، از هرگونه تحریف و تغییری به‌طور کامل مصون است.

یکی از تحریفات صورت گرفته در دین حضرت عیسی، ماجرای تثلیث و اعتقاد به وجود سه خدا و سه موجود مقدس، ابدی و قابل پرستش می‌باشد، در حالی که بی‌تردید دین حضرت عیسی توحیدی بوده است. قرآن کریم در آیات پایانی سوره مائده، با نقل گفت‌وگویی میان خداوند و حضرت عیسی بن مریم، به این تحریف اشاره دارد:

«و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا توبه مردم گفتمی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟ (عیسی) گفت: منزه‌ی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم. اگر چنین سخنی را گفته

۱. در قرآن آمده است: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ مؤمنون (۲۳) ۴۴؛ سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم. در نهج البلاغه آمده است: «وَإِتْرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ» (خطبه ۱)؛ و [خداوند] پیامبران خویش را به سوی آنان (مردمان) پیاپی روانه کرد.

۲. ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ فصلت (۴۱) ۴۲؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ حجر (۱۵) ۹.

باشم، تومی دانی. تواز آنچه در روح و جان من است، آگاهی و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم. به یقین تواز تمام اسرار و پنهانی‌ها با خبری. من جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن‌ها نگفتم. (به آن‌ها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آنان بودم، شاهد و گواه آنان بودم، ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آن‌ها بودی و تو بر هر چیز گواهی. (با این حال) اگر آن‌ها را مجازات کنی، بندگان توآند (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند) و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی (نه کیفر تو نشانه بی حکمتی است و نه بخشش تو نشانه ضعف).^۱

این آیات و دیگر آیات مربوط، دلیل و گواه بر وقوع تحریف و انحراف در عقاید مسیحیان است.

به هر حال، پیامبر اسلام ﷺ بر اساس چنین حقیقتی و در راستای مأموریت الهی مبنی بر هدایت جامعه بشری به سوی دین حق، همه مردم را، چه بت پرستان و مشرکان و چه اهل کتاب (یهودیان و نصاری و غیره) به اسلام و توحید فراخواندند و با این حال، هیچ‌گاه اهل کتاب را به پذیرش آن مجبور نکردند. با یهودیان مدینه پیمان صلح بستند و تا زمانی که آنان توطئه و پیمان شکنی نکردند، تعرضی به آن‌ها صورت نگرفت، ولی آن‌گاه که یهودیان به اقدامات خصمانه امنیتی و نظامی بر ضد مسلمانان پرداختند - چنان‌که در تاریخ اسلام آشکارا از آن یاد شده است^۲ - پیامبر اسلام با آن‌ها برخورد کرد.

۱. مائده (۵) ۱۱۶-۱۱۸.

۲. شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، ص ۶۲ و ۷۰.

آغاز مباهله

آن حضرت مسیحیان را نیز به اسلام فرا خواند و نصاری نجران را پس از گفت و گوهایی که انجام یافت و آنان از پذیرش حق سرباز زدند و به لجاجت و ستیز با حق ادامه دادند، به مباهله - که یک مبارزه معنوی و فکری است - دعوت کرد و پس از انصراف آنان از مباهله، پیمان صلح بستند و مسیحیان به پرداخت جزیه^۱ موظف شدند.

گفتنی است که در بیشتر نامه های رسول خدا ﷺ به رهبران جوامع مسیحی؛ مانند رومیان و نجرانیان، این آیه قرآن نوشته شده است^۲:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۳؛ «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هرگاه [از این دعوت] سرباز زنند، بگویند: گواه باشید که ما مسلمانیم».

به هر حال پس از فتح مکه در سال هشتم هجری، هیئت های نمایندگی از سوی ملت ها و قبیله های مختلف راهی مدینه شدند، تا با پیامبر مذاکره و درباره اسلام تحقیق کنند. این حرکت ها و دیدارها، بیشتر در سال نهم هجری صورت گرفت و از این رو، این سال «سنة الوفود»، سال حضور هیئت های

۱. «جزیه»، مالیاتی است که اهل کتاب به حکومت اسلامی می پردازند و در برابر آن، از امنیت در نظام اسلامی بهره می برند؛ چنان که مسلمانان نیز به گونه ای دیگر موظف به پرداخت زکات و خراج هستند.

۲. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۹۰.

۳. آل عمران (۳) ۶۴.

نماینده‌گی در محضر پیامبر اسلام نامیده شده است. یکی از این هیئت‌ها، هیئت نمایندگی نصاری نجران بود که پس از دریافت نامه پیامبر، به سوی مدینه حرکت کردند و در ذوالحجه سال نهم هجری^۱ به آنجا آمدند.

گفت‌وگو و دفع شبهات نصاری

از محورهای گفت‌وگوی نصاری نجران با پیامبر اسلام ﷺ، حضرت عیسی علیه السلام بود. آنان برای عیسی و مادرش حضرت مریم علیهما السلام، قداست و خدایی قائل بودند و عیسی علیه السلام را پسر خدا^۲ می‌دانستند. استدلال مهم آنان درمان بیماری‌های لاعلاج، زنده کردن مردگان و خبر دادن از غیب بود. پیامبر اسلام ﷺ در پاسخ فرمود: حضرت عیسی این کارها را به اذن خداوند به انجام می‌رساند و او آفریده خدا بود و مانند دیگر انسان‌ها گرسنه و تشنه می‌شد و به آب و غذا نیاز داشت^۳.

اشکال دیگر آنان این بود که چگونه عیسی بنده خدا و مخلوقی مانند دیگران بوده است، در حالی که پدر نداشت و آیا انسانی بدون پدر می‌تواند به دنیا بیاید؟

آیه شریفه ذیل بر پیامبر نازل شد و این شبهه را پاسخ داد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۴؛ مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود:

۱. درباره زمان حضور این هیئت اختلاف است و برخی آن را در سال دهم می‌دانند، ولی در مجموع احتمال حضور در سال نهم قوی‌تر به نظر می‌رسد. بنگرید به: سبحانی، جعفر، فروغ ابديت، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. در قرآن بیان شده است: «...وَقَالَتِ الْتَصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» توبه (۹) ۳۰.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۴. آل عمران (۳) ۵۹.

موجود باش. او هم فوراً موجود شد.

مسیحیان پس از شنیدن پاسخ‌های محکم و استدلال‌های علمی و منطقی، از روی تعصب و لجاجت، باز حق را انکار کردند و به ستیز و جدال خود ادامه دادند. اینجا بود که آیه مباهله بر پیامبر نازل شد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱.

پیامبر اکرم پس از تلاوت آیه فرمود: خداوند به من فرمان داده که اگر برسخن باطل و ادعای خود اصرار دارید، با شما مباهله کنم. آنان در آغاز پذیرفتند و پس از مشورت با یکدیگر گفتند باید دید که محمد ﷺ با چه کسانی برای مباهله حضور می‌یابد. اگر با اصحاب و لشکریان خود حاضر شد، معلوم می‌شود او مانند پادشاهان عمل کرده و با او مباهله خواهیم کرد، ولی اگر با گروهی اندک از اهل بیت خود حضور یافت، این از سجایای پیامبر است و مباهله با او به زیان ما خواهد بود.

پس از آنکه به فرمان الهی، همراهان پیامبر در مباهله - این آوردگاه دعا و چیرگی معنویت - مشخص شدند و آنان به اتفاق نظر همه مفسران، محدثان و مورخان شیعه و اهل سنت، علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا (علیها السلام) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) بودند، نصاری نجران از مباهله سرباز زدند و چنان‌که همه مورخان نوشته‌اند، مباهله انجام نپذیرفت و آنان گفتند: چهره‌هایی را می‌بینیم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای برگند، به تحقیق برمی‌کند.^۲

۱. آل عمران (۳) ۶۱.

۲. «آری وجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جبلاً لأزاله». عاملی نباطی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۴۹.

مفهوم‌شناسی مباهله

واژه مباهله و مشتقات آن، مانند واژه‌های ابتهال و نبتهل که در آیه شریفه آمده، از ریشه «بهل» است که در اصل لغت به معنای رها کردن و به خود وا گذاشتن است. از این رو عرب به شتری که به حال خود در بیابان یله گردیده یا به دلیل کم‌شیری پستانش رها شده است، ابل باهل و باهله می‌گوید. همچنین به آب اندکی که رفع تشنگی نمی‌کند و توجه برانگیز نیست، ماء باهل گفته می‌شود و در همه موارد کاربرد این کلمه، این نکته موجود است. تضرع و دعای خالصانه به درگاه خداوند، ابتهال نامیده می‌شود؛ زیرا بنده در این حالت، خود و تعلقاتش را رها کرده، با اخلاص کامل معبود را می‌خواند و کارهایش را به خدا می‌سپارد.^۱

اگر مباهله به معنای لعن و نفرین آمده است، باز همین نکته را می‌نمایاند که شخصی یا گروهی با رها شدن از تعلقات خود، از خدا درخواست می‌کنند که فرد یا گروهی را از رحمت خود طرد کند و به خودشان واگذارد؛ زیرا این طرد از رحمت الهی و به خود وا گذاشته شدن بنده از جانب خدا، عذابی بزرگ است و چه عذابی دردناک‌تر از اینکه انسانی از رحمت بی‌کران الهی محروم شود و به خود وا گذاشته شود. از این رو در دعای مأثور از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۲؛ بارخدا! مرا لحظه‌ای به خودم وامگذار. این محرومیت از رحمت الهی مستلزم سقوط از دایره انسانیت است که تباهی زندگی آدمی را در دنیا و آخرت در پی دارد.

۱. گروه نویسندگان، المعجم فی فقه لغة القرآن و سربلاغته، ج ۷، ماده «بهل».

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

در شرح آیه شریفه، واژه ﴿نَبَهْلٌ﴾ آمده است^۱ که پیامبر و همراهانشان در مقام دعا و تضرع به درگاه خداوند به درجه‌ای از اخلاص و قرب الهی نائل شده‌اند که مطلقاً خود را نمی‌بینند و امر خود را به خداوند متعال واگذاشته‌اند و مصداق «إِلَهِیْ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»^۲ می‌باشند. آنان زندگی و خواست خود را در دایره تدبیر و خواست خداوند احساس و تعریف می‌کنند و در این مقام معنوی والا و جایگاه قرب الهی از پروردگار خالصانه می‌خواهند که دشمنان و ستیزه‌گران با حق را از دایره رحمت خویش دور کند. از این رو پیامبر فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْهَلَكَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ وَلَوْ لَاعْتَوُوا لَمْ يُسْخُوا قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ وَلَا ضَرْمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا»^۳؛ سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، هلاکت و نابودی به اهل نجران نزدیک شد و اگر آنان با من وارد مباهله و نفرین می‌شدند، هر آینه به میمون‌ها و خوک‌ها مسخ می‌گردیدند و بیابان مدینه بر آن‌ها آتشی شعله‌ور می‌شد.

از آنچه در معنای مباهله گفته شد، به دست می‌آید که این جایگاه، مقام معنویت و دعا و تضرع و اخلاص است که پذیرفته‌شدگان در آن، از بالاترین درجه عبودیت و اخلاص برخوردارند و مقرب‌ترین بندگان خدا در میان امت اسلام‌اند. از مسلمات تاریخ است^۴ که رسول خدا ﷺ، چهار تن را برای همراهی در مباهله، دعوت و احضار کردند: علی بن ابی‌طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام. این ترکیب مقدس را با این ترتیب و شکل زیبا به صحنه آوردند:

۱. آل عمران (۳) ۶۱.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۸.

۳. همان، ج ۲۱، ص ۲۸۰.

۴. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۳.

حسین در آغوش پیامبر، دست حسن به دست ایشان، فاطمه پشت سر پیامبر و علی نیز در پی فاطمه.

در آیه شریفه، سه عنوان آمده است: ابناءنا، نساءنا و انفسنا. «ابناءنا» حسن و حسین را دربردارد؛ مصداق «نساءنا» حضرت زهراست و مصداق «انفسنا» علی بن ابی طالب.

اشکالاتی را که برخی از مفسران^۱ مطرح کرده‌اند، بزرگانی چون علامه طباطبایی در تفسیر المیزان^۲ پاسخ داده‌اند. مهم‌ترین دلیل بر رد آن اشکالات - که ریشه در تعصب دارد - این است که در آیه شریفه که کلام خداست، سه عنوان: ابناءنا، نساءنا و انفسنا آمده است و رسول خدا ﷺ در اجرای آن فرمان الهی، این چهار تن را خواستند و با خود به صحنه مباحله آوردند.

آیا اشکال یادشده از گروهی بسیار اندک در برابر اکثریت قریب به اتفاق مورّخان^۳ و مفسران و محدّثان^۴ اهل سنت، به آیه قرآن و امر خداوند ناظر است، یا به فعل و سنت پیامبر الهی؟ که هیچ مسلمانی را نشاید به امر خدا و فعل پیامبر اشکال کند. یا این واقعیت تاریخی را که میان مورّخان و مفسران و محدّثان شیعه و سنی اجماعی و اتفاقی است می‌خواهند انکار کنند؟ که انکار آن ریشه‌ای جز تعصب و کم‌خردی ندارد و بی‌اعتباری بسیاری از منابع حدیثی و تاریخی و تفسیری عالمان اسلامی را در پی خواهد داشت.

با توجه به آنچه گفته شد، حضور این پنج وجود مقدّس در این آوردگاه خطیر

۱. بنگرید به: رشیدرضا، محمّد، تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۲.

۲. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۸۱.

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۳.

۴. رشیدرضا، محمّد، تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۲؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۲، ص ۳۹.

و معنوی، نشانه اعتقاد و اعتماد راسخ پیامبر اسلام ﷺ به رسالت و حقانیت خویش است: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾^۱.

این ایمان راسخ، واضح و روشن است، ولی در قالب حضور عزیزترین کسان پیامبر در صحنه مباهله تجلی می یابد و نیز نشانه جایگاه ممتاز و فضیلت برجسته این پنج وجود مبارک است.

مؤلف کتاب مکاتیب الرسول می نویسد: «مکرمه و آئی مکرمه و فضیله و آئی فضیله. اخرجها أعلام الأمة و علماء الفريقين من الشيعة والسنة، لا ينكرها إلا مكابر معاند ولا يردها إلا الجاهل المغامر ولا يجهلها إلا المتغافل ولا يشك فيها إلا المرتاب»^۲؛ کرامتی و چه کرامت والایی. فضیلتی و چه فضیلت برجسته ای که بزرگان امت اسلام و عالمان شیعه و سنی آن را یاد کرده اند و جز زورگوی منکر حق و گرفتار آمده در گرداب جهالت و غفلت زدگی و گرفتار آمده در بیماری شک و تردید، آن را انکار نمی کند.

مباهله پیامبر و شرکای او در دعوت به حق

همچنین باید یادآور شد که همراهان پیامبر در مباهله، در باور به مقام بندگی حضرت عیسی علیه السلام و نفی عقیده مسیحیان مبنی بر مقام الوهیت ایشان و نیز در دعوت هیئت نصاری نجران به توحید و دست برداشتن از عقیده شرک آلودشان، شریک و هم رأی پیامبرند^۳ و به صریح آیه مباهله، علی بن ابی طالب علیه السلام نفس و جان پیامبر است و از آنجا که به باور همگان پیامبر اسلام ﷺ افضل خلایق است، علی بن ابی طالب علیه السلام که جان و نفس رسول

۱. بقره (۲) ۲۸۵.

۲. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۵۰۲.

۳. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲۴-۲۲۵.

خداست، نیز افضل خلائق است.

مقام ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

فرجام سخن را کلامی از شیخ امین الاسلام طبرسی می آوریم. ایشان می نویسند: «وأنفسنا یعنی علیاً خاصّة ولا يجوز أن يدعوا الانسان نفسه وإنما يصحّ أن يدعوا غيره»^۱؛ مقصود از «أنفسنا» فقط علی [بن ابی طالب] است و روا نیست انسان، خود را دعوت کند [روا نیست که مقصود پیامبر باشد؛ زیرا پیامبر دعوت کننده است] و فقط صحیح است که غیر خود را فراخواند.

حال که مقصود از «أنفسنا» شخص پیامبر نیست، پس باید علی علیه السلام باشد؛ زیرا هیچ یک از مورّخان ادعا نکرده اند که به جز علی و همسرش فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام در مباحله حضور یافته باشند و این بروالایی درجه فضیلت و برتری رتبه آنان و دسترسی به جایگاهی که هیچ کس به آن نرسیده است، دلالت دارد؛ زیرا خداوند، علی علیه السلام را جان پیامبر قرار داده است و این مقامی است که کسی به آن نزدیک نمی شود. از روایاتی که این موضوع را تأیید می کند، روایت صحیحی است که از پیامبر نقل شده که وقتی از ایشان درباره اصحابشان سؤال شد و آن حضرت شماری از اصحاب را نام بردند، کسی گفت: چرا از علی نام نبردید؟ فرمود: شما از من درباره مردم (اصحاب) پرسیدید و از جان خودم سؤال نکردید.^۲

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به بریده اسلمی فرمود: ای بریده! علی را دشمن مدار؛ زیرا او از من است و من از اویم. مردم از ریشه های پراکنده آفریده شده اند و من و

۱. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۹.

علی از ریشه و شجره‌ای یگانه آفریده شده‌ایم.^۱

نیز سخن پیامبر ﷺ در اُحد درباره‌ی علی علیه السلام - آن‌گاه که ضربت تیغ علی علیه السلام بر مشرکان آشکار شد - و همچنین ایشار حضرت علی علیه السلام در پاسداری از وجود پیامبر، همگی بیانگر درجه‌ی فضیلت و مقام ولایت اوست، تا جایی که جبرئیل گفت: ای محمد، این کار [علی علیه السلام]، فداکاری و از خودگذشتگی است. پیامبر فرمود: ای جبرئیل، همانا او از من است و من از او. سپس جبرئیل گفت: و من از شما دو نفر هستم.^۲

۱. همان‌جا.

۲. همان، ص ۲۸۰.

منابع

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، دار صادر للطباعة و النشر، بیروت، ۱۳۸۵هـ.
۲. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، تحقیق جواد قیومی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۵ق.
۳. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، دار الحديث، تهران، ۱۴۱۹ق.
۴. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
۵. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، نشر دانش اسلامی، قم، ۱۳۶۳ش.
۶. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، دار المعرفه للطباعة و النشر، بیروت.
۷. شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، چاپ شرکت افست، تهران، ۱۳۶۲ش.
۸. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۹. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، انتشارات اعلی، تهران، ۱۴۱۵ق.
۱۰. عاملی نباطی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، الطبعة الأولى، تهران، ۱۳۸۴.
۱۱. گروه نویسندگان، المعجم فی فقه لغة القرآن و سربلاغته، مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد، ۱۴۲۰هـ.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

آیه مباحله در تفاسیر کهن و مفهوم‌شناسی «مُمتَرین» و «اِبتهال»

◇ دکتر محسن رجبی قدسی

مقدمه

سوره آل عمران، سومین سوره قرآن کریم در ترتیب تلاوت و مصحف شریف، مشتمل بر ۲۰ آیه و ۲۱ واحد موضوعی (رکوع) است.^۱ پیامبر اکرم ﷺ به دو سوره آل عمران و بقره، عنوان مشترک «زُهرَاوِین» (دو سوره بسیار درخشانده و تابناک) را داده‌اند^۲ و امام صادق علیه السلام بر قرائت آن دو با هم توصیه فرموده‌اند.^۳ این عنوان مشترک، از پیوند و تناسب این دو سوره حکایت دارد؛ از این رو، با توجه به ساختار و مفاهیم آن دو، می‌توان گفت: محور موضوعی این دو سوره «شیوه تعامل مسلمانان با غیرمسلمانان» است، با این توضیح که سوره بقره عمدتاً شیوه مقابله مسلمانان با یهودیان را بیان می‌کند و سوره آل عمران بیشتر بر روابط

۱. برای مطالعه پیشینه و تعداد رکوعات قرآن، نک: لسانی فشارکی، محمدعلی و مرادی زنجانی، حسین، سوره‌شناسی، ص ۸۸-۱۰۵، ۲۲۸-۲۳۲.

۲. ابوعبید، قاسم بن سلام، فضائل القرآن، ص ۲۳۵.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال، ص ۱۰۴.

مسلمانان با مسیحیان متمرکز می‌شود^۱، چنان‌که در نیمهٔ اول سورهٔ آل عمران، شش مرتبه خطاب «یا اهل الکتاب» (آیات ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۸ و ۹۹) و در نیمهٔ دوم سوره، هفت مرتبه خطاب «یا ایُّهَا الذِّین آمَنُوا» (آیات ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۹ و ۱۵۶) به کار رفته که به صورت آشکار ناظر به تعامل مسلمانان با اهل کتاب است.

آیهٔ ۶۱ سورهٔ آل عمران به «آیهٔ مباهله» معروف است که در واحد موضوعی یا رکوع ششم (از آیهٔ ۵۵ تا ۶۳) آن سوره قرار دارد. بنا بر روایات اسباب نزول، دقیق‌تر آن است که آیهٔ ۶۱ با دو آیهٔ قبل از آن، «آیات مباهله» نامیده شود. ماجرای مباهله همواره مورد توجه مورّخان، محدّثان، مفسّران و متکلمان مسلمان بوده است، امّا در منابع تاریخی، حدیثی، تفسیری و کلامی حواشی داستان، بیشتر مورد توجه بوده است؛ به طوری که از شیوهٔ تبیین آن در قرآن مانند دیگر داستان‌های قرآن غفلت شده و پیام و هدف آن به روشنی و همه‌جانبه درک و فهم نشده است.

مباهله افزون بر تبیین جایگاه والای اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ، سرفصل مهمی در بیان چگونگی ارتباط مسلمانان با مسیحیان است که در ادامه - با بررسی آن واقعهٔ مهم در بخشی از تفاسیر کهن - خواهد آمد.

آیهٔ مباهله در برخی از تفاسیر کهن امامیه

أ) تفسیر جبری کوفی

در تفاسیر کهن شیعی، ابوعبدالله حسین بن حکم بن مسلم جبری کوفی (۲۸۶ ق) بدون بیان اصل داستان، در قالب یک روایت از ابوسعید خدری

۱. لسانی فشارکی، محمدعلی و مرادی زنجانی، حسین، سوره‌شناسی، ص ۱۱۳.

(صحابه پیامبر اکرم)^۱ و گزارشی سبب نزول‌گونه و البته فاقد سند، فقط به بیان مصادیق «ابناءنا»، «نساءنا» و «انفسنا» که به ترتیب، منظور امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، حضرت زهرا علیه السلام و امام علی علیه السلام است و نام «کاذبین» (عاقب و سیّد و عبدالمسیح و یارانشان)، بسنده کرده است.^۲

ب) تفسیر فرات کوفی

فرات بن ابراهیم کوفی (اوایل سده چهارم قمری) در تفسیرش، نه روایت و خبر به نقل از امام علی علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، ابورافع، ابن عباس، ابوهارون، شعبی و شهر بن حوشب گزارش کرده^۳ که مفصل‌ترین آن‌ها روایت امام علی علیه السلام به شرح زیر است:

هنگامی که نمایندگان نجران به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، سه نفر از بزرگان نصارا [مسیحیان] (عاقب، یحسن / قیس و أسقف) نیز در میان آنان بودند و زمانی که به بیت المدارس یهودیان رفتند با لحنی تحقیرآمیز گفتند: ای برادران میمون‌ها و خوک‌ها! این مردی که میان شماست [رسول خدا] بر شما چیره شده است، نزد ما بیایید؛ ابن صوری و کعب بن اشرف یهودی بیرون آمدند و شنیدند که آنان می‌خواهند فردا پیامبر را بیازمایند. پیامبر پس از نماز صبح پرسید: آیا از ممتحنان نصارا کسی حضور دارد؟ - زیرا تصمیم داشت که اگر کسی از آنان در مسجد حضور دارد پاسخش را بدهد، و گرنه آنچه را از قرآن که شب قبل بر او نازل شده

۱. عن أبي سعيد الخدري، قال: لما نزلت هذه الآية: ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله بعلي وفاطمة والحسن والحسين (حبري كوفي، حسين بن حكم، تفسير الجبيري، ص ۲۴۸).

۲. همان، ص ۲۴۷.

۳. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۶-۸۹.

است بریارانش بخواند- نصارا روبه روی حضرت نشستند. اسقف گفت: ای ابوالقاسم، پدرم فدای تو. پدر موسی چه کسی بود؟ فرمود: عمران؛ پدر یوسف که بود؟ فرمود: یعقوب؛ پدر و مادرم فدایت، پدر خودت چه کسی بود؟ فرمود: عبدالله بن عبدالمطلب؛ پس پدر عیسی کیست؟ رسول خدا سکوت کرد... جبرئیل چنین خبر آورد: او روح الله و کلمه الله است.^۱ اسقف گفت: روح بدون جسد می تواند باشد! پیامبر سکوت کرد تا خداوند به ایشان وحی کرد: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.^۲ اسقف [که گویا آیه را نفهمیده بود] از اینکه عیسی از خاک بوده است برافروخت و گفت: ای محمد، این فقط عقیده توست، چون ما در تورات، انجیل و زبور آن را نیافته ایم. خداوند در ادامه وحی کرد: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.^۳

گفتند: ای ابوالقاسم پیشنهاد منصفانه ای است، چه زمانی وعده ما با تو باشد؟ فرمود: با تکیه بر مشیت الهی، فردا. یهودیان به هنگام خروج می گفتند: برای ما هیچ اهمیتی ندارد که فردا خداوند کدام یک از این دو گروه را نابود می کند.

۱. ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رُسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أُلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ نساء (۴) ۱۷۱.

۲. آل عمران (۳) ۵۹. مَثَلِ عِيسَىٰ در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک (بدون پدر) آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش او هم فوراً موجود شد.

۳. آل عمران (۳) ۶۰-۶۱. هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با توبه محاجه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

[امام] علی بن ابی‌طالب در ادامه افزودند: پس از اینکه پیامبر نماز صبح را گزارد، مرا جلو و فاطمه [علیها‌السلام] را پشت سر و حسن و حسین [علیهما‌السلام] را راست و چپ خودشان قرار دادند و از خداوند برای آن جمع درخواست برکت کردند. نصارا وقتی دیدند پیامبر با این هیئت و وضعیت آمده است، پشیمان شدند و به مشورت پرداختند و گفتند: سوگند به خدا که او پیامبر است و اگر با ما مباهله کند خداوند نفرین او را در حق ما استجاب خواهد کرد و همه هلاک خواهیم شد. چیزی ما را جز پس گرفتن درخواست خود نجات نخواهد داد. بنابراین با ورود پیامبر، پشت پایه‌های چوبی مسجد پنهان شدند و پس از استقرار رسول خدا، پیش ایشان نشستند و گفتند: ما پیشنهاد خود را پس می‌گیریم. پیامبر خطاب به آنان فرمود: سوگند به آن کس که مرا به حق برانگیخته است، اگر با شما مباهله کرده بودم خداوند بر روی زمین هیچ مرد و زن نصرانی مسلکی باقی نمی‌گذاشت و همه را نابود می‌کرد.^۱

ج) تفسیر قمی

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی (زنده در ۳۰۷ ق) از امام صادق [علیه‌السلام] روایت شده است: سه نفر از بزرگان نصاری نجران به نام اهتم و عاقب و سید همراه با دیگر اعضای هیئت نمایندگی نصاری نجران برای دیدار رسول خدا به مدینه آمدند. وقت نمازشان که رسید ناقوس‌شان را به صدا درآوردند و نماز گزار شدند. برخی از صحابه رسول خدا به اعتراض گفتند: در مسجد شما ناقوس را نواختند و نماز خواندند؟! پیامبر فرمودند: رهایشان کنید و مزاحم‌شان نشوید.^۲ پس از

۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۸.

۲. این رفتار پیامبر اکرم [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] الگوی خوبی برای پیروان ادیان توحیدی است، چنان‌که در آبان‌ماه ۱۳۹۵ ش و «در پی ممنوع شدن پخش اذان در بیت المقدس، کلیساهای شهر ناصره در

فراغت از نماز به رسول خدا نزدیک شدند و پرسیدند: مردم را به چه چیز دعوت می‌کنی؟ فرمود: به اینکه جزا لله معبودی نیست و من رسول خدایم و عیسی بنده [خدا بود] که خلق شده، می‌خورد و می‌نوشید و سخن می‌گفت. پرسیدند: پدرش که بود؟ به رسول خدا وحی شد که به آنان بگو: شما درباره آدم چه می‌گویید؟ آیا بنده‌ای مخلوق بود که می‌خورد و می‌نوشید و عمل زناشویی انجام می‌داد؟ پاسخ دادند: بله. فرمود: پس پدرش که بود؟ آنان مبهوت و ساکت شدند تا اینکه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱. [آنان دوباره خواهان محاجه با رسول خدا شدند که آیه نازل شد] ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ... فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ از این رو، رسول خدا به آنان مباحله را پیشنهاد داد که اگر من راستگو هستم لعنت خدا بر شما باشد و اگر من دروغگویم لعنت خدا بر من فرود آید. آنان پیشنهاد پیامبر را منصفانه دیدند و برای مباحله قرار گذاشتند. وقتی به محل استقرارشان برگشتند، بزرگان‌شان سیّد و عاقب و اهتّم گفتند: اگر فردا با قوم خودش برای مباحله آمد، پیامبر نیست و با او مباحله می‌کنیم؛ ولی اگر همراه خاصان اهل بیتش آمد با او مباحله نمی‌کنیم؛ زیرا فقط افراد صادق‌اند که اهل بیت خود را به خطر نمی‌اندازند. صبح روز بعد، نصارا وقتی نزد رسول خدا آمدند و فهمیدند که ایشان فقط با پسرعمو، داماد و وصی‌اش علی بن ابی‌طالب، دخترش فاطمه، و حسن و حسین فرزندان فاطمه برای مباحله حاضر شده است، از رسول خدا خواستند که آنان را از مباحله معاف کند و قول دادند که

→ فلسطین در اعتراض به این قانون، بانگ اذان سردادند»

(<http://www.iribnews.ir/fa/news/> کد خبر: ۱۳۸۷۰۹۷ تاریخ انتشار: ۳۰ آبان ۱۳۹۵).

۱. آل عمران (۳) ۵۹.

۲. آل عمران (۳) ۶۱.

آن حضرت را راضی کنند. رسول خدا با شرط پرداخت جزیه با نصارا مصالحه کرد و آنان به دیار خود بازگشتند.^۱

آیه مباهله در تفسیر مقاتل بن سلیمان از تفاسیر شیعه زیدیه

در کهن‌ترین تفسیر زیدیه؛ یعنی تفسیر مقاتل بن سلیمان بلخی (د ۱۵۰ ق) که یکی از نخستین تفاسیر ترتیبی کامل قرآن نیز شناخته شده، ماجرای مباهله بدون ذکر سند - که شیوه غالب در این تفسیر است - گزارش شده، ولی بخش‌هایی از آن به سبب تعارض با سیره نبوی و تضاد با دیگر روایات، قابل خدشه است؛ از جمله آمده است که «سید و عاقب به پیامبر گفتند: چرا صاحب ما را ناسزا و دشنام می‌دهی و از او عیب جویی می‌کنی؟! پیامبر پرسید: صاحب شما کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم که مریم دوشیزه و عفیف بود».^۲

در متن گزارش، سخنی از پیامبر مبنی بر برائت از این نسبت ناروا دیده نمی‌شود. در حالی که بنا بر آموزه‌های قرآن و سیره نبوی هرگونه دشنام و ناسزا و تمسخر دیگران، گرچه مشرک باشند با تأکید فراوان نهی شده است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۳؛ (به معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند. امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) که بزرگ تعلیم‌یافته مکتب قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، زمانی که در جنگ صفین مشاهده کرد برخی از یارانش اهل شام را در سپاه معاویه، دشنام می‌دهند، آنان را از این کار بازداشت و فرمود: «من دوست ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید، بلکه کردار [نادرست]شان را

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. انعام (۶) ۱۰۸.

بیان کنید و وضعیت [بدی] که در آن قرار دارند را یادآور شوید؛ به جای دشنام این‌گونه دعا کنید: خدایا ما را از اینکه خون یکدیگر بریزیم بازدار، و روابط میان ما را اصلاح فرما، و آنان را از گمراهی [به نور چنان] هدایت کن تا کسی که نادان به حق است، آن را بشناسد و کسی که [عارف به حق است، ولی در برابر آن لجاجت و تعصب دارد و] شیفته ضلالت و گمراهی است، از آن بازایستد».^۱

ماتریدی (۳۳۳ ق) متکلم، فقیه و مفسر نامدار سمرقند در تفسیرش، نشان داده است که آنچه سبب ناراحتی نصارا شده و آنان آن را نوعی توهین به حضرت عیسی علیه السلام و عیب برایشان از سوی رسول خدا پنداشته‌اند، تأکید بر بنده بودن حضرت عیسی علیه السلام در قرآن بوده است، نه چیز دیگری.^۲

در تفسیر مقاتل بن سلیمان، آیات ۶۲ تا ۶۴ سوره آل عمران به لحاظ موضوعی به آیه مباهله پیوند می‌خورد و داستان این‌گونه پایان می‌پذیرد که پس از پیشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مباهله و دعوت اهل کتاب به اینکه بیایید باورهای مشترکمان را پاس بداریم و جز خداوند یکتا را نپرستیم و چیزی را هم‌تا و شریک او قرار ندهیم و کسی را جز خداوند، رب و ارباب خود نگیریم؛ عاقب از بزرگان نصارای نجران اعتراف کرد که ما برای ملاعنه^۳ با او [پیامبر] چیزی [حجتی] نداریم و کاری نمی‌توانیم بکنیم. سوگند به خدا، اگر دروغ‌گو باشد ملاعنه با او سودی ندارد و اگر راست‌گو باشد، لحظه‌ای نخواهد گذشت مگر اینکه خداوند دروغ‌گویان را نابود خواهد کرد؛ بنابراین با پیامبر مصالحه کردند. عمر [بن خطاب] از رسول خدا پرسید که اگر قرار بود لعن انجام بگیرد دست چه کسی را

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶.

۲. ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة، ج ۲، ص ۳۸۸.

۳. دو نفر یا دو گروه که یکدیگر را لعن کنند.

می‌گرفتی؟ پیامبر فرمود: «دست علی، فاطمه، حسن و حسین، و حفصه و عایشه را می‌گرفتم».^۱

انتهای خبر فوق (نام بردن از دو همسر پیامبر اکرم ﷺ، حفصه و عایشه) آن چنان غریب و شاذ است که محقق تفسیر مقاتل، آقای عبدالله محمود شحاته برای ردّ و نفی آن در پاورقی همان صفحه،^۲ روایت جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه رسول خدا را به نقل از اسباب النزول واحدی^۳ و تفسیر ابن کثیر می‌آورد که در آن تصریح شده است شرکت‌کنندگان برای مباحله فقط علی، فاطمه و حسنین علیه السلام بوده‌اند.^۴ همچنین اشاره می‌کند شبیه این حدیث را حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین آورده که برپایه معیارهای صحت حدیث نزد مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، محدث بزرگ اهل سنت، جزء احادیث صحیح است.^۵

آیه مباحله در کهن تفسیر اهل سنت و جماعت

طبری (۳۱۰د ق) صاحب تفسیر مشهور جامع البیان عن تأویل آی القرآن با

۱. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۲۸۲. طبری نیز به نقل از عبدالرحمن بن زید بن اسلم عُمَری (۱۸۲د ق) آورده است: «قيل لرسول الله ﷺ: لولا عنت القوم، بمن كنت تأتي حين قلت «أبناءنا وأبناءكم»؟ قال: حسن وحسين» (طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۶، ص ۴۸۲، ح ۷۱۸۹).

۲. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳. واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، ص ۱۰۵.

۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۵۵.

۵. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۴۹. مسلم نیز با اسناد خود به نقل از سعد بن ابی وقاص، صحابی رسول خدا آورده است: «وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا؛ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي» (مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ح ۶۳۷۳).

اسناد خود از سُدی، ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمن کوفی (د ۱۲۷ ق) از مفسران تابعی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ دست حسن و حسین و فاطمه علیها السلام را گرفت و به علی علیهما السلام فرمود به دنبال ما بیا. پیامبر به سمت میعادگاهِ مباهله حرکت کرد، ولی نصارا با علم به اینکه دعا و دعوت پیامبران غیر از دعای غیر آنان است، نیامدند.^۱

طبری داستان مباهله را از محمد بن حمید از جریر بن عبدالحمید بن یزید صَبَّی از مُغِیرَة بن مِقْسَم (د ۱۳۳ ق) از عامر بن شراحیل شعبی (د ۱۰۹/۱۰۵ ق) فقیه و محدث تابعی اهل کوفه نیز گزارش کرده که در آن مانند روایت قتاده (د ۱۱۰ ق)^۲ از حضور امام علی علیهما السلام در مباهله سخنی به میان نیامده است، ولی در ادامه گزارش، طبری دلیل آن را آشکار کرده است؛ جریر به مغیره گفت: «مردم وقتی حدیث اهل نجران را روایت می‌کنند، علی را نیز نام می‌برند؛ ولی شعبی یاد نکرده است، نمی‌دانم به سبب دیدگاه نادرست بنی امیه نسبت به علی است یا در حدیث نبوده است»؟!^۳ واضح است که کینه و دشمنی بنی امیه سبب شده است برخی راویان از ذکر نام امیرمؤمنان علی علیهما السلام خودداری کنند، همچنان که زبیریان از جمله محمد بن جعفر بن زبیر، نه تنها نام امام علی علیهما السلام، بلکه نام حضرت زهرا علیها السلام و حسنین علیهما السلام را نیز نیاورده است.^۴

علباء بن أحمریشکری (د ۱۱۰/۱۰۵ ق) از محدثان اهل مرو و مقریان خراسان،

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۶، ص ۴۸۱.

۲. صنعانی، عبدالرزاق، تفسیر عبدالرزاق صنعانی، ج ۱، ص ۳۹۶.

۳. همان. شعبی هم در روایتی که از جابر بن عبدالله نقل کرده و هم در پایان همان روایت، به نام امام علی علیهما السلام تصریح کرده است (أجری بغدادی، محمد بن حسین، الشریعة، ج ۵، ص ۲۲۰، ح ۱۶۹۰).

۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۶، ص ۴۷۹-۴۸۰.

آیه مباهله را در ارتباط با یهودیان دانسته و آورده است: در پی نزول آیه مباهله، رسول خدا پس از فراخوان علی، فاطمه و حسنین، یهودیان را به ملاعنه دعوت کرد، ولی جوانی از یهودیان با یادآوری مسخ گروهی از یهودیان به میمون و خوک، آنان را از ملاعنه با پیامبر حذر داشت.^۱ گرچه ظاهراً این خبر بسیار نادر با دیگر اخبار مباهله ناسازگار است، ولی چه بسا به امکان وقوع دوباره آن در فضایی دیگر اشاره دارد که البته در آن صورت باید از طرق دیگری هم گزارش می‌شد.

مفهوم‌شناسی دو مفرد مهم آیات مباهله

۱) مُتَرِّین

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾؛^۲ همه مترجمان و اغلب قریب به اتفاق مفسران ارجمند، «ممتَرین» را که از ریشه «مَرِی» است به معنای شک‌کنندگان، دودلان و تردیدکنندگان دانسته‌اند؛ ولی معدود مفسرانی مانند راغب اصفهانی (د ۵۰۳ ق) توجه داده است که «مَرِیة» به معنای تردید و اخصّ از شک است، و وقتی این ریشه به باب افتعال و تفاعل می‌رود به معنای محاجّه و مجادله کردن در کاری است که درباره آن تردید وجود دارد؛^۳ از این رو، خداوند در این آیه از پیامبر می‌خواهد که با نصارای نجران و همفکران آنان که بنده خدا بودن عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و شباهت خلقت او را با آدم ابوالبشر از حیث نداشتن پدر نمی‌پذیرند و خواهان ارائه استدلال‌های ناپخته دیگری هستند، مجادله و بگومگو ممکن؛ چرا که حقیقت مسئله را که سخنی حق و ثابت است به تو

۱. همان، ص ۴۸۲.

۲. آل عمران (۳) ۶۰.

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ذیل «مری». مانند ﴿أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى﴾ نجم (۵۳) ۱۲.

گفتیم؛ پس مانند آنان در پی مجادله که هیچ اثر و نتیجه‌ای ندارد، مباش. آیه بعدی (آیه ۶۱) به روشنی مفسر آیه ۶۰ و تأییدی است بر معنایی که ارائه شد: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ... ثُمَّ نَبْتَهِلْ...﴾.

مأثریدی که معنای مشهور «ممتزین» را با شأن والای خاتم پیامبران ناساز دیده، گفته است، نهی خطاب به رسول خداست، ولی منظور، دیگران اند^۱ تا به رغم شهرت الوهیت و پسر خدا بودن عیسی علیه السلام نزد مسیحیان و یافشاری و تعصب آنان بر این عقیده نادرست، در بنده خدا بودن عیسی علیه السلام و رسول بودن او دچار شک و تردید نشوند و سخن حق خدا را باور کنند.^۲

به هر روی، «ممتزین» به هر معنایی که باشد، بر پایه اسلوب بیانی قرآن و قرآن‌شناسی مکتب اهل بیت علیهم السلام، گرچه ظاهر کلام در این آیه و بیشتر آیات مرتبط با تبیین سیره نبوی، به صورت امرو نهی بیان شده است، ولی منظور، این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آغاز نزول قرآن و رسالت پربرکت‌شان بر اساس نواهی و اوامر خداوند در قرآن عمل می‌کرده‌اند و عمل می‌کنند و عمل خواهند کرد که در ارتباط با آیه مورد بحث، یعنی رسول خدا از «ممتزین» نبوده است، و در هنگام نزول این آیه نیز جزء «ممتزان» نیست و در آینده نیز «ممتز» نخواهد بود. دلیل انتخاب اسلوب امرو نهی در قرآن کریم برای بیان سیره پیامبر اکرم، آن

۱. قبل از ماتریدی، امام صادق علیه السلام نیز آن را به عنوان قاعده‌ای فراگیر در قرآن‌شناسی بیان فرموده‌اند: «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَاشْمَعَىٰ يَا جَارَةَ»؛ یعنی نزول قرآن و خطاب‌های آن متوجه رسول خداست، ولی ای همسایه تونیز بشنو (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰-۶۳۱).

۲. ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۳. نیز نک: ثعلبی، احمد بن محمد، الکشف والبيان عن تفسير القرآن، ج ۳، ص ۸۴.

است که جایگاه مولی و عبد حفظ و رعایت شود، و عبد بودن رسول خدا - که در تشهد نماز همواره بر آن تأکید می‌شود: «اشهد انّ محمداً عبده ورسوله» - در همه قرآن متجلی باشد.^۱

عبد الرحمن ثعالبی (۸۷۵ ق) مفسر مالکی از شمال آفریقا، گفته است که سیاق آیه دلالت بر ذم و نکوهش دارد، بنابراین، «امتراء» در اینجا به معنای دیگری است، پیامبر ﷺ در حالی از امتراء نهی شده، که از آن به دور بوده است؛ بنابراین، آیه دلالت بر تثبیت و دوام رفتار ایشان دارد، یعنی همواره آن بزرگوار از امتراء و مجادله پرهیز داشته‌اند^۲ و خواهند داشت.^۳

۲) ابتهال

ریشه «بهل» - که در قرآن یک بار و آن هم در شکل «نبتهل» به کار رفته و از آن مصدر «مباهله» ساخته شده است - در اصل به معنای رها کردن، و هر قید و بندی را برداشتن است. «ناقۀ باهل» به شتری گویند که بدون پستان بند یا بی مهار یا بی نشان رها شده تا بچه اش هرگاه خواست از پستان او شیر بنوشد و هر جا خواست چرا کند. از این رو، برخلاف دیدگاه اغلب مفسران که «مباهله» را به معنای «ملاعنه» (= یکدیگر را لعن کردن) گرفته‌اند؛ مباهله - همان طور که اندکی از مفسران یادآور شده‌اند - «دعا و نیایش خالصانه به درگاه خداوند» است؛^۴ دعایی که از هر گونه قید و بندی که مانع استجاب آن می‌شود، به دور

۱. البته گاهی سیره پیامبر اکرم ﷺ در قرآن به صورت خبر نیز بیان شده است (لسانی فشارکی،

«یازدهمین کارگاه آموزشی - پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن»، دارالقرآن سپاه کرج، ۱۳۹۴ ش).

۲. ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۴.

۳. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۶۹.

۴. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۲۸۱. قس: زجاج، ابراهیم بن سری، معانی

است؛ یا چون در دعا و نیایش خالصانه، انسان خود را از غیر خدا رها می‌کند و همه توجه او به خداست، به آن ابتهال گویند. حال از آنجا که در دعا می‌توان از خداوند خواست که بدکاران و کاذبان را لعن کند، یعنی آنان را مشمول رحمت و اسعۀ خود قرار ندهد، مباهله با ملاعنه یکی پنداشته شده است؛^۱ در حالی که دعاکننده یا مُبتهِّل با لعن آن افراد، برائت و بی‌زاری خود را از رفتار و باورهای نادرست آنان اعلام می‌دارد و به خود یادآور می‌شود که من مانند آن‌ها نه فکر می‌کنم و نه عمل آنان را سرمشق قرار می‌دهم و هیچ‌گاه تابع و پیروشان نخواهم بود.

علامه طباطبائی رحمته‌الله، دیدگاه بعضی از مفسران که مراد از جمله ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾^۲ را این پنداشته‌اند که قرار بود دو طرف مباهله، فرزندان، زنان و مردان طرف مقابل را لعن کنند، نادرست می‌داند، بلکه قرار بر این بوده است که هریک از دو گروه، این‌گونه دعا کنند که اگرما در ادّعی خود کاذبیم، خداوند لعنتش را بر فرزندان و زنان و نفس خودمان قرار دهد؛ زیرا وقتی کسی زن و بچۀ خود را لعن کند، طرف مقابلش می‌فهمد که او به راستی دعوت و ادّعی خویش ایمان کامل دارد؛ چرا که هر انسانی حاضر است با گذشتن از جان خود، خانواده‌اش را از خطر حفظ کند، ولی حاضر نیست برای حفظ خود، آنان را به خطر بیندازد؛ از همین روست که در آیه شریفه، فرزندان را اوّل و زنان را دوم و خویش‌ن را در مرحله سوم ذکر کرده، چون محبّت انسان نسبت به فرزندان

القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۲۳؛ جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۱: «کار را به خدا واگذار کردن که به تدریج به معنای تضرّع و زاری خاصی به درگاه خداوند اختصاص یافت».

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ذیل «بهل».

۲. آل عمران (۳) ۶۱.

شدید‌تر و با دوام‌تر است؛ و از آنجا که نسل انسان از طریق فرزندان ادامه می‌یابد، و مباهله می‌بایست به برچیده شدن نسل دروغگویان منجر شود، ابتدا «ابناء» مطرح شد تا به حصول نتیجه نزدیک‌تر باشد.^۱

ترک مجادله، درس بزرگ آیه مباهله

بر پایه آیات مباهله، خداوند حقیقت مسئله خلقت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را در اختیار پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داد و ایشان آن را به نصاری نجران اعلام و تفهیم کرد. حال با توجه به فراز نخست آیه مباهله: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۲، اگر مسیحیان بخواهند در برابرین علم و آگاهی، دوباره با تو محاجه کنند و در صدد باوراندن عقاید باطل‌شان به تو باشند^۳ و بخواهند وقت گران‌بهای تو و مسلمانان را با مباحث بیهوده‌ای که ظاهری علمی دارند، ولی در واقع «غیر علم»^۴ (شبه علم) و خلاف عقل و منطق سلیم است بگیرند، تو با آنان به هیچ وجه محاجه و مجادله نکن و اگر برای مجادله با تو پافشاری می‌کنند،^۵ به

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲۳-۲۲۷.

۲. آل عمران (۳) ۶۱.

۳. مهم‌ترین باورهای باطل آنان را قرآن این‌گونه گزارش کرده است؛ عیسی، خداست: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ مائده (۵) ۱۷؛ عیسی، پسر خداست: ﴿وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ توبه (۹) ۳۰؛ خدا، سومین سه‌تاست؛ پدر، پسر، روح القدس: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ مائده (۵) ۷۳.

۴. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ لقمان (۳۱) ۶.

۵. بنا بر خبری، مجادله‌گری اهل نجران آن قدر شدت و حدت داشته که پیامبر آرزو کرده است: «ای کاش بین من و آنان حجابی می‌بود تا با این وضعیت همدیگر را نمی‌دیدیم» (طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۶، ص ۴۷۹ به نقل از عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی).

آنان مباهله را پیشنهاد کن، چنان‌که در آیه ۲۰ آل عمران: ﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ﴾ و سوره حج نیز همین آموزه تأکید شده است: ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ﴾ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ * اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ^۱.

بنابراین، مهم‌ترین درس و پیام آیات مباهله افزون بر تعیین و تثبیت جاودانه ولایت ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) به عنوان مفسران حقیقی قرآن و مبینان سیره و سنت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم) این است که خداوند علیم حکیم، مباهله را راه حلی حکیمانه و عالمانه برای ترک مجادلات و مباحثی می‌داند که یکی از دو طرف به حقانیت عقیده خود ایمان و علم دارد، ولی طرف مقابل به رغم عرضه شدن علم و روشن شدن حقیقت برای او، بر عقیده نادرست خود اصرار دارد و در قبولاندن آن به دیگران می‌کوشد و فقط در پی اشکال‌تراشی بدون مبنا از نظریه مقابل بهانه‌جویی برای نپذیرفتن حقیقت است.

در واحد موضوعی هفتم سوره آل عمران، آیات ۶۴ تا ۷۱ که به دنبال آیات مباهله قرار دارند، خداوند از خاتم پیامبران و مسلمانان می‌خواهد صحنه مجادله و محاجه را که مسیحیان به تبعیت از یهودیان ایجاد کرده بودند، به فضایی صمیمی و همدلانه بر محور مشترکات میان همه پیروان ادیان الهی تغییر دهند: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ بگوای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یکتا را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را - غیر از خدای یکتا - به خدایی

۱. حج (۲۲) ۶۷-۶۹.

۲. آل عمران (۳) ۶۴.

نپذیرد. اگر پیشنهاد شما را نپذیرفتند، به آنان بگویید که ما به فضای پرتنش و جدال برانگیزی که شما ایجاد کرده‌اید و می‌خواهید ما را از مسائل مهم زندگی مان باز دارید تا توان و نیروی ما در اموری بیهوده هدر رود، وارد نخواهیم شد: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۱. در ادامه، خداوند نمونه‌ای از مجادلات درازدامن یهودیان و مسیحیان بر سر اینکه ابراهیم علیه السلام یهودی بود یا مسیحی را یادآوری می‌کند و آنان را - که خود را مصدر علم و دانش و اهل کتاب می‌پنداشتند و دیگران را اُمّی و دور از کتاب و سواد و فرهنگ و تفکر می‌خواندند - با لحنی کنایت‌آمیز خطاب می‌کند که اگر کمی دقت و تعقل می‌کردید به آسانی می‌فهمیدید ابراهیم علیه السلام نه یهودی بوده و نه نصرانی؛ زیرا او قبل از نزول تورات و انجیل و قبل از موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام زندگی می‌کرده است: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ... فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲.

در پایان، خداوند متعال خاطرنشان می‌کند که گروهی از اهل کتاب، حقیقت را می‌دانند، ولی حق را با پوشاندن لباس باطل کتمان می‌کنند. آنان آرزو دارند با این کفران و کتمان بتوانند مسلمانان و همه دوستداران حقیقت را گمراه کنند و به ضلالت بکشانند؛ ولی زهی خیال باطل که با این کار، خودشان را گمراه و سرگردان و حیران کرده‌اند: ﴿وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ * يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳.

۱. همان؛ هرگاه (از این دعوت) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانی‌م.

۲. آل عمران (۳) ۶۵-۶۷.

۳. آل عمران (۳) ۶۹-۷۱.

بنابراین، امروز جهان اسلام بیش از هر زمان دیگری به پیام آیه مباحله نیازمند است؛ زیرا از یک سو، برای مقابله با صهیونیسم ستم پیشه خون ریز که دشمن همه بشریت محسوب می شود، بایسته است مؤمنان ادیان الهی به ویژه مسلمانان و مسیحیان - که اغلب جمعیت جهان پیرو این دو دین بزرگ اند - با یکدیگر متحد و همراه شوند^۱ تا بتوانند دست های مگار و تفرقه افکن یهود و اندیشه انسان ستیز و خداستیز آنان را از همه منابع و عرصه ها و حوزه های علم و فرهنگ و اقتصاد جهان قطع کنند تا بیش از این شاهد سقوط و ابتذال انسان و انسانیت و به فراموشی سپردن خدا در صحنه های گوناگون زندگی که آرزوی دیرینه یهود است نباشیم؛^۲ و از سوی دیگر، سوگمندانه و دردمندانه باید پرسید چرا با وجود این همه اشتراکات میان مسلمانان، هنوز برخی، با نادیده گرفتن وجوه مشترک، بر طبل اختلاف و تفرقه می کوبند و از مجادله در مسائلی که حقیقت آن روشن است، دست بر نمی دارند و به جای یافتن پاسخ اسلام و قرآن برای حل مسائل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی و ایجاد جامعه ای سالم، کمال یافته و سعادتمند، همه وقت خود را در قالب مباحث به ظاهر علمی (و به حقیقت شیطانی) برای تحقیر و تمسخر حریف که برادران و خواهران مسلمان او هستند، به کار می برند و از رشد و ارتقای علمی و اخلاقی خود، خانواده و جامعه شان غافل مانده اند؟! بنابراین، توصیه قرآن به مباحله می تواند فضای فرهنگی جامعه اسلامی را از دست مجادله گران و

۱. ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَتَلُوا مَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ مائده (۵) ۸۲. ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ آل عمران (۳) ۱۹۹.
 ۲. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ... كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ﴾ مائده (۵) ۶۴.

مخاصمه جویان که هرروز با شبهه‌ها و هجمه‌های پی‌درپی خواهان تضعیف و عقب‌ماندگی جهان اسلام‌اند، رهایی بخشد.

همان‌طور که یهودیان کج‌رو و تازه‌مسلمان در صدر اسلام توانستند به کمک حاکمان ستمگرو بی‌کفایت بنی‌امیه و بنی‌عباس، «اسرائیلیات» را وارد فرهنگ اسلامی کنند و بسیاری از حقایق تاریخی را وارونه جلوه دهند؛ در عصر حاضر، اذنباب آنان؛ یعنی صهیونیسم جهان‌خوار توانسته است با غفلت مسلمانان و اتحاد با مسیحیان کج‌اندیش، برپایه همان احادیث جعلی و گزارش‌های دروغین تاریخی و دیدگاه‌های نادرست برخی عالم‌نماها، آتش انواع مجادلات مذهبی و فرقه‌ای و قومی را در میان مسلمانان شعله‌ور کند و آنان را به جان‌هم بیندازد و توطئه خطرناک کُشتن مسلمان به دست مسلمان و به یغما بردن منابع آنان و ارائه چهره‌ای خشن و خون‌آشام از اسلام و مسلمین را به پیش‌ببرد و جهان اسلام را در فقر و تنگدستی و فضایی مخصوصه جو و جدال‌آفرین قرار دهد. در حالی که قرار براین بوده است که همگی به حبیل الله الممتین چنگ بزنیم و از تفرقه و جدایی بپرهیزیم؛ زیرا در غیراین صورت، مسلمان تراز قرآن نخواهیم بود و عذاب عظیم خداوند ما را دربر خواهد گرفت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا... وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱.

۱. آل عمران (۳) ۱۰۲-۱۰۵.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. آجری بغدادی، محمد بن حسين (٣٦٥٥ ق)، الشريعة، تحقيق: عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحي، دار الوطن، الرياض، ١٤٢٠ ق / ١٩٩٩ م.
٣. ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١٥ ق)، ثواب الأعمال، قم: منشورات الرضى، ١٣٦٨ ش.
٤. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (٧٧٤٥ ق)، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: سامي بن محمد سلامة، دار طيبة للنشر والتوزيع، ١٤٢٠ ق / ١٩٩٩ م.
٥. ابو عبيد، قاسم بن سلام هروى (٢٢٤٥ ق)، فضائل القرآن، تحقيق: مروان العطيه، محسن خرابه ووفاء تقى الدين، دمشق - بيروت: دار ابن كثير، ١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م.
٦. ثعالبى، عبد الرحمن بن محمد (٨٧٥٥ ق)، الجواهر الحسان فى تفسير القرآن، تحقيق: علي محمد معوض وعادل أحمد عبدالموجود، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٧. ثعلبى، احمد بن محمد (٤٢٧٥ ق)، الكشف والبيان عن تفسير القرآن، تحقيق: ابو محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق: نظير الساعدي، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٢ ق / ٢٠٠٢ م.
٨. جوادى آملی، عبدالله، تسنيم (تفسير قرآن كريم)، تحقيق: عبدالكريم عابدينى، اسراء، قم، ١٣٨٩ ش.
٩. حاكم نيسابورى، محمد بن عبدالله (٤٠٥٥ ق)، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١١ ق / ١٩٩٠ م.
١٠. جبرى كوفى، حسين بن حكم (٢٨٦٥ ق)، تفسير الجبرى، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلالى.
١١. راغب اصفهاني، حسين بن محمد (٥٠٢٥ ق)، المفردات فى غريب القرآن، تحقيق: محمد سيد كيلانى، بيروت: دار المعرفه.
١٢. زجاج، إبراهيم بن سرى (٣١١٥ ق)، معانى القرآن وإعرابه، تحقيق: عبد الجليل عبده شلبى، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م.
١٣. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تحقيق: صبحى صالح، قم، انتشارات هجرت، ١٣٩٥ ق.
١٤. صنعانى، عبد الرزاق (٢١١٥ ق)، تفسير عبد الرزاق، دراسة وتحقيق: محمود محمد عبده، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٩ ق.
١٥. طباطبائى، سيد محمد حسين (١٣٦٥ ش)، الميزان فى تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرّسين حوزه علميه قم، قم، ١٤١٧ ق.

۱۶. طبری، محمد بن جریر (د ۳۱۰ ق)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق: أحمد محمد شاکر، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۲۰ ق / ۲۰۰۰ م.
۱۷. فخرالدین رازی، محمد بن عمر (د ۶۰۶ ق)، مفاتیح الغیب، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم (زنده در ۳۰۷ ق)، تفسیر القمی، تحقیق: طیب موسوی جزایری، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۳ ش.
۱۹. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۰ ق.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب (د ۳۲۹ ق)، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۲۱. لسانی فشارکی، محمد علی، «قصه عیسی مسیح»، چهارمین کارگاه آموزشی - پژوهشی قصص قرآن، دارالقرآن کرج، ۴ شهریور ۱۳۹۳.
۲۲. _____، «یازدهمین کارگاه آموزشی - پژوهشی تفسیر ترتیبی قرآن»، دارالقرآن سپاه کرج، ۱۳۹۴ ش.
۲۳. _____ و مرادی زنجانی، حسین، سوره‌شناسی (روش تحقیق ساختاری در قرآن کریم)، نصایح، قم، ۱۳۹۴ ش.
۲۴. ماتریدی، محمد بن محمد (د ۳۳۳ ق)، تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، تحقیق: مجدی باسلوم، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۶ ق / ۲۰۰۵ م.
۲۵. مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری (د ۲۶۱ ق)، صحیح / الجامع الصحیح، دارالجیل و دار الآفاق الجديده، بیروت.
۲۶. مقاتل بن سلیمان بلخی (د ۱۵۰ ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: عبد الله محمود شحاته، دار إحياء التراث، بیروت، ۱۴۲۳ ق.
۲۷. واحدی نيسابوری، علی بن احمد (د ۴۶۸ ق)، أسباب نزول القرآن، تحقیق: عصام بن عبدالمحسن الحمیدان، دار الإصلاح، الدمام، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.

تفسیر آیه مباهله و اصطفاء در کلام امام رضا علیه السلام

◇ مهدی شریعتی تبار، علی جان سکندری

از مهم ترین و روشن ترین دلایل قرآنی در موضوع فضیلت و جایگاه ممتاز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به ویژه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و نیز در باب امامت و خلافت بلافصل آن حضرت، آیه مباهله (ابتهاال) و آیه اصطفاء است. دانشمندان علم تفسیر از مذاهب مختلف اسلامی در تفسیر این دو آیه، مباحث متنوعی را مطرح کرده اند و اختلاف نظرهایی نیز دارند. در این نوشتار، این دو آیه از نگاه و منظر تفسیری امام رضا علیه السلام عالم آل محمد صلی الله علیه و آله مورد مطالعه و دقت قرار گرفته تا ضمن آشنایی با تفسیر این دو آیه، از زبان امام معصوم به شبهاتی که در این زمینه مطرح شده نیز پاسخ داده شود. قبل از ورود به اصل بحث، مطلبی به عنوان مدخل و مقدمه مورد یادآوری قرار می گیرد و آن عبارت است از:

عوامل مؤثر در فهم و تفسیر قرآن

درک معارف و مفاهیم قرآن کریم و آشنایی با تفسیر این کتاب بزرگ آسمانی و الهی که بسیار مورد تأکید خود قرآن و پیامبر و امامان علیهم السلام قرار دارد، به شرایط و عواملی به شرح ذیل بستگی می یابد:

الف. آشنایی با زبان و ادبیات عرب: قرآن کریم به زبان عربی مبین نازل شده

است؛ از این رو، فهم آن مانند هر کتاب دیگری به هر زبانی که نوشته شده باشد، نیازمند شناخت زبان و ادبیات آن کتاب است؛ به ویژه کتابی مانند قرآن که از نظر فصاحت و بلاغت در اوج قله کمال قرار دارد و معجزه جاودانه اسلام است. آشنایی با قرآن و تفسیر این کتاب بدون آشنایی عمیق با زبان و ادبیات عرب (صرف، نحو، علوم بلاغت و لغت) امکان پذیر نیست.

ب. آشنایی با شأن نزول: قرآن کریم یک نزول دفعی داشته است که همه حقایق و معارف آن در شب قدر بر قلب پیامبر اسلام نازل شده، و یک نزول تدریجی در قالب اجزا، سوره و آیات در طول ۲۳ سال دوران رسالت پیامبر و در مناسبت های مختلف تاریخی و اجتماعی براساس نزول تدریجی است که سوره های قرآن به سوره های مکی و مدنی تقسیم می شود. توجه به شأن و سبب نزول و مناسبت های تاریخی و اجتماعی، مفسر را در فهم و تفسیر بهتر قرآن یاری می رساند.

ج. آشنایی با سنت پیامبر و امامان: یکی از شئون پیامبر اسلام، تعلیم قرآن و تفسیر و تبیین معارف و احکام آن برای امت است. قرآن در این زمینه می فرماید: ﴿... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ...﴾^۱ ﴿... لُتَّيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ...﴾^۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این رسالت را به شایستگی انجام داده؛ معارف قرآن را بیان فرموده، آیات الاحکام قرآن را با سخن و رفتار خود تفسیر کرده است.

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امامان علیهم السلام نیز عهده دار این مسئولیت خطیر بوده اند. حدیث شریف ثقلین که حدیثی متواتر است و در جوامع حدیثی اهل سنت نیز نقل شده، اهل بیت و عترت پیامبر را عدل قرآن معرفی کرده و قرآن و عترت را دو

۱. آل عمران (۳): ۱۶۴. «... و کتاب و حکمت بیاموزد...».

۲. نحل (۱۶): ۴۴. «... تا آنچه به سوی مردم نازل شده است، برای آن ها روشن سازی...».

میراث گران بها و جدانشدنی پیامبر تا روز قیامت می داند که تمسک به آن دو، سلامت و امنیت جامعه اسلامی را از هرگونه خطر انحراف و ضلالت تضمین می کند. یکی از پیام های روشن حدیث ثقلین، این است که جامعه اسلامی با مراجعه به اهل بیت و سخنان و رفتار آنان، می تواند قرآن را بفهمد و اطاعت از دستورهای آنان، عبارت دیگری از عمل به قرآن است. بدیهی است که شأن تفسیری پیامبر و اهل بیت آن حضرت با شأن سایر مفسران صحابه و علمای اسلام متفاوت است. تفسیر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام تفسیری معصومانه است.

امام علی علیه السلام می فرماید: «... ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ فَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ...»^۱... آن (کتاب و نور الهی) قرآن است آن را به سخن آورید، ولی هرگز برای شما سخن نمی گوید و من شما را از آن خبر می دهم

امام باقر علیه السلام می فرماید: «... إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»^۲... همانا قرآن را کسانی می شناسند که قرآن به آنان خطاب شده است.

در آیه شریفه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۳ تماس با حقایق و معارف قرآن به انسان های مطهر و پاک اختصاص یافته است و آیه تطهیر، مصداق مطهران را اهل بیت پیامبر می داند: ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۴.

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۶۱.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲؛ حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۵.

۳. واقعه (۵۶): ۷۹. «و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [دست یابند]».

۴. احزاب (۳۳): ۳۳. «... خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

روایتی در مورد امام رضا علیه السلام نقل شده است: «...وَ كَانَ كَلَامُهُ كُلُّهُ وَ جَوَابُهُ وَ تَمَثُّلُهُ انْتِزَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ كَانَ يَخْتِمُهُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةٍ وَيَقُولُ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْتِمَهُ فِي أَقْرَبِ مِنْ ثَلَاثَةِ تَحَنُّمْتُ وَلَكِنِّي مَا مَرَزْتُ بِآيَةٍ قَطُّ إِلَّا فَكَّرْتُ فِيهَا وَ فِي آيٍ شَيْءٌ أَنْزَلْتُ وَ فِي آيٍ وَفَّتْ فَلِذَلِكَ صِرْتُ أَخْتِمُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»؛^۱ ... و تمام گفتار و جواب‌ها و شواهدی که می‌آورد، همه را از قرآن بیرون آورده بود و هر سه شبانه روز یک قرآن ختم می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخواهم به کمتر از این زمان هم ختم کنم، می‌توانم، لکن (در ختم سه روز) به هیچ آیه‌ای نگذریم، مگر اینکه در آن می‌اندیشم که مراد چیست و در چه موردی نازل شده و زمان نزولش چه وقتی بوده و به این دلیل است که سه شبانه روز طول می‌کشد.

به هر حال، مفسر قرآن به مراجعه به سنت پیامبر و امامان نیاز جدی دارد.

د. آشنایی با آرای تفسیری مفسران: علمای بزرگ و دانشمندان سترگی در طول تاریخ اسلام از زمان پیامبر و امامان تا زمان ما در موضوع تفسیر قرآن زحمت کشیده و کتاب‌های تفسیری گران سنگی تدوین کرده‌اند. کتب تفسیری این عالمان و آرای تفسیری آنان، به ویژه آنانی که براساس انصاف و به دور از هرگونه تعصب، قرآن را تفسیر کرده‌اند، ما را در فهم قرآن یاری می‌کند و البته مفسرانی که از شرایط علمی لازم و کافی تفسیر برخوردار نبوده یا براساس تعصبات غلط، قرآن را به رأی و سلیقه خود تفسیر نموده‌اند، آثارشان نه تنها مفید نیست و از ارزش علمی برخوردار نمی‌باشد، بلکه زیان بار نیز محسوب می‌شوند. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ الْحَقَّ فَقَدْ أَخْطَأَ»؛^۲ کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید، اگر درست هم تفسیر کند، باز به خطا رفته

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۰؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۰.

۲. فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸؛ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۵.

است.

ه. برخورداری از صفای باطن و ترکیه روح: آلودگی های اخلاقی و کدورت های باطنی ناشی از گناه و معصیت و نیز تعصبات جاهلانه، مانع از فهم درست قرآن خواهد شد؛ چنان که خداوند می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَفَلَبِهَ وَجَعَلْ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱ و در آیه دیگری می فرماید: ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مُمْسِتًا * وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرْتُ بِرَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾^۲.

سنایی غزنوی می گوید:

عروس حضرت قرآن، نقاب آنکه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا^۳
مقصود از دارالملک، قلب آدمی است که چنانچه از غوغای تعصبات و هوس ها منزّه باشد، می تواند به تفسیر قرآن که همان پرده برداری از حقایق آن است، راه یابد.

و. توجه به جامعیت قرآن و تفسیر قرآن با قرآن: قرآن کریم، کتابی جامع و کامل

۱. جاثیه (۴۵): ۲۳. «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (براینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهرزده و بر چشمش پرده ای افکنده است؟! با این حال، چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی شوید؟!»

۲. اسراء (۱۷): ۴۵-۴۶. «و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آن ها که به آخرت ایمان نمی آورند، حجاب ناپیدایی قرار می دهیم و بردل هایشان پوشش هایی، تا آن را نفهمند و در گوش هایشان سنگینی و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آن ها پشت می کنند و از تورو برمی گردانند».

۳. سنایی غزنوی، محدود بن آدم، دیوان سنایی، ص ۵۲.

است و به همه مسائل مورد نیاز انسان توجه نموده و تفسیر جامعی از همه هستی ارائه نموده و بیان کننده همه چیز به خصوص در همه حوزه های مورد نیاز انسان و تأثیرگذار در سعادت او می باشد. خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱.

نکته دیگری که قابل ذکر می باشد، این است که در بین مجموعه آیات قرآن، انسجام و هماهنگی کامل برقرار است و هیچ گونه اختلافی در مجموعه آیات قرآن وجود ندارد، و این یکی از وجوه و جنبه های اعجازی قرآن است. خداوند می فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲ و در آیه دیگر می فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشِرُ عَنْهُ الْجُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۳.

از این رو، بهترین روش تفسیر قرآن این است که قرآن با خود قرآن تفسیر شود، همان طور که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «... يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ...»^۴؛ برخی قسمت های قرآن با کمک برخی قسمت های دیگر سخن می گوید.

در مورد آیات متشابه که به ظاهر دو یا چند معنای همانند از آن ها فهمیده می شود و ذهن انسان در درک معنای درست دچار اشتباه می شود، باید آن ها را به آیات محکم که معنای استوار و متقنی را افاده می دهند، ارجاع داد و با کمک

۱. اسراء (۱۷): ۹. «این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند...».

۲. نساء (۴): ۸۲. «آیا درباره قرآن نمی اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتند».

۳. زمر (۳۹): ۲۳. «خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است، آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند، می افتد؛ سپس برون و درویشان نرم و متوجه ذکر خدا می شود...».

۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲.

آیات محکّمات، متشابهات را معنا کرد: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...﴾^۱.

پس از ذکر مطالب مقدماتی به تفسیر آیه شریفه مباهله و آیه اصطفاء از دیدگاه امام رضا (علیه السلام) می پردازیم:

الف. آیه مباهله

آیه ۶۱ سوره آل عمران با اعتبار اینکه مشتمل بر کلمه «نبتهل» است، به آیه ابتهال و از آن جهت که از جریان مباهله پیامبر و همراهانشان با نمایندگان نصاری نجران یاد می کند، به آیه مباهله معروف است. شأن نزول این آیه به شهادت همه مفسران و مورخان اسلامی، جریان مباهله است. آنگاه که به دنبال دعوت نصاری نجران به اسلام از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هیئتی از نجرانیان به مدینه آمدند و پس از مذاکراتی که به طور عمده درباره حضرت عیسی بن مریم بود و خودداری آنان از پذیرش سخن برحق پیامبر و قرآن در این مورد از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امر الهی پیشنهاد مباهله شد و مقرر گردید مباهله انجام گیرد، این آیه و آیات مرتبط با آن نازل شد. این حادثه و نزول آیه در سال دهم هجرت و در ماه های پایانی عمر شریف پیامبر بوده است.

تاریخ می گوید، هیئت نمایندگی مسیحیان با دیدن سیمای ملکوتی پیامبر و همراهانشان عقب نشینی کرده، مباهله انجام نشد و بزرگ آنان

۱. آل عمران (۳): ۷. «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است که اساس این کتاب می باشد (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به این ها، برطرف می گردد). و قسمتی از آن، «متشابه» است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمال های مختلفی در آن می رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آن ها آشکار می گردد]...».

گفت، چهره‌هایی می‌بینم که اگر دعا کنند، به دعای آنان کوه‌ها از جای خود، کنده می‌شوند.

مباهله مبارزه‌ای معنوی است که بین دو فرد یا دو گروه انجام می‌شود و هر کدام با تضرع و ابتهال به درگاه خداوند، لعنت و عذاب الهی را برای طرف مقابل که او را در ادعا و سخن باطل و دروغ می‌داند، مسئلت می‌نماید.

بدون تردید حضور پیامبر و انتخاب افرادی برای همراهی با ایشان جهت شرکت در مراسم معنوی و حساس مباهله، سند بزرگ حقانیت پیامبر در دعوت به توحید و نفی باور شرک آلود مسیحیان است که برای حضرت عیسی علیه السلام مقام الوهیت قائل‌اند و نیز این ماجرا حکایت از عظمت جایگاه پیامبر و همراهانشان دارد و انتخاب عزیزترین کسان پیامبر، گواه قاطعی است بر اعتماد کامل پیامبر و نشان دادن این اعتماد و ایمان به حقانیت خود به طرف مقابل و در عین حال، نشان‌دهنده این حقیقت است که پیامبر و همراهانشان عزیزترین شخصیت‌های جهان اسلام‌اند و مقرب‌ترین بندگان خدا که برای چنین مسئولیت حساس و جایگاه خطیر برگزیده شده‌اند و مباهله چنین اقتضایی را دارد. به ویژه شخصیتی که در آیه مباهله از او با عنوان «انفسنا» یاد شده که جان پیامبر است. اینان کیان‌اند که عزیزترین کسان پیامبرند و مقرب‌ترین بندگان خدا و آن شخصیتی که خدا او را جان و نفس پیامبر می‌داند، کیست؟ بدون تردید پیام این تعبیر، این است که شخصیتی که نفس پیامبر است، پس از پیامبر برترین، با فضیلت‌ترین و شریف‌ترین شخصیت عالم وجود است؛ زیرا که پیامبر این‌گونه بوده است. رسول گرامی اسلام افضل اولاد آدم است و اشرف رسولان و پیامبران و این حقیقت مقتضای مقام خاتمیت بوده و آیات قرآن و نیز روایات متواتر و مورد قبول فریقین، این مدعا را ثابت می‌کند و طبعاً کسی که نفس و جان رسول خدا معرفی شده، این‌گونه خواهد بود. آری! به قیاس مساوات

می‌گوییم، پیامبر افضل از همگان است و کسی که نفس رسول خداست، مساوی با ایشان می‌باشد و مساوی با افضل نیز افضل است.

و از آنجا که خلافت و جانشینی پیامبر و امامت و ولایت بر امت پس از آن حضرت به حکم عقل بدیهی و شرع حکیمانه، بایستی به برترین شخصیت واگذار شود و تقدیم مفضول بر فاضل و افضل قبیح است و خلاف عقل، عدل، مصلحت، حکمت و حق مردم، پس همان که نفس رسول الله است و برترین شخصیت پس از حضرت باید عهده‌دار مقام جانشینی پیامبر و امامت امت باشد.

مفسران و مورخان بی‌شماری؛ اعم از اهل سنت و شیعه گفته‌اند که پیامبر اکرم ﷺ برای مباحله، چهار شخص را همراه خود آورد و هیئتی مرکب از پنج نفر در جبهه رسول الله حضور داشتند و آنان عبارت‌اند از: پیامبر اکرم، دخترشان فاطمه، پسرعمو و دامادشان علی بن ابی طالب و دو فرزندشان حسن و حسین. حال بنگریم امام رضا (ع) در این زمینه چه فرموده‌اند، مأمون خلیفه زیرک بنی‌العباس، با اهداف خاصی امام رضا (ع) را به خراسان و مقر حکومت خود (مرو) فراخواند و احضار کرد و با انگیزه‌های خاص سیاسی، مجالس علمی و محافل و مناظرات را برگزار می‌کرد. در این مجالس علمی، امام رضا (ع) در یک طرف و علمای ادیان و مذاهب و ملل و نحل اعم از اسلامی و غیر اسلامی در طرف دیگر. در این مناظرات، از مسائل عمیق توحیدی و صفات الهی گرفته تا موضوع مهم امامت و خلافت و جایگاه اهل بیت پیامبر سخن به میان می‌آمد و بحث می‌شد. بدون تردید هدف مأمون از طرح این مباحث، دامن زدن به شبهات و اختلافات از یک سو، مشغول کردن نخبگان علمی جامعه به برخی از مباحث کم‌اثر (البته در غیر مناظرات با حضور امام)؛ مثل بحث حدوث و قدم قرآن، از سوی دیگر و به خیال خام خود، به چالش کشیدن علم امامت و امام

رضا علیه السلام که از سوی امام صادق علیه السلام از قبل از ولادت و سپس در زمان امام کاظم علیه السلام به عالم آل محمد نامیده و مشهور شده بودند، از دیگر سو بود. او هدف شوم اخیر خود را رسماً در دعوت از سلیمان مروزی برای مناظره با امام رضا علیه السلام اظهار کرد. مأمون همچنین در این جلسات، در نهایت زیر سؤال بردن و مشتبه کردن جایگاه رفیع اهل بیت و امامت را در اذهان مردم مدنظر قرار داده بود.

امام رضا علیه السلام قهرمان میدان علم و مناظره و پاسداری از حقایق و معارف اسلام با حضور مقتدرانه و عالمانه خود که از جایگاه رفیع امامت و ولایت کلیه الهیه آن حضرت سرچشمه می گرفت، اهداف شوم و شیطانی فرهنگی و سیاسی مأمون را مانند دیگر اهدافش در دعوت آن حضرت به خراسان و تحمیل ولایتعهدی برایشان خنثی نمود.

در یکی از این مجالس، مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى خِلَافَةِ جَدِّكَ؟»؛ دلیل برخلافت و جانشینی (بلافصل) جدت [علی علیه السلام] چیست؟ امام جواب داد: «أَنْفُسَنَا»؛ آیه مباهله که خداوند در آن علی را جان و نفس رسول الله معرفی فرموده است. استناد و استدلال امام رضا علیه السلام به آیه مباهله و کلمه «انفسنا» مبتنی بر دو مطلب روشن و قطعی است: نخست اینکه مراد از «انفسنا» در آیه، علی بن ابی طالب است، نه خود پیامبر؛ زیرا پیامبر دعوت کننده است «ندع» و معنا ندارد که انسان خودش را دعوت کند و دعوت کننده و دعوت شونده یک نفر باشد و غیر از امام علی علیه السلام شخص دیگری نیز نمی تواند متصور باشد؛ چرا که تاریخ قطعی به صراحت تأکید دارد که از مردان، جز علی علیه السلام کس دیگری همراه پیامبر نبود. مطلب دوم اینکه کلمه «انفسنا» به صراحت دلالت

دارد که علی جان پیامبر است و پرواضح است که این به معنای وحدت و اتحاد حقیقی دو نفر نیست و محال است که دو نفر یکی شوند، پس مقصود این است که علی در منزلت و مقام و فضیلت مانند پیامبر و به منزله نفس و خود اوست و با عنایت به اینکه پیامبر در همه فضایل و شرایط لازم و کافی برای ولایت و رهبری امت سرآمد و افضل از همگان است و دیگران قابل مقایسه با آن حضرت نیستند، علی علیه السلام نیز که به حکم این آیه، جان پیامبر تلقی شده است، سرآمد و افضل است و اگر به حکم عقل و شرع باید افضل افراد امت عهده دار مقام امامت و رهبری باشد، علی علیه السلام است که این ویژگی را دارا می باشد. خداوند می فرماید: ﴿... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱.

مأمون که گویا با کیاست و فراستی که دارد، می داند در کبرای این قیاس و استدلال نمی تواند خدشه وارد کند، به سراغ صغرای استدلال امام رفته، در اینکه مصداق «انفسنا» علی بن ابی طالب باشد، مناقشه می کند. «فقال المأمون: لولا نسائنا»؛ مأمون می گوید: اگر کلمه «نسائنا» در آیه نبود، دلالت «انفسنا» را بر اینکه مقصود از آن، علی است، می پذیرفتم، ولی با وجود کلمه «نسائنا» باید مراد از «انفسنا» مردان باشد، نه خصوص علی. در این شبهه و مناقشه، مأمون یک مطلب را مسلم فرض کرده و آن اینکه مقصود از «نسائنا» زنان هستند، نه خصوص حضرت فاطمه، و بر این اساس می گوید، پس مراد از «انفسنا» به قرینه مقابله، مردان هستند، و نه خصوص حضرت علی، و خلاصه

۱. یونس (۱۰): ۳۵. «... آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند، برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟!»

اینکه تقابل «انفسنا» با «نسائنا» قرینه است بر اینکه مراد از «انفسنا» مردان اند. «نسائنا» یعنی بانوان و جنس مؤنث، پس «انفسنا» یعنی مردان و جنس مذکر. «فقال الرضا علیه السلام: لولا ابنائنا»؛^۱ امام رضا علیه السلام در پاسخ به این شبهه فرمود: اگر کلمه «ابنائنا» نبود، این شبهه قابل طرح بود، ولی با وجود کلمه «ابنائنا» پاسخ شبهه روشن است. پاسخ امام رضا علیه السلام ناظر به این است که در آیه شریفه، سه عنوان وجود دارد: «ابنائنا»، «نسائنا» و «انفسنا». کلمه «ابنائنا» پاسخ شبهه مأمون را که از قرینه تقابل «نسائنا» با «انفسنا» خواست نتیجه بگیرد که مراد از «انفسنا» مردان است و نه خصوص علی بن ابی طالب می دهد؛ زیرا اگر مقصود از «انفسنا» مردان و جنس مذکر باشد، پس «ابنائنا» در این زمینه چه نقشی دارد. پاسخ امام علیه السلام آن چنان روشن و قاطع بود که مأمون چاره ای جز سکوت ندید و ساکت شد.

علاوه بر استدلال و استناد امام رضا علیه السلام در احتجاج و مناظره یادشده به آیه مباهله و کلمه «انفسنا» بر امامت و خلافت امام علی علیه السلام، در مناظره مفصل دیگری که بین امام رضا علیه السلام و علمای حاضر در مجلس و مأمون انجام شد و محور گفت و گو آیه اصطفاء بود، امام رضا علیه السلام می فرماید: اصطفاء و گزینش بندگان خالص الهی که کتاب (قرآن) به آنان ارث داده شده و آنان وارث علوم قرآن اند، اهل بیت و عترت پیامبرند و براین مطلب به دوازده مورد از قرآن کریم استناد می فرماید، سومین مورد استناد امام همین آیه مباهله است.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «... وَالْآيَةُ الثَّالِثَةُ حِينَ مَيَّرَ اللَّهُ الطَّاهِرِينَ مِنْ خَلْقِهِ أَمَرَ نَبِيَّهِ فِي آيَةِ الْإِبْتِهَالِ فَقَالَ فَقُلْ يَا مُحَمَّدُ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَأَبْرَزَ

۱. بروجردی، علی اصغر، طرائف المقال، ج ۲، ص ۳۰۲.

التَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَنَ أَنْفُسَهُمْ بِنَفْسِهِ فَهَلْ تَدْرُونَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْهُ بِه نَفْسُهُ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَلِظْتُمْ إِنَّمَا عَنْهُ بِه عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ التَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ لَيَنْتَهِيَنَّ بَنُو وَلِيْعَةٍ أَوْ لَا يَبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يَعْنِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَذِهِ خُصُوصِيَّةٌ لَا يَتَقَدَّمُهَا أَحَدٌ وَفَضْلٌ لَا يَخْتَلِفُ فِيهِ بَشَرٌ وَشَرَفٌ لَا يَسْبِقُهُ إِلَيْهِ خَلْقٌ...»^۱ سومین آیه ای که آیه اصطفاء را تفسیر می کند، آیه ابتهال است، هنگامی که خداوند پاکان از بندگان خود را مشخص کرد، پیامبرش را امر کرد و فرمود: ای محمد بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم. پس پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین را احضار کرد و با خود، به آوردگاه معنوی مباهله آورد. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: آیا می دانید معنای سخن خدا «انفسنا» چیست؟

علما گفتند، مقصود خود پیامبر است.

ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: اشتباه کردید، مقصود علی علیه السلام است و دلیل بر مطلب، سخن پیامبر است که فرمود: فرزندان ولیعه باید دست از توطئه بردارند، و گرنه برای سرکوبی آنان مردی را گسیل خواهم کرد که مانند خود من و جان من است؛ یعنی علی علیه السلام را، پس علی جان رسول خداست و این خصوصیتی است که احدی در آن بر علی علیه السلام مقدم نیست و فضیلتی است که هیچ انسانی در آن با علی علیه السلام مشارکت ندارد و شرافتی است که هیچ کس در آن بر علی علیه السلام پیشی نگرفته است

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۲۹.

ب. آیه اصطفاء

با توجه به اینکه در فرازی از احتجاج و سخن مفصل امام رضا علیه السلام در تفسیر و برداشت از آیه ۳۲ سوره فاطر که قضیه اصطفاء و زبده‌گزینی جمعی از بندگان خاص الهی و به ارث بردن آنان علوم و معارف قرآن را مطرح کرده و به آیه مباهله نیز استناد شده است. همچنین این احتجاج مشتمل بر مطالب متنوع و جالب در بیان فضیلت و جایگاه اهل بیت علیهم السلام است؛ از این رو، این احتجاج و حدیث را مطرح می‌کنیم و مورد مطالعه و دقت قرار می‌دهیم:

محدث بزرگوار ابن شعبه حرانی در کتاب شریف تحف العقول در بخش سخنان امام رضا علیه السلام می‌گوید: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى علیه السلام مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ قَدْ اجْتَمَعَ فِيهِ جَمَاعَةٌ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ خُرَاسَانَ...»^۱؛ هنگامی که امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون که جماعت علمای عراق و خراسان در آن گرد آمده بودند، حضور یافتند، مأمون به علما گفت: معنای این آیه را بیان کنید که خداوند فرموده است: «سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود، به میراث دادیم...»^۲، این بندگان برگزیده که وارث کتاب الهی هستند، کیان‌اند؟

عالمان حاضر گفتند: مقصود همه امت اسلامی است. مأمون گفت: یا اباالحسن! نظر شما چیست و شما در این زمینه، چه می‌فرمایید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: من با این جماعت هم عقیده نیستم، به نظر من مقصود خداوند از این بندگان برگزیده، عترت طاهره رسول خداست.

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۲۵-۴۳۶.

۲. فاطر (۳۵): ۳۲.

مأمون گفت: چگونه و به چه دلیل عترت اراده شده و نه سایر امت؟
 امام فرمود: اگر مقصود امت باشد، باید همه امت در بهشت جای گیرند و داخل بهشت شوند؛ زیرا خداوند در ادامه فرموده است: «... از میان آن‌ها عده‌ای برخود ستم کردند، و عده‌ای میانه‌رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی‌ها (از همه) پیشی گرفتند و این، همان فضیلت بزرگ است!»^۱ و بعد جایگاه همه را بهشت قرار داده و فرموده است: «(پاداش آنان) باغ‌های جاویدان بهشت است که در آن وارد می‌شوند...»^۲، (در حالی که به طور قطع همه افراد امت بهشتی نیستند) پس باید مقصود عترت باشد و لا غیر.

امام رضا علیه السلام در ادامه به آیاتی از قرآن کریم و روایاتی از پیامبر اشاره می‌کند که بر این مدعا دلالت داشته و مقام و جایگاه اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌دارد؛ از قبیل استناد به آیه تطهیر: ﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳. بعد می‌فرماید: همین بندگان برگزیده را که وارث کتاب و عترت پیامبرند، خداوند در این آیه، به طهارت و عصمت توصیف کرده است و نیز ایشان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث ثقلین به عنوان یکی از دو میراث گران‌بهای آن حضرت معرفی شده‌اند: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ انْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ...»^۴؛ من در میان شما دو چیز ارزشمند به جای می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت که هرگز از یکدیگر

۱. فاطر (۳۵): ۳۲.

۲. فاطر (۳۵): ۳۳.

۳. احزاب (۳۳): ۳۳. «... خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، الامالی، ص ۵۲۳.

جدا نشده تا در کنار حوض بر من وارد شوند. بنگرید که با این دو میراث من چگونه رفتار می کنید. ای مردم! به آنان چیزی یاد ندهید که آنان از شما داناترند

علمای حاضر در جلسه، گفتند: ای ابا الحسن! آیا عترت همان آل پیامبرند یا خیر؟

امام فرمود: آری! عترت همان آل و اهل بیت هستند. علما گفتند: از پیامبر نقل شده است که فرمود: آل من، امت من است. همچنین اصحاب پیامبر به خبر مشهوری که قابل انکار نیست، گفته اند: آل پیامبر، امت او هستند.

امام رضا علیه السلام از طریق یک حکم شرعی مسلم و مورد قبول همگان، این گفتار و انتساب این سخن را به پیامبر به چالش کشید و آن حکم، حرمت صدقه دادن به اهل بیت است، در حالی که صدقه بر امت پیامبر حرام نیست. اینجاست که این روایت که آل من، امت من است، اگر انتسابش به پیامبر از نظر سند درست هم باشد، باید با توجه به قرآن معنا شود و گفته شود، مقصود برگزیدگان از امت که برخوردار از هدایت اند، می باشد. امام رضا علیه السلام در مقام بیان اینکه انتساب به پیامبر به عنوان آل و اهل بیت که لازمه اش وراثت کتاب و هدایت جامعه به جانشینی از پیامبر در افراد فاسق نمی تواند تحقق یابد، به آیه مربوط به پسر حضرت نوح استناد فرمود که وقتی نوح از خداوند پرسید که خدایا پسر من از اهل و خاندان من است و وعده تو نیز حق است و تو وعده دادی که من و خاندان مرا از غرق شدن نجات دهی، خداوند فرمود: ﴿... إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾؛ «... او از اهل

تونیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته‌ای است!] پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!.

آنگاه امام علیه السلام در پاسخ سؤال مأمون که آیا عترت را بر سایر مردم فضیلتی است؟ فرمود: خداوند عترت را در آیات محکم قرآن بر مردم برتری داده است، آنجا که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱؛ «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد». در جای دیگر فرمود: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^۲؛ «یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم، (که یهود از خاندان او هستند نیز) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها [پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم». سپس به مردم مؤمن دستور داد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را!...». و اولو الأمر همان‌ها هستند که خدا آنان را وارث کتاب و حکمت قرار داد و آنان مورد حسادت دیگران واقع شدند، پس اطاعت باید از برگزیدگان پاک و معصوم انجام شود و مقصود از ملک عظیم، همین حق اطاعت از آنان است.

سپس امام رضا علیه السلام در پاسخ سؤال عالمان حاضر که تفسیر آیه اصطفاء را از قرآن مطالبه کردند، فرمود: غیر از آیاتی که گفته شد و به حسب معنا و باطن بر

۱. آل عمران (۳): ۳۳.

۲. نساء (۴): ۵۴.

۳. نساء (۴): ۵۹.

بیان مقصود از آیه دلالت دارد، در دوازده مورد از آیات قرآن با بیانی ظاهر و روشن، آیه اصطفاء تفسیر شده است (این همان شیوه تفسیر قرآن به قرآن است):

آیه اول: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱؛ «و خویشاوندان نزديكت را انداز کن!»

این آیه بر حسب آنچه در تفاسیر و تاریخ آمده، بیانگر فضیلتی بزرگ برای امام علی علیه السلام است که در جریان دعوت و انداز خویشاوندان، پیامبر وقتی که برای نخستین بار رسالت خود را اعلام کرد، خلافت و جانشینی علی علیه السلام را نیز اعلام کرد، آنجا که فرمود: «فَأَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيَّيَ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ»^۲؛ کدام یک از شما مرا در امر رسالت و تبلیغ دین یاری می کند تا برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ همگان گفته اند در این مجلس، جز علی بن ابی طالب علیه السلام به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت نداد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّيَ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا»^۳؛ این علی برادر، وصی و جانشین من است در بین شما، سخن او را بشنوید و اطاعت کنید.

بیان امام رضا علیه السلام در مورد آیه، این است که این دعوت خصوصی از خویشاوندان، آن هم به امر خداوند، عنایت ویژه ای است برای آنان که خداوند دستور داده پیش از دیگران، خاندان خود را دعوت کن.

آیه دوم: ﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۴؛

۱. شعراء (۲۶): ۲۱۴.

۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۲.

۳. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۰۲؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۵.

۴. احزاب (۳۳): ۳۳.

«... خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

این آیه دلالت بر طهارت و عصمت آنان دارد و این شرافتی است که حتی دشمنان نمی‌توانند آن را انکار کنند.

آیه سوم: ﴿... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱؛ «... به آن‌ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم».

پیامبر ﷺ در امتثال فرمان خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) را حاضر کرد و آنان را با خود برای مباهله به صحنه آورد، سپس امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: آیا می‌دانید مقصود از «انفسنا» کیست؟ گفتند: خود پیامبر است. حضرت فرمود: اشتباه می‌کنید، مقصود علی (علیه‌السلام) است و دلیل مطلب، حدیث پیامبر ﷺ است که فرمود: فرزندان ولیعه از توطئه دست بردارند، وگرنه مردی را که مانند جان من است، به سوی آنان می‌فرستم که آنان را سرکوب کند. این همانندی علی (علیه‌السلام) با جان پیامبر ﷺ فضیلتی منحصر به علی (علیه‌السلام) است.

آیه چهارم: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً...﴾^۲؛ «و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود، خانه‌هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه‌هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید!...».

۱. آل عمران (۳): ۶۱.

۲. یونس (۱۰): ۸۷.

با توجه به این آیه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله درب منازل مردم را به مسجد بست، جز خانه خود، علی، فاطمه و فرزندان، و وقتی حتی عباس، عموی پیامبر علت را جویا شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این امر الهی بود (حدیث سد الابواب). این مطلب در حدیث پیامبر نیز بیان شده که به علی علیه السلام فرمود: تونسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی (حدیث منزلت) و وقتی علما گفتند: این مطلب در کجای قرآن آمده است؟ امام فرمود: من آشناترین شمایم به قرآن، و سپس آیه فوق را قرائت کرد.

هنگامی که امام علیه السلام به حدیث دیگری استشهاد کرد که پیامبر فرموده است: این مسجد برای جنب و حائض حلال نیست، جز برای محمد و آل محمد علیهم السلام، علما گفتند: این حدیث از ناحیه شما اهل بیت روایت شده است؟ امام علیه السلام فرمود: چه کسی می تواند این حدیث دیگر پیامبر را انکار کند که فرمود: من شهر دانشم و علی دروازه آن است؛ هر کس دانش می جوید، باید از آن دروازه وارد شود. در آنچه شرح و توضیح دادم، از نظر شرافت گزینش و طهارت عترة، مقاماتی است که جز از سر دشمنی و عناد نتوان آن را انکار کرد.

آیه پنجم: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾^۱؛ «و حق نزدیکان را بپرداز...».

امام علیه السلام فرمود: وقتی این آیه نازل شد، پیامبر دخترش فاطمه را فراخواند و فرمود: ای فاطمه! فدک بدون لشکرکشی فتح شده و حق ویژه من است، به امر الهی آن را به تو بخشیدم. در این آیه نیز خداوند فاطمه و خاندان او را به امتیازی مخصوص گردانید.

آیه ششم: ﴿... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾^۲؛ «بگو: «من

۱. اسراء (۱۷): ۲۶.

۲. شوری (۴۲): ۲۳.

هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]...».

امام علیه السلام فرمود: این مطلب ویژه پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت است، نه در مورد سایر پیامبران این مطلب وارد شده و نه نسبت به غیر اهل بیت. سپس امام علیه السلام آیات مربوط به سایر انبیا را تلاوت کرد، در مورد نوح آمده است: ﴿وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...﴾^۱؛ «ای قوم! من به خاطر این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ اجر من، تنها بر خداست...!» در مورد حضرت هود آمده است: ﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲؛ «ای قوم من! من از شما برای این (رساله)، پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی‌فهمید؟! فقط در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این تعبیر آمده است که جز محبت با اهل بیت مزدی از مردم نمی‌خواهد.

خداوند مودت و دوستی با اهل بیت پیامبر اسلام را از آن جهت واجب کرده که آن‌ها هرگز و ذره‌ای از دین خدا انحرافی ندارند و برای همیشه در صراط مستقیم دین هستند، بلکه خود صراط مستقیم‌اند و دیگر اینکه نمی‌شود شخصی دوستدار شخص دیگری باشد، ولی برخی از خانواده و اهل بیتش دشمن آن شخص باشند؛ از این رو، خداوند خواست که در قلب پیامبرش نسبت به مؤمنان کمترین کدورتی نباشد و بدین جهت، دوستی با اهل بیت پیامبر را بر مؤمنان واجب کرد. پس هر کس پیامبر و اهل بیت آن حضرت را دوست بدارد، پیامبر نسبت به او بغضی نخواهد داشت و هر کس به مودت ذوی

۱. هود (۱۱): ۲۹.

۲. هود (۱۱): ۵۱.

القربی تمسک نکند و اهل بیت را دشمن بدارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دشمن او خواهد بود؛ چون او در واقع، واجبی از واجبات الهی را ترک کرده است.

آیه هفتم: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱؛ «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید».

همگان حتی دشمنان می دانند، وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! سلام کردن بر شما را می دانیم، اما صلوات و درود بر شما چگونه است؟ فرمود: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

امام رضا علیه السلام فرمود: ای مردم! آیا کسی در این مطلب اختلافی دارد؟ گفتند: خیر. مأمون گفت: در این مطلب، هیچ اختلافی نیست و اجماعی است، اما آیا مطلب واضح تری در قرآن که مصداق آن را مشخص کند، دارید؟ امام علیه السلام فرمود: به من بگوئید در سخن خداوند که می فرماید: ﴿يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾^۲؛ «یس، سوگند به قرآن حکیم، که توبه یقین از رسولان (خداوند) هستی»، مقصود از «یس» کیست؟ عالمان گفتند: بدون شک مقصود محمد صلی الله علیه و آله است. امام علیه السلام فرمود: خداوند به محمد و آلش فضیلتی عنایت کرده که احدی از مردم نمی تواند عظمت آن را درک کند و آن اینکه خداوند بر احدی از بندگان به جز پیامبران سلام نکرده است، فرموده: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۳، ﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾^۴، ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴾^۵ ولی در قرآن

۱. احزاب (۳۳): ۵۶.

۲. یس (۳۶): ۱-۳.

۳. صافات (۳۷): ۷۹.

۴. صافات (۳۷):

۵. صافات (۳۷): ۱۲۰.

نیامده سلام بر آل نوح یا آل ابراهیم، اما در قرآن می فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱ یعنی آل محمد ﷺ. مأمون گفت: دانستم که شرح و توضیح این مطلب در وجود شماست که مصداق آل پیامبرید.

آیه هشتم: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾^۲؛ «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی است...».

در این آیه، خداوند سهم ذوی القربی را با سهم خودش و سهم پیامبرش مقرون ساخته و این نیز یکی از امتیازات آل پیامبر است نسبت به امت؛ زیرا خداوند اهل بیت را در جایگاهی قرار داده و دیگران را در جایی دیگر و پایین تر از آن. (اهل بیت در جایگاه سوم بعد از خدا و پیامبر قرار گرفته اند) و نیز در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را!...»، ابتدا اطاعت خود را و سپس اطاعت رسول را و پس از پیامبر، اطاعت از اولی الامر را که همان اهل بیت هستند، واجب کرده است و نیز در آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۴؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند...». در این آیه نیز ولایت و رهبری اهل بیت (علی علیهم السلام) با ولایت خدا و رسول مقرون شده و نیز اهل بیت را از گرفتن صدقات مردم برکنار فرموده است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ

۱. صافات (۳۷): ۱۳۰.

۲. انفال (۸): ۴۱.

۳. نساء (۴): ۵۹.

۴. مائده (۵): ۵۵.

الْمَوْلَقَةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ... ﴿۱﴾؛ «زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (گردآوری) آن زحمت می‌کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دین) بدهکاران، و در راه (تقویت آیین) خدا، و واماندگان در راه این، یک فریضه (مهم) الهی است...». در این آیه، صدقه واجب که همان زکات است مطرح شده و برای پیامبر و اهل بیت، سهمی مقرر فرموده و صدقات که اوساخ مردم است، برای پیامبر و اهل بیتش جایز نیست؛ چون آن‌ها مطهرند.

آیه نهم: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! (همه انسان بودند، و از جنس بشر!) اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید».

امام رضا علیه السلام فرمود: اهل ذکر در این آیه، ما اهل بیت پیامبریم. علما گفتند: مقصود از اهل ذکر، علمای یهود و نصارا هستند و آیه به یهود و نصارا می‌گوید، از علمای خود بپرسید.

امام علیه السلام فرمود: آیا برای یهود و نصارا جایز است که مسلمانان را به دین خود بخوانند و بگویند که دین آنان از اسلام بالاتر است؟

مأمون گفت: آیا شما توضیحی دارید که سخن و ادعای علما را ابطال کند؟ امام علیه السلام فرمود: آری! مراد از ذکر، رسول خداست و اهل الذکر، اهل بیت آن حضرت اند که ماییم و این مطلب در سوره طلاق آمده است: ﴿... فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ

۱. توبه (۹): ۶۰.

۲. نحل (۱۶): ۴۳؛ انبیاء (۲۱): ۷.

مُتَّبِعَاتٍ...»^۱؛ «... پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! (زیرا) خداوند چیزی که مایهٔ تذکراست، بر شما نازل کرده، رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند...». مقصود از ذکر، رسول الله است و ما اهل بیت ایشانیم و اهل الذکر. آیه دهم: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ...﴾^۲؛ «حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان...».

امام رضا علیه السلام فرمود: آیا می‌شود دختر من یا دختر فرزند من یا دختری از صلب من به پیامبر تزویج شود (چنانچه در قید حیات باشند)؟ گفتند: خیر. امام علیه السلام فرمود: آیا دختر هریک از شما می‌شود به همسری پیامبر درآید؟ گفتند: آری. امام علیه السلام فرمود: پس معلوم می‌شود که من آل پیامبرم و شما آل او نیستید؛ زیرا اگر از آل او بودید، دختران شما هم مثل دختران من بر پیامبر حرام بود، پس ما آل پیامبر و شما امت اوید.

آیه یازدهم: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ...﴾^۳؛ «و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: «آیا می‌خواهید مردی را بکشید، به خاطر اینکه می‌گوید: پروردگار من «الله» است...».

امام رضا علیه السلام فرمود: این مرد مؤمن، پسر دایی فرعون بود و خداوند او را از آل فرعون می‌داند، در حالی که از نظر دین به فرعون منسوب نبود، بلکه مخالف او بود، ما نیز که از نظر حسب و نسب و ولادت به پیامبر منسوبیم، آل پیامبریم و

۱. طلاق (۶۵): ۱۰-۱۱.

۲. نساء (۴): ۲۳.

۳. غافر (۴۰): ۲۸.

البته از نظر دین هم مانند سایر متدین ها از امت منسوب به پیامبر، پس امت متدین پیامبر هر چند از نظر دین به پیامبر منسوب اند، ولی آل او نیستند، بلکه امت او هستند؛ چون از نظر حسب و نسب نسبتی با پیامبر ندارند.

آیه دوازدهم: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا...﴾^۱؛ «خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش...!».

این هم یک فضیلت و مزیت است برای آل پیامبر علیهم السلام، وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه (و به روایتی هشت یا نه ماه) در اوقات پنج گانه نماز به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: «الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ». خداوند به احدی از نسل سایر پیامبران چنین کرامتی عطا نکرده و این نیز امتیازی است برای اهل بیت پیامبر اسلام و نه امت آن حضرت.^۲

در پایان نقل این مناظره و گفت و گو، به حدیث دیگری از امام رضا علیه السلام اشاره می کنیم که در کتاب کافی نقل شده است: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ الْآيَةَ قَالَ فَقَالَ وَلِدُ فَاطِمَةَ علیهما السلام وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ الْإِمَامُ وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِالْإِمَامِ وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ»^۳؛ احمد بن عمر گفته است: از حضرت رضا علیه السلام از این سخن خداوند - عز و جل - پرسیدم: «سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم...». فرمودند: [آنان] فرزندان فاطمه علیهما السلام هستند و شتابنده به نیکی ها، امام است، و میانه رو، عارف به امام است و ستمکار به خویشان کسی است که امام را

۱. طه (۲۰): ۱۳۲.

۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۲۵-۴۳۶.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۵.

نمی‌شناسد.

شایان توجه است که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: مقصود از کتاب در این آیه، قرآن است؛ زیرا در آیه قبل فرمود: ﴿وَالَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ ...﴾^۱؛ «آنچه به تو وحی کردیم ...» که واضح می‌نماید، مقصود قرآن می‌باشد؛ از این رو، کلمه «الکتاب» نیز قرآن است و الف و لام «الکتاب» الف و لام عهد ذکری است. ایشان درباره ضمیر در جمله ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ می‌فرماید: ممکن است مرجع ضمیر ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾ باشد و نیز ممکن است کلمه ﴿عِبَادِنَا﴾. بنابر احتمال دوم، جمله ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ در مقام تعلیل و بیان علت است؛ یعنی کتاب را به ارث به این بندگان برگزیده دادیم؛ چون در بین بندگان بعضی به خود ستم می‌کنند و برخی میانه‌رو هستند و برخی سابق و پیشگام در همه خوبی‌ها و خیرات و البته تنها گروه سوم هستند که برگزیده الهی و وارث علوم کتاب‌اند و دیگران با معرفت و ایمان به امام و اطاعت از او می‌توانند به سعادت دست یابند.^۲

جمع‌بندی

امام رضا علیه السلام و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله در این دو مناظره با استناد به آیات محکم قرآنی (آیه مباهله، اصطفاء و سایر آیات) و نیز روایاتی که از نظر سند متواتر و از نظر دلالت واضح و روشن است (مانند حدیث ثقلین، منزلت و مدینه العلم و ...) و نیز با استناد به برخی از احکام قطعی فقهی که مورد قبول همه فقیهان اسلامی است؛ مانند حرمت صدقه و زکات بر اهل بیت علیهم السلام و حرمت نکاح با

۱. فاطر (۳۵): ۳۱.

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۴۴-۴۶.

دختر خود و دختر فرزندان و براساس شواهد متقن تاریخی؛ مانند موضوع فدک و بخشیدن آن به حضرت فاطمه علیها السلام و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه علی و فاطمه علیهما السلام در اوقات نماز و ... با بیانی قاطع و روشن، جایگاه اهل بیت پیامبر را بیان کرد و مبرهن فرمود که اینان به تصریح این آیات و روایات، بندگان برگزیده و مختار الهی می باشند ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ و وارث قرآن و علوم و معارف حقیقی قرآن هستند ﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ﴾ و هم ایشان دارای مقام طهارت و عصمت اند ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...﴾ و دارای مقام ولایت و امامت اند که اطاعتشان واجب است ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و نکات بسیار برجسته دیگری که در کلام امام علیه السلام موجود است و علمای حاضر در مجلس و نیز شخص مأمون که به یقین هدف های سیاسی شومی را از برگزاری این مجالس دنبال می کرد در برابر استدلال های محکم امام علیه السلام چاره ای جز سکوت و تسلیم نداشتند.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، الامالی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۳. _____، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.
۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۵. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم، علامه، ۱۳۷۹ ق.
۶. بروجردی، علی اصغر، طرائف المقال، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ ق.
۷. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۸. سنایی غزنوی، محدود بن آدم، دیوان سنایی، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، سنایی، ۱۳۶۲ ش.
۹. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۱. فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح طیب موسوی جزائری، قم، دار الکتب، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۴. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تصحیح محمد کاظم، تهران، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

نگاهی درون‌متنی به آیه مباهله

◇ رضا وطن‌دوست

مقدمه

در تاریخ ۲۳ ساله بعثت پیامبر اکرم ﷺ، رویدادهایی بسیار سترگ و روزهای بس بزرگ وجود دارد که هریک از این رخدادها به تنهایی برای اثبات حقانیت اسلام کافی است. یکی از این رویدادهای مهم و تاریخی که جای درنگ دارد، جریان مباهله است که در آن، توحید، نبوت و امامت در کامل‌ترین چهره خود آشکار شد و حقیقت ناب و نورانی یکتاپرستی برای همگان هویدا گشت.

در گزارش تاریخی از جریان مباهله، آمده که پیامبرگرامی اسلام پس از ماجرای فتح مکه و به دست آوردن قدرت لازم در مدینه، اقدام به گشودن جبهه‌ای فرهنگی و دیپلماسی کرد و در آن جبهه، نامه‌های زیادی به زمامداران کشورهای همسایه و سران قبایل فرستاد و برای ترویج آیین خود، سفیرانی را به جاهای دور و نزدیک گسیل نمود. یکی از نامه‌های آن حضرت، نامه‌ای بود که پیامبر خدا به بزرگان نجران واقع در نقطه مرزی حجاز و یمن نوشت و آن‌ها را به اسلام خواند. آن‌ها که چنین انتظاری از حکومت مقتدر مدینه نداشتند، به شور نشستند و از مشورت خود به این نتیجه رسیدند که برای گفت‌وگو و تحقیق از

حاکم مقتدر مدینه و آیین او، شصت تن از زبده‌ترین مردانشان را به سرپرستی سه تن از داناترین مردان خود به نام‌های:

۱. «ابوحارثه بن علقمه» که اسقف اعظم نجران و نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود،

۲. «عبدالمسیح» که به عقل و کاردانی معروف بود و ریاست هیئت اعزامی را برعهده داشت،

۳. «ایهم» که فردی کهن سال و شخصیت محترم ملت نجران به شمار می‌رفت،^۱ به مدینه گسیل کنند تا از نزدیک با پیامبر خدا تماس بگیرند و دلایل نبوت او را بشنوند و آن را براساس بشارت‌های انجیل بررسی و گزارش کنند.

نمایندگان نجران، در همان سالی که به دلیل فراوانی رفت و آمد هیئت‌ها به مدینه، (عام الوفود) نام گرفته بود،^۲ راهی مدینه شدند. این هیئت در حالی که لباس‌های فاخر و ابریشمی برتن و انگشترهای طلا بردست داشتند و صلیب‌ها برگردن آویخته بودند، وارد مسجد رسول خدا ﷺ شدند، اما آن حضرت بر خلاف روش همیشگی که با روی باز هیئت‌های اعزامی را ملاقات می‌کرد، از به حضور پذیرفتن آنان خودداری ورزید، نجرانیان که سرّاین موضوع را نمی‌دانستند، آن را از علی بن ابی طالب رضی الله عنه جویا شدند و آن حضرت به آنان فرمود:

با اینکه رسول خدا ﷺ با اشتیاق با نمایندگان قبایل و ادیان دیدار می‌کند، اما چون شما با تشریفات غیر متعارف آمده و لباس‌های ابریشمی و فاخر برتن کرده، گردن‌بندها و انگشترهای طلا و عصاهای مخصوص و زرکوب دارید، آن

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۶۶.

۲. ابن اثیر، علی بن ابی کرم، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۸۶.

حضرت شما را به حضور نمی‌پذیرد، مطمئن باشید که اگر این‌ها را از خود دور کنید و با لباس عادی به حضور آن حضرت بار یابید، او با مهربانی شما را می‌پذیرد و با صبر و حوصله با شما گفت‌وگو خواهد کرد.

هیئت نجرانیان، راهنمایی امام علی (علیه السلام) را جدی گرفتند و آن را به کار بستند و این باعث شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را به حضور بپذیرد و با آنان درباره خلقت حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) گفت‌وگو کند، اما این گفت‌وگوها به نتیجه‌ای نرسید تا اینکه سرانجام، فرشته وحی بر پیامبر خدا نازل شد و برای روشن شدن حق و برملاشدن باطل، مباهله را پیشنهاد داد و پیامبر نیز فرمان خدا را به آنان ابلاغ کرد.

نمایندگان نجران که چنین انتظاری نداشتند، برای شور پیرامون این پیشنهاد، از آن حضرت مهلت خواستند تا اینکه سرانجام به مباهله رضایت دادند و آمادگی خود را برای مباهله به پیامبر خدا ابلاغ کردند.

فردای آن روز که هیئت نجرانیان برای اجرای مباهله آمده بودند، دیدند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که لباس عادی بر تن داشت، حسین را در آغوش گرفته، دست حسن را در دست دارد، و حضرت علی و فاطمه نیز به دنبال او آرام آرام می‌آیند. آنگاه که آن حضرت با همراهان خود در جایگاه قرار گرفتند، نجرانیان دیدند که رسول خدا دست به دعا بلند کرد و خاندانش داشتند برای آمین گفتن آماده می‌شدند. ابوحارثه اسقف مسیحیان در حالی که اضطراب سراسر وجودش فرا گرفته بود، به همراهان خود هشدار داد و گفت: بهتر است از مباهله انصراف دهیم و به شهر خود بازگردیم. او در بیان هشدار خود گفت:

یا معشر النصارى إني لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيلَ جبلاً من مكانه لأزاله

بها، فلا تباهلوا فتهلكوا، ولا يبقی علی وجه الأرض نصرانی؛^۱ من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوه‌ها را از جای ببرند، خداوند چنین خواهد کرد. پس مباهله نکنید که تباه خواهید شد و حتی یک نصرانی بر روی زمین نخواهد ماند.

این بود که نجرانیان انصراف خود را از مباهله به پیامبر خدا ابلاغ کردند و به ناچار تن به صلح و پرداخت جزیه دادند و به شهر خود بازگشتند. برخی از بزرگان آنان پس از توقف چند روزه در نجران به مدینه بازگشتند و هدایایی مانند حله خاص یمانی، عصا، کاسه و نعلین مخصوص به پیامبر خدا تقدیم کردند و در حضور آن حضرت اسلام آوردند.^۲

گفتنی است، عقب‌نشینی نجرانیان از مباهله و رضایت به دادن جزیه، نشان از این است که رهبران نجران مانند دیگر علمای یهودی و مسیحی معاصر خود، به علایم پیامبر خاتم آگاه بودند و آن‌ها را در کتاب‌های آسمانی خود، خوانده بودند و دانسته‌های خود را بر شخص آن حضرت منطبق می‌دانستند. اما برای آنکه موقعیت خود را از دست ندهند، حق را کتمان می‌کردند. این همان

است که قرآن کریم در بیان این مطلب فرمود:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳؛ کسانی که به آنان کتاب دادیم، او را می‌شناسند، همچنان که فرزندان خود را می‌شناسند، و گروهی از ایشان با اینکه حق را می‌شناسند، آن را کتمان می‌کنند.

۱. کاشانی، فتح الله، زبدة البیان، ج ۱، ص ۵۰۱.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. بقره (۲): ۱۴۶.

بنابراین، مباهله، نه تنها برای اثبات صداقت و حَقّانیت پیامبر ﷺ در برابر بزرگان نجران، کارایی داشت، یکی از مهم‌ترین ادله حَقّانیت اسلام در برابر مسیحیت در طول تاریخ تا دامنه قیامت خواهد بود.

راجع به رویداد تاریخی مباهله، هرچند به لحاظ چیستی، چرایی، مباحث کلامی و تاریخی، آثار و پیامدها، اثبات فضیلت و برتری خاندان عصمت و مانند آن، نکاتی ارزشمند و مطالبی مهم وجود دارد و می‌شود در هریک از این حوزه‌ها بحثی مبسوط ارائه داد، ولی همه این مطالب یک طرف، و نگاه تفسیری به خود آیه مباهله از طرف دیگر، که جلوتر از همه است؛ چراکه نگاه درست به این آیه، آشخور همه این مطالب به شمار می‌آید. و بسیار طبیعی است تا آیه تفسیر نشود و تحلیلی درست ارائه نگردد، چه بسا دیگر مطالب، آن‌طور که باید، قابل تحلیل نباشند! از این‌رو، در این تحقیق بنا داریم با بهره‌گیری از سیاق آیه و تناسب این آیه با آیات قبل و بعد، و نیز با کمک گرفتن از واژه‌ها و نوع چینش آن‌ها در آیه، نگاهی درون‌متنی به تفسیر این آیه داشته باشیم.

بسترسازی مباهله در قرآن

هرچند آیه معروف به مباهله، آیه ۶۱ سوره آل عمران است، ولی با مراجعه به آیات قبل، روشن خواهد شد که این جریان پیشینه‌ای دارد و می‌توان بخشی از آن را در آیات ۵۸ تا ۶۰ جست.

آیه ۵۸ جریان حضرت عیسی بن مریم را بازگو کرده و تولد آن حضرت را از مادری که دست جنس مخالف به او نرسیده، آیه‌ای از آیات الهی شناسانده است و در صحت گزارش این جریان، تأکید می‌کند که این، براساس وحی الهی ثابت شده است: ﴿تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾.

و در آیه ۵۹ در پاسخ این پرسش که مگر می‌شود فردی مانند حضرت عیسی

بن مریم بدون دخالت پدر، از مادر متولد شود، تولد آن حضرت را به آفرینش حضرت آدم تشبیه کرده که بدون پدر و مادر از خاک آفریده شده است: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾؛ در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفریده است.

طبق فرموده علامه طباطبائی در حقیقت، این آیه به دو دلیل قاطع بازمی‌گردد که هر کدام مخلوق بودن عیسی بن مریم را ثابت و الوهیت آن حضرت را نفی می‌کند:

برهان اول آنکه گفته شود: خدا عیسی را بدون پدر آفریده است، و هر کس که مخلوق خدا باشد، به ناچار بنده خدا خواهد بود، نه آنکه مقام الوهیت داشته باشد. براساس این برهان که نوعی جدال احسن است، بهانه الوهیت، تثلیث یا ابن الله بودن حضرت مسیح را از نجرانیان و دیگر پیروان آن حضرت می‌گیرد.

دوم آنکه گفته شود، آفرینش حضرت عیسی مهم‌تر و پیچیده‌تر از آفرینش جناب آدم نیست، پس اگر سنخ خلقت حضرت عیسی مقتضی الوهیت باشد، باید برای حضرت آدم نیز که خلقتش ظریف‌تر و پیچیده‌تر از خلقت عیسی است، قائل به الوهیت شد، با اینکه هیچ کس و حتی نجرانیان درباره او چنین اعتقادی نداشتند. پس نباید برای جناب عیسی نیز که فاقد پدر است، قائل به الوهیت شوند؛ زیرا هر دو در این باره که بدون پدر به دنیا آمده‌اند، همانندند.

در آیه شصت دوباره بر حقانیت بیان وحی الهی تأکید می‌کند و در قوت قلب و دل‌گرمی پیامبر خدا با دو بیان اثباتی ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ و بیان سلبی ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ هرگونه شک احتمالی را از دل آن حضرت برطرف کرده است و به طور تلویحی به آن حضرت فهمانده که باید در انجام رسالت خود قاطعیت داشته باشد.

در این چند آیه دو نکته قابل توجه وجود دارد که به اختصار یادآور می‌شویم:

نکته نخست آنکه اگر دقت به عمل آید در این آیات، نوعی قیاس منطقی به کار رفته که می‌توان به این صورت ارائه داد:

* جریان تولد حضرت مسیح را خدا بیان کرده است: ﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾ (مقدمه اول).

** هرآنچه که خدا بیان کند، حق است: ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ﴾^۱ (مقدمه دوم).

*** پس جریان عیسی بن مریم که مخلوق خدا و از او نفی الوهیت شده، حق است و تردید بردار نیست: ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ (نتیجه)^۲.

نکته دوم آنکه به تعبیر علامه طباطبایی جمله ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ از ممتازترین و محکم‌ترین بیانات قرآنی است که «حق» را به حرف «من» ابتدائیه مقید کرده و آن را به صورت «الحق مع ربك» تعبیر نفرموده؛ زیرا حرف «مع» نشانه دوگانگی بوده و مستلزم شایبه شرک است.^۳

توضیح مطلب آنکه ما بر این عقیده‌ایم، همان‌طور که هر فعل خیری از سوی خداست، هر حقی نیز از سوی خداست و تنها ذات اقدس اوست که منشأ حق است، و اگر فعل غیر خداوند حق باشد مصاحب و همراه حق است، برخلاف خداوند که نمی‌تواند حق با او باشد، بلکه حق از اوست.

آیت الله جوادی در تکمیل این نکته علامه طباطبایی چنین آورده، می‌گوید: نمی‌توان گفت حق با خداست؛ چون حقی که با خدا باشد یا واجب است یا ممکن. بر اساس برهان توحید، آن حق نمی‌تواند واجب باشد؛ زیرا اگر حقی در برابر خدا فرض شود، باید محدود باشد نه مطلق، و حق محدود، فعل خداست

۱. احزاب (۳۳): ۴.

۲. نک: جوادی آملی، عبد الله، تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۳۹.

۳. نک: طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه سید محمد باقر همدانی، ج ۶، ص ۴۳.

نه ذات او، و چون فعل اوست، از خداست نه با خدا. و آن حق نیز نمی‌تواند ممکن باشد؛ زیرا تنها موجودات امکانی هستند که معیت بردار و شرکت‌پذیرند و خدا که واجب بالذات است، نه معیت بردار است و نه شرکت‌پذیر. از این رو، هرچند خدا با همه چیز است: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۱ اما همراهی خدا یک جانبه است، نه دوجانبه؛ چراکه خداوند در مقام ظهور و معیت قیومی با ممکنات همراه هست، اما هیچ یک از ممکنات با او نیستند. نتیجه آنکه هیچ چیزی با خدا نیست؛ زیرا آن چیزی که با خدا هست، اگر باطل باشد نه با خداست و نه از خدا، و اگر آن چیز حق باشد، تنها از خداست، نه با خدا.^۲

قرآن کریم در آیه ۶۱، کسانی را که مخلوق بودن حضرت عیسی را نپذیرند و برای او نوعی الوهیت قائل باشند، به یک مبارزه سخت که از آن به مباهله تعبیر شده است، دعوت می‌کند تا هریک از دو طرف مباهله به همراه فرزندان و خاندان خود، به درگاه خدا روی آورند و با راز و نیاز، از خداوند بزرگ بخواهند، گروه دروغ‌گویان را گرفتار لعنت و کیفر خود سازد و آن‌ها را از صحنه روزگار برچیند.

گفتنی است، هرچند در طول رسالت پیامبر خدا، مباهله به معنای خاص خودش تنها همان بود که بنا شد با نمایندگان نجران صورت گیرد که انجام نشد، اما از دیرباز سنت مباهله در عرف عرب و نزد پیروان ادیان آسمانی معنایی آشنا و متداول بوده است و در موارد نومیدی از اثبات حقیقت، به عالم غیب روی می‌آوردند و درخواست کشف حقیقت از جانب خداوند می‌کردند.

۱. حدید (۵۷): ۴.

۲. جوادی آملی، عبد الله، تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۴۱.

بنابراین، پیشنهاد مباهله از سوی پیامبر اسلام دعوت به کاری بدیع و بی‌سابقه نبود. از این‌رو، آنگاه که پیامبر خدا پیشنهاد مباهله داد، نمایندگان نجرانیان بدون آنکه از این پیشنهاد تعجب کنند و از معنای مباهله و چگونگی آن بپرسند، بسیار طبیعی با آن برخورد کردند و رفتند که برای فردای آن روز آماده اجرای مباهله شوند.

تاریخ نشان می‌دهد، سالی که جریان مباهله اتفاق افتاد، سالی بود که حکومت مدینه در اوج اقتدار به‌سرمی‌برد و همه ابزار قدرت را در اختیار داشت، به‌طوری‌که اگر اراده می‌کرد، با اندک فشاری، نجران را تصرف می‌کرد، با وجود این، بدون آنکه پیامبر به زور متوسل شود، بر حسب وظیفه ذاتی خود، نخست برای هدایت نجرانیان، راه استدلال و منطق را در پیش گرفت و آنگاه که آنان به جدل باطل رو آوردند و دلیل منطقی آن حضرت را نپذیرفتند، به امر الهی، موضوع مباهله را پیشنهاد داد. این جریان حاکی از آن است که پیامبر خدا ﷺ تا جایی که امکان داشت، به جای قدرت نظامی، از قدرت استدلال و منطق بهره می‌گرفت و دیگران را به اسلام دعوت می‌کرد.

متن آیه مباهله و ترجمه

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَذْأَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛^۱ هر کس با تو درباره عیسی پس از آنکه علم برای شما حاصل شد، بحث و ستیز کند، بگو: بیایید ما پسران خود، و شما پسران خود، ما زنانمان و شما زنانتان، ما نفس خود و شما نفس خود را بخوانیم و سپس مباهله کنیم و دوری از رحمت خدا را بر

۱. آل عمران (۳): ۶۱.

دروغ‌گویان قرار دهیم.

مفردات

پیش از آنکه به تفسیر آیه پردازیم، نگاهی کوتاه به مهم‌ترین مفردات آن، امری ضروری است؛ چراکه فهم این مفردات ما را در تفسیر آسان و فهم بیشتر آیه کمک می‌کند.

حَاجُّكَ: واژه «حَاجَّ» از باب مفاعله به معنای حجت خواستن هریک از دو طرف، علیه طرف مقابل است. محاجّه، برخلاف برهان که در قرآن تنها برای اثبات حق به‌کار می‌رود، هم برای اثبات حق به‌کار رفته است و هم برای اثبات باطل. مانند این آیه که کلمه حجت برای باطل به‌کار رفته است: ﴿وَالَّذِينَ يَحِاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱؛ و کسانی که درباره خدا پس از اجابت او به مجادله می‌پردازند، حجتشان نزد پروردگارشان باطل است.

تَعَالَوْا: تعالوا که از باب تفاعل است، فعل امر و جمع تعال به معنای بالا بیایید، می‌باشد. اینکه چرا خدا در این آیه، به پیامبرش دستور داده تا برای دعوت نجرانیان به مباهله، از کلمه «تعالوا» استفاده کند، به این دلیل است که چون پیامبر خدا در مقایسه با نجرانیان از مکانتی بالاتر برخوردار است، خدا به آن حضرت دستور داد از بلندی نبوت و مکانت خود، نجرانیان را به مباهله فراخواند تا به این وسیله موقعیت و مکانت برتر آن حضرت حفظ شود.

توضیح مطلب آنکه در زبان عرب، اگر کسی دیگری را به سوی خود فرا خواند، به لحاظ هم‌سطح بودن یا بالا و پایین بودن آن دو، از سه حال بیرون

۱. شوری (۴۲): ۱۶.

نیست. صورت نخست اینکه اگر هر دو هم سطح باشند و یکی بخواهد دیگری را به سوی خود فراخواند، از کلمه «الی» استفاده می‌کند. صورت دوم آنکه اگر یکی پایین باشد و مخاطب وی که در سطحی بالاتر از او قرار داشته باشد، بخواهد او را به سوی خود، فراخواند، واژه «انزل» را به کار می‌برد. صورت سوم آنکه اگر عکس صورت دوم باشد و بخواهد وی را به سوی خود فراخواند، از واژه «تعال» بهره می‌گیرد.

با توجه به اینکه پیامبر خدا به دلیل وجود وحی و نعمت نبوت، از مکانت بالاتری برخوردار بود، از سوی خدا وظیفه یافت که در دعوت نجرانیان به مباهله، از واژه «تعالوا» استفاده کند.^۱

نَبِّهَل: این واژه از باب افتعال و از ماده «بَهَل» و در لغت به معنای رها کردن چیزی بدون محافظ است. از این رو، عرب به شتر و گوسفند رهاشده در مراتع می‌گوید: «ناقه باهله» و «شاة باهله». بنابراین، «بهله الله» یعنی خدا او را به حال خود رها کرد و از رحمت خاص خود محروم ساخت. با توجه به این مفهوم، هرچند برخی «بهله الله» را به «لعنه الله» معنا کرده‌اند، ولی حق این است که «بهل» به معنای لعن نیست، بلکه لعن لازم بهل است.^۲ بنابراین، واژه «نَبِّهَل» از ریشه «ابتهال» به معنای واگذار کردن کار به خدا و بازکردن دست‌ها به سوی آسمان برای دعاست.

ابناء: ابناء در این آیه با قطع نظر از مصداق خارجی، در مفهوم خود به معنای مطلق پسران - اعم از پسران تنی، نوه‌های پسری و دختری - در مقابل دختران، به کار رفته است، هرچند بعدها در مقام عمل و مصداق بخشی روشن شد که

۱. نک: جوادی آملی، عبد الله، تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۰.

۲. همان، ص ۴۵۱.

مصدق آن تنها امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند.

نساء: نساء با قطع نظر از مصداق خارجی، در مفهوم خود به معنای جامع زن در مقابل مطلق مرد - اعم از پسر، شوهر، پدر و برادر - به کار رفته است. اما اینکه در مقام استعمال مراد از آن چیست، باید با کمک قراین و شواهد تعیین شود که مراد از نساء چیست و کدام یک از مصادیق زن است. دلیل برای جامعیت، خود آیات قرآن است که این واژه را برای مطلق زن به کار برده، ولی به کمک قراین، مصداق آن را تعیین کرده است. مثلاً نساء به معنای زن در برابر شوهر، در این آیه به کار رفته، می فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ﴾؛^۱ ای همسران پیامبر! شما مانند یکی از دیگر زنان نیستید.

و نساء به معنای زن در برابر مرد، در این آیه آمده که می فرماید: ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾؛^۲ برای مردان از آنچه کسب کرده اند، بهره ای است، و برای زنان [نیز] از آنچه به دست آورده اند، بهره ای است.

و نیز نساء به معنای دختر - چه در برابر پدر و چه در برابر پسر - در این آیه به کار رفته است که فرمود: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾؛^۳ به یاد آورید آنگاه که شما را از چنگ فرعونیان رها ساختیم؛ آن ها شما را سخت شکنجه می کردند و پسران شما را سر می پریدند و زن هایتان را زنده نگه می داشتند.

همان طور که نساء به معنای خواهر در برابر برادر در این آیه به کار رفته است

۱. احزاب (۳۳): ۳۲.

۲. نساء (۴): ۳۲.

۳. بقره (۲): ۴۹.

که فرمود: ﴿وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَّكَرِ مِثْلُ حَقِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^۱؛ و اگر ورثه چند خواهر و برادر باشند، نصیب مرد مانند نصیب دوزن است.

واژه نساء در آیه مباهله با قطع نظراً از مصداق خارجی آن، به معنای مطلق زن است، هرچند بعدها در روز اجرای مباهله و در مقام عمل، روشن شد که مصداق آن از میان مادر، خواهران، همسران و دختران رسول خدا، تنها دخترش فاطمه اطهر می‌باشد.

انفس: انفس نیز در این آیه با قطع نظراً از مصداق خارجی در مفهوم خود، به معنای کسانی که به منزله خود انسان می‌باشند و حتی از فرزندان به انسان نزدیک‌ترند، به کار رفته است، هرچند بعدها و در روز اجرای مباهله، این واژه تنها بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) انطباق یافت.

تفسیر آیه

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾.

حرف «فا» که در آغاز این آیه آمده، می‌رساند دستور به مباهله تفریع بر تعلیم الهی است که در آیات قبل با دو بیان خاطر نشان نموده است. بیان اول که برای پیامبر بسیار مهم است، این است که خداوند در قالب وحی، آن حضرت را از جریان تولد جناب عیسی و سبک خلقت او آگاه ساخته، می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾؛ این سخنان که بر تومی خوانیم، از آیات قرآن محکم است.

بیان دوم آنکه خالق هستی در یک جدال احسن، جریان تولد حضرت عیسی بن مریم را با خلقت جناب آدم همانند معرفی کرده، در برهانی کردن این

۱. نساء (۴): ۱۷۶.

همانندی می فرماید: همان طور که ما آدم را بدون آنکه پدر و مادری داشته باشد، از خاک آفریدیم، عیسی بن مریم را نیز بی آنکه پدری داشته باشد، به عرصه وجود آوردیم: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ﴾.

همان طور که پیش تر گذشت، محاجه به معنای حجت آوردن هریک از دو طرف مناظره علیه طرف مقابل است، اعم از اینکه طرف مقابل حق باشد یا باطل. با توجه به این نکته، مراد از محاجه نجرانیان علیه پیامبر اسلام، مصداق محاجه باطل است و از نوع حجت نمرودیان علیه حضرت ابراهیم خلیل است که قرآن آن را حجت باطل معرفی کرده است: «حجة داحضة». آنچه که بطلان این محاجه را تأیید می کند، دو جمله از آیات پیش است. فراز اول جمله ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ است و جمله دوم این بخش از آیه است که فرمود: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾.

نکته قابل توجه که در این فراز از آیه وجود دارد، این است که چون تعلیمات انجام گرفته تنها وحی الهی نیست و همان طور که یادآور شدیم، آیات قبل دربردارنده برهان قاطع نیز می باشند، خداوند به جای اینکه بفرماید: «من بعد ما اوحیناه الیک»، فرمود: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾، تا به همه بفهماند دلیل بر حقانیت داستان حضرت عیسی، تنها وحی نیست تا مخصوص رسول خدا باشد، بلکه علم نیز هست که برای همگان قابل فهم و حجت است.

از بخش نخست آیه مباهله و آیات قبل از آن استفاده می شود که مباهله، مشروط به شرایطی است و تا آن شرایط محقق نشود، مباهله صورت نمی گیرد. این شرایط عبارت اند از اینکه اولاً: پیش از مباهله استدلال و برهان قابل قبولی ارائه گردد. ثانیاً: علم و یقین به موضوع مورد نظر برای دو طرف حاصل شده باشد. ثالثاً: آنکه خصم پس از شنیدن دلایل محکم و حصول علم، حق را انکار کند و همچنان به لجاجت و محاجه باطل در برابر حق ادامه دهد.

﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾.

پس از آنکه خداوند با وحی الهی و برهان قاطع، جریان ولادت حضرت عیسی بن مریم را گوشزد کرد و الوهیت آن حضرت را نفی نمود و در عین حال نجرانیان بر اعتقاد باطل خود پای فشردند و با رسول خدا محاجه می‌کردند، خداوند عالمیان به پیامبرش دستور داد تا مباهله را پیشنهاد دهد تا هریک از دو طرف مباهله پسران، زنان و کسانی را که حتی از فرزندانشان به آنان نزدیک‌ترند، به میدان مباهله فراخوانند، به این صورت که هرکدام در درگاه خداوند عالمیان زاری کنند و از او بخواهند تا هریک از دو طرف را که بر باطل است و حق را انکار می‌کند، مجازات نماید.

همان‌طور که پیش‌تر گذشت، «ابناء» در این آیه با قطع نظر از مصداق خارجی آن، در مفهوم خود به معنای مطلق پسران در مقابل دختران، به کار رفته است که افزون بر پسران تنی انسان، نوه‌های پسری و دختری را نیز دربر می‌گیرد. فخر رازی ذیل همین آیه می‌گوید: به این دلیل که پیامبر خدا در مقام عمل، فرزندان دخترش، حسن و حسین را به همراه خود به مباهله آورد، روشن می‌شود که فرزندان دختری انسان نیز فرزند انسان محسوب می‌شوند، و در ادامه، آیات ۸۴ و ۸۵ از سوره انعام را شاهد آورده است و می‌گوید: این آیات، به رغم اینکه حضرت عیسی پدر نداشت و تنها از طریق مادر به حضرت ابراهیم مرتبط است، وی را مانند حضرت داود، سلیمان و یحیی فرزند آن حضرت معرفی کرده است^۱ که فرمود: ﴿وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدُ وَسُلَيْمَانُ ... وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسُ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ و از نسل او (ابراهیم) داود، سلیمان، ...، یحیی، عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند (هدایت کردیم).

۱. فخر رازی، محمد، التفسیر الکبیر؛ ج ۸، ص ۸۵.

بر همین اساس، رسول خدا که خود مفسر قرآن کریم است، فرزندان دخترش، یعنی امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را بدان جهت که مصداق «ابنائنا» بودند، با خود به مباحله برد تا دعای آن حضرت را علیه نجرانیان آمین بگویند.

آن حضرت نه تنها در مقام عمل، با همراه آوردن حسنین، به «ابنائنا» مصداق بخشید، بلکه بارها در زمان‌های مختلف، آنان را پسران خود خوانده است. از جمله اینکه از سلمان فارسی نقل شده که پیامبر خدا فرمود: الحسن و الحسين ابنای، مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ؛^۱ حسن و حسین پسران من‌اند، هرکه آنان را دوست بدارد، گویا مرا دوست داشته است، و هرکه مرا دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد، و هرکه خدا او را دوست بدارد، او را به بهشت داخل می‌کند.

در حدیث دیگری از اسامة بن زید نقل شده که گفت: پیامبر خدا را دیدم فرزندانش حسن و حسین را در بغل گرفته و می‌فرمود: هذان ابنای وابنا فاطمة اللهم إني أعجبهما فأحببهما؛^۲ این دو پسران من و پسران فاطمه‌اند، خدایا می‌دانید که من آنان را دوست می‌دارم و شما نیز آنان را دوست بدار. در آن حدیث معروف که پیامبر خدا حسنین را برادر و برابر خوانده است، می‌فرماید: ابنای هذان امامان ان قاما وان قعدا؛^۳ این دو نفر پسران من و امام‌اند، چه قیام کنند و چه صلح نمایند.

این طرز تفکر که نوه‌های دختری فرزند انسان تلقی نشوند، مولود همان سنت غلط جاهلی است که دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی‌دانستند

۱. ابن الکرامه، محسن، تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، ص ۴۲.

۲. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۵.

۳. امین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۱۷.

و آن‌ها را در حکم ظروفی برای نگه‌داری پسران می‌پنداشتند. این را از زبان همان شاعرزمان جاهلیت بشنویم که می‌گوید:

وَإِنَّمَا أُمَمَاتُ النَّاسِ أَوْعِيَّةٌ مُّشْتَوِدَعَاتٌ وَلِلْأَنْسَابِ آبَاءٌ^۱

مادران مردم حکم ظروفی برای پرورش آن‌ها دارند و برای نسب، تنها پدران شناخته می‌شوند.

همان‌طور که در مفهوم‌شناسی مفردات آیه گذشت، کلمه «نساء» در آیه مباهله با قطع نظر از مصادیق خارجی آن، در مفهوم خود، به معنای جامع زن در مقابل مطلق مرد به کار رفته است، هرچند که در روز اجرای مباهله و در مقام عمل که یک یا چند روز بعد از نزول آیه انجام شد، روشن شد که مصداق آن از میان مادر، خواهران، همسران و دختران رسول خدا، تنها دختر دلبندش فاطمه اطهر می‌باشد؛ چراکه به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت، پیامبر خدا در روز مباهله از میان زنان تنها دخترش فاطمه را به همراه خود به مباهله برد.

با توجه به مطالب گذشته که واژه «ابناء» در آیه مباهله به معنای پسران و مصداق کلمه «نساء» دختر رسول خداست، باید مصداق کلمه «انفسنا» معنایی غیر از پسر و دختر بوده، کسی به شمار رود که حتی از پسران و دختران به صاحب دعوت نزدیک‌تر باشد. و نیز کسی غیر از خود پیامبر؛ زیرا ناگفته روشن است که دعوت‌شونده غیر از دعوت‌کننده است و هیچ‌کس، خود را دعوت نمی‌کند. بنابراین، مراد از «انفسنا» باید کسی باشد که در عین حال که به پیامبر خدا نزدیک است، خود پیامبر نیست، و نه از پسران و دختران آن حضرت، و او کسی نیست جز علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)؛ چراکه به اتفاق تمام مفسران شیعه و اهل سنت، پیامبر خدا در روز مباهله غیر از حسنین و دخترش فاطمه، تنها

۱. کاشانی، فتح‌الله، زبدة التفاسیر، ج ۱، ص ۳۷۱.

کسی که به صحنه مباهله آورد، پسرعمویش علی بود.

نه تنها از انتخاب پیامبر اکرم ﷺ استفاده می شود که مراد از «انفس» در این آیه، امام علی علیه السلام است، خود آن حضرت نیز در مواقع مختلفی آن امام را به منزله جان خود معرفی کرده است، از جمله آنکه پیامبر، خطاب به آن حضرت فرمود:

يا علي! مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّيْنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كَنَفْسِي؛^۱ ای علی! هرکه با تو بجنگد، با من جنگیده است و هرکه شما را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است، و هرکس تو را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است؛ چراکه تواز منی و به منزله جان منی.

﴿ثُمَّ نَبْتَهِّلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.

ابتهال در دعا به معنای بالا بردن دست ها و ساعدها به سوی آسمان، همراه با تضرع و زاری در درگاه الهی است. امام صادق علیه السلام فرمود: وَالْإِبْتِهَالُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَذِرَاعَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ.^۲

ابتهال به این معنا گاه برای دفع بلاست و گاه برای نزول بلا. دفع بلا مانند اینکه مردم در آستانه قیامت که نشانه های عذاب الهی را می بینند، با تضرع و لابه از خدا می خواهند که بلا را از آن ها دور کند: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾.^۳

و نزول بلا مانند حضرت نوح علیه السلام که از خدا خواست تا نسل کافران را از زمین

۱. فیض کاشانی، محسن، الوافی، ج ۱۱، ص ۳۶۹.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۵.

۳. دخان (۴۴): ۱۲.

بردارد: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾.^۱

اما آنچه در توضیح واژه مباهله باید مد نظر باشد، این است که مباهله متضمن رابطه بین الاثنینی است؛ اصل مباهله آن است که دو نفر یا دو گروه پس از مناظره و استدلال در برابریکدیگر، چنانچه به نتیجه نرسند، موضوع را به خدا وامی‌گذارند و از او می‌خواهند تا هرطرف که به عمد دروغ می‌گوید و حق را کتمان می‌کند، عذاب را بر او فرو فرستد: ﴿فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.

کاربرد کلمه «فنجعل» به این دلیل است که استجابت دعا قطعی و نزول عذاب امری مفروض است. بنابراین، به جای اینکه بفرماید «فنسئل»، یعنی از خدا لعنت را بر دروغ‌گویان مسئلت کنیم، فرمود: «فنجعل»؛ زیرا کاربرد «نجعل» به این معناست که لعنت خدا قطعی است، ولی معلق است و معلوم نیست که در آینده دامن چه کسی را خواهد گرفت.

شایان یادآوری است که لعنت، صفت فعل خداوند و به معنای دور کردن کسی از رحمت خداست. اگر لعنت خدا بر کسی قرار گیرد، چیزی از او باقی نمی‌ماند؛ زیرا ریشه کسی را که مستحق آن باشد، برمی‌کند. این به آن سبب است که زندگی و بقای هر موجودی منوط به افاضه رحمت الهی است و با سلب این فیض و رحمت الهی، ریشه کن خواهد شد، و مباهله برای این است که دروغ‌گویان معلوم شوند و به چنین بلایی گرفتار گردند؛ مانند این آیه شریفه که فرمود: ﴿فَقُطِعَ دَائِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾؛^۲ پس ریشه آن گروهی که ستم کردند، برکنده شد.

پیامبر خدا در اشاره به این مطلب که عذاب ناشی از لعنت الهی عذاب

۱. نوح (۷۱): ۲۶.

۲. انعام (۶): ۴۵.

استیصال است و لعنت شدگان به لعنت الهی از ریشه نابود می‌شوند، فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلَا عُنُونِي لَمَسَّخُوا قِرْدَةً وَخَنَازِيرًا لِاضْطِرَمِّ الْوَادِي عَلَيْهِمْ نَارًا وَلَمَّا حَالَ الْحَوْلُ عَلَى النَّصَارَى حَتَّى يُهْلَكُوا كُلُّهُمْ؛^۱ سوگند به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر نجرانیان با من مباحله و ملاعنه می‌کردند، مسخ می‌شدند و به صورت میمون یا خوک درمی‌آمدند، و به حتم این وادی برای آن‌ها از آتش پرمی‌شد، و سال بر نصارا سپری نمی‌شد، مگر آنکه همه آنان هلاک می‌شدند.

الف و لام در کلمه «الکاذبین» الف و لام عهد است، یعنی همان دروغ‌گویان معهود، نه برای استغراق است و نه برای جنس؛ زیرا روشن است که منظور، قرار دادن لعنت بر تمام دروغ‌گویان یا جنس آنان نیست، بلکه مراد، قراردادن لعنت بر کاذبین است که در این ماجرا در یکی از دو طرف مباحله قرار دارند، یا در طرف پیامبر خدا و همراهان آن حضرت قرار داشتند، یا در طرف نجرانیان که برای محاجه با رسول خدا به مدینه آمده بودند، حضور داشتند.

اینکه در این آیه کلمه «الکاذبین» به صورت جمع آمده، نشان از این است که جمع و گروه، تنها در طرف نجرانیان نیست، بلکه در طرف پیامبر خدا نیز جماعتی بوده‌اند که اگر دعا و نفرین انجام می‌شد و علیه هریک از دو طرف به اجابت می‌رسید، جمع زیادی به هلاکت می‌رسیدند. بدیهی است که اگر تنها در طرف نجرانیان جمع بود و در طرف اسلام، تنها شخص پیامبر بود، می‌باید طوری تعبیر می‌شد که هم قابل انطباق بر جمع باشد و هم بر فرد، مانند اینکه بفرماید: فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى مَنْ كَانَ كَاذِبًا؛ یعنی لعنت را بر کسی نهیم که

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱-۲، ص ۴۵۲.

دروغ‌گوست.^۱

نکته دیگری که در خصوص کاربرد کلمه «الکاذبین» شایسته دقت و یادآوری است، این نکته است که آیه متضمن نوعی انصاف و ادب است؛ زیرا با اینکه رسول خدا صادق مصدق است و او و همراهانش که به صحنه مباهله خواهند آمد، معصوم‌اند و دامنشان از هرگونه دروغی پاک است و به یقین از لعنت مباهله مصون بودند، «الکاذبین» به صورت نا معلوم آمده و معنایش این است که یا ما دروغ‌گوییم یا شما، و لعنت خدا بر دروغ‌گویان باد!

پیامبر خدا نیز بر اساس همین انصاف و ادب با آنان سخن گفت. بنابراین، بعد از نزول آیه، به آنان رو کرد و فرمود: فَبَاهِلُونِي فَإِنْ كُنْتُ صَادِقًا أُنْزِلَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُ كَاذِبًا نَزَلَتْ عَلَيَّ؛^۲ با من مباهله کنید، پس اگر من صادق باشم، عذاب بر شما نازل شود و اگر من کاذب باشم، عذاب بر من نازل شود. جالب این است که نجرانیان نیز انصاف و ادب به کار رفته در آیه و در سخنان پیامبر اسلام را درک کردند و بعد از شنیدن سخنان رسول خدا، به انصاف آن حضرت در این باره اذعان کردند و آن را این چنین به زبان آوردند و گفتند: انصفت.

به کارگیری انصاف و ادب در این آیه مانند آیه زیر می‌ماند، با وجود اینکه پیامبر خدا در شاهراه هدایت بود و بت پرستان در گمراهی به سر می‌بردند و اعتقادی به رزاق بودن خداوند عالمیان نداشتند، خدا به پیامبرش دستور داد تا در دعوت آن‌ها به یکتاپرستی این انصاف را به کار برد و به آن‌ها بفرماید: در خصوص رزاق بودن خداوند عالمیان، تنها یکی از دو طرف ما و شما هدایت

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۶، ص ۶۱.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۴.

یافته ایم و طرف دیگر در گمراهی آشکار به سر می بردند: ﴿قُلْ مَنْ يَزُفُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛^۱ بگو: چه کسی از آسمان ها و زمین شما را روزی می دهد؟ بگو: خدا. یکی از ما یا شما در هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم.

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

همان طور که در آیه قبل از آیه مباهله با یک بیان اثباتی ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ و یک بیان نفی ﴿فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ حق بودن پیامبر اسلام و ایده آن حضرت درباره مخلوق بودن عیسی بن مریم و نفی ابن الله بودن وی ثابت شده است، در آیه بعد از آیه مباهله نیز این داستان تکرار گشته و خداوند با تعبیری دیگر این موضوع را جمع بندی کرده و حقانیت ایده پیامبر خدا را درباره حضرت عیسی گوشزد نموده است. بنابراین، در صدر آیه با آوردن جمله اسمیه و به کارگیری لام تأکید و ضمیر فصل، بر حقانیت ادعای پیامبر اسلام درباره توحید و حضرت عیسی تأکید مضاعف کرده، می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ﴾. و سپس در فراز میانی آیه، با آوردن حرف «مِنْ» که دلالت بر تأکید دارد، هرگونه خدایی را جز ذات اقدس حق نفی کرده، می فرماید: ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ﴾ و در فراز پایانی آیه، عزت و شکست ناپذیری خدا را گوشزد کرده، می فرماید: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

فراز پایانی آیه، نشان از این است که نه تنها خدا شکست ناپذیر است، بلکه پیامبر و دیگر کسانی که به او ایمان آورده اند نیز شکست ناپذیرند، و این وعده خداست که فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

۱. سبأ (۳۴): ۲۴.

پاسخ به یک اشکال

آنچه مسلم است و تمام مفسران شیعه بر آن اتفاق نظر دارند و بسیاری از مفسران اهل سنت نیز بر آن صحه گذاشته‌اند، این است که با توجه به اینکه پیامبر اکرم ﷺ در روز اجرای مباهله تنها دخترش فاطمه، دامادش علی و دو فرزند آنان حسن و حسین را با خود به مباهله برد، می‌توان نتیجه گرفت که آیه مباهله بر فضیلت این خاندان و برتری آنان بر دیگر صحابه دلالت دارد، اما با وجود این، افراد بسیاری اندکی مانند رشید رضا در تفسیر المنار^۱ که تحت تأثیر ایده ابن تیمیه در کتاب منهاج السنة النبویة^۲ واقع شده‌اند، برای نفی دلالت آیه بر فضیلت این خاندان، می‌گویند با توجه به اینکه امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیه السلام هر کدام یک نفرند، الفاظ «نساءنا» و «أنفسنا» بر آنان قابل تطبیق نیست، همان‌طور که حسنین نیز نمی‌توانند مصداق «أبناءنا»، باشند؛ چراکه این الفاظ جمع‌اند و در جمع عربی باید بیش از سه نفر باشند، در حالی که بر اساس تفسیر معروف، مصداق هیچ یک از جمع‌های یادشده به عدد سه نمی‌رسد، و در نتیجه نمی‌توان از آیه، فضیلت این خاندان را به دست آورد و آن را تصدیق نمود.

هرچند مفسران شیعه از این اشکال پاسخ‌هایی داده‌اند، اما به نظر می‌رسد که در طرح اشکال و پاسخ آن از یک چیز غفلت شده و آن این است که بر نزول آیه اشکال وارد می‌کنند و می‌گویند، با اینکه از زن‌ها حضرت زهرا و از مردها امام علی تنها بود، چرا کلمه «نساء» و «انفس» به صورت جمع به کار رفته و کلمه جمع بر آن‌ها اطلاق شده است؟ و نیز با اینکه حسنین دو نفر بودند، چرا کلمه

۱. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۲.

۲. ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبد الحلیم، منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۳۵، ۳۶.

«ابناء» به صورت جمع آمده است؟ غافل از اینکه اشکال بر نزول آیه وارد نیست؛ زیرا آیه، یک یا چند روز پیش از اجرای مباهله نازل شده و در هنگام نزول، کلی و بدون آنکه ناظر بر مصداق خاصی باشد، نازل شده است و معلوم نبود که بعدها پیامبر خدا چه کسانی و چه تعداد افرادی را در مراسم مباهله با خود همراه خواهد کرد.

به تعبیر دیگر، تفسیر آیه مباهله دو مرحله دارد، مرحله نخست، تفسیر آیه ای است که یک یا چند روز پیش از انجام مباهله نازل شده و هنوز مصداقی برای آن تعیین نگردیده است. مرحله دوم تفسیر همان آیه است که بعدها پیامبر اکرم ﷺ مصداق هایی را برای آن تعیین نموده است. با توجه به مرحله اول، نه اشکالی جای طرح دارد و نه پاسخ به آن ضرورت. یعنی جای طرح سؤال نیست تا لازم به پاسخ گویی باشد؛ زیرا در این مرحله که آیه کلی است و هنوز بر کسی منطبق نشده و برای آن مصداقی تعیین نگردیده است، دلیلی ندارد که اشکال مطرح و گفته شود، با وجود اینکه از میان مردان تنها امام علی (علیه السلام) و از میان زنان تنها حضرت زهرا (علیها السلام) یک نفر و از میان فرزندان رسول خدا حسنین (علیهما السلام) دو نفرند، چرا الفاظ مذکور در آیه با صیغه جمع آمده است. بنابراین، از این بابت اشکالی بر آیه مباهله وارد نمی شود تا بخواهیم از این اشکال پاسخ دهیم، بلکه اگر اشکالی وارد باشد، بر رفتار و تصمیم پیامبر خداست که چرا با وجود اینکه الفاظ «ابنائنا»، «نسائنا» و «انفسنا» جمع است و در جمع باید مصداق آن بیش از سه نفر باشند، آن حضرت از میان فرزندان تنها حسنین و از میان زنان و دخترانش تنها حضرت فاطمه و از میان مردان، تنها امام علی را به همراه خود به مباهله آورد؟

بدیهی است که در این صورت، باید همه حتی افرادی همچون رشیدرضا که بر آیه مباهله اشکال می کنند نیز از این اشکال پاسخ دهند؛ زیرا همه به لحاظ

تاریخی قبول دارند که پیامبر خدا با وجود اینکه الفاظ مذکور در آیه جمع هستند، جزاین چهار تن، هیچ‌کس دیگر را به همراه خود به مباهله نبرده است. اکنون که مسیر اشکال در آیه روشن شد، در پاسخ به این اشکال چند نکته اساسی وجود دارد که در ادامه آن‌ها را یادآور می‌شویم:

اولاً: مراد از الفاظ آیه در هنگام نزول امری است، و مصداقی که بعدها برای آن الفاظ تعیین خواهد شد، امری دیگر است. و این رویه که صیغه جمع بر مفرد یا برثنیه اطلاق گشته است، تازگی ندارد و در ادبیات عرب و در قرآن این گونه اطلاقات بسیار زیاد است؛ زیرا چه بسیار مواردی وجود دارد که در هنگام تنظیم یک ماده قانونی، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و با صیغه جمع آورده می‌شود، در حالی که ممکن است در خارج یا در یکی از دو طرف، تنها یک یا دو مصداق بیشتر نداشته باشد.

در قرآن کریم نیز موارد متعددی وجود دارد که خداوند حکم یا وعده و وعیدی را به طور کلی و با صیغه جمع حکایت می‌کند، در حالی که در خارج، یک یا دو مصداق بیشتر وجود ندارد. مثلاً در آیه ۱۷۳ همین سوره یعنی آل عمران، واژه «الناس» به معنای مردم به صورت جمع به کار رفته، می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ﴾؛ کسانی که مردم به آن‌ها گفتند: دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده‌اند، پس از آن‌ها بترسید.

این در حالی است که به تصریح همه مفسران، تنها مصداق این کلمه، شخصی به نام نعیم بن مسعود اشجعی است که به وسیله ابوسفیان تطمیع شده بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند.^۱

۱. نک: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۸۹؛ جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۱۴، ص ۲۳۶.

یکی دیگر از آیات قرآن که لفظ به صورت جمع استعمال شده است، ولی مفسران برای شأن نزول آن تنها یک مصداق ذکر کرده‌اند، این آیه است که دربارهٔ عبد الله اُبیّ نازل شده که می‌فرماید:

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾^۱ می‌بینی کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است، در دوستی با آن‌ها شتاب می‌ورزند و می‌گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای ناگوار به ما برسد. با اینکه در این آیه، الفاظی مانند «الَّذِينَ»، ضمیر در «فِي قُلُوبِهِمْ» و فعل «يُسَارِعُونَ» به صورت جمع به کار رفته، ولی می‌گویند، مصداق این الفاظ، تنها عبد الله اُبیّ است.^۲

در آیه مورد نظر نیز با اینکه پیغمبر اکرم ﷺ با نصاری نجران قرار داشت تا فرزندان و جمعی از زنان خاندانش و جمعی از کسانی را که به منزله جان او بودند، همراه خود به مباهله ببرد، ولی به هر دلیل، از میان زنان تنها فاطمه علیها السلام و از مردان تنها امام علی علیه السلام و از فرزندان تنها حسنین علیهم السلام را با خود همراه کرد و به صحنه مباهله برد.

ثانیاً: با توجه به اینکه پیامبر اکرم صاحب شریعت است و خدا به او حق داده تا با اذن الهی هر طور که مصلحت بداند، آیات نورانی قرآن را تفسیر و تحلیل کند، دیگران حق ندارند در تفسیر قرآن، از آن حضرت جلو بپفند و به رفتار و تصمیم او در این باره اعتراض کنند. مگر غیر از این است که خدا به آن حضرت حق داده تا آیات خدا را تبیین و تفسیر کند که فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ

۱. مائده (۵): ۵۲.

۲. جوادی آملی، عبد الله، تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۸۰.

لِّلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۱؛ ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است، برای آن‌ها روشن‌سازی، و شاید که اندیشه کنند. بنابراین، برامت اسلامی فرض است پیامبر اسلام را که صاحب شریعت است، مفسر و مبین حقیقی قرآن کریم بدانند و بیانات آن حضرت را در تفسیر قرآن بپذیرند و بر رفتار آن حضرت خرده نگیرند.

و ثالثاً: چرا طراحان اشکال، همه‌اش از عدم تطابق جمع‌های مذکور در طرف پیامبر بر همراهان آن حضرت سؤال می‌کنند، ولی از عدم تطابق جمع‌ها در طرف نجرانیان با مصادیق بیرونی آنان غافل‌اند؟! اگر اشکالی بر عدم تطابق الفاظ «ابنائنا، نسائنا و انفسنا» در طرف پیامبر خدا وارد است، باید بر عدم تطابق الفاظ «ابنائکم، نسائکم و انفسکم» در طرف نجرانیان نیز وارد باشد. مگر آن‌ها زن همراه داشتند که خطاب به آنان «نسائکم» آمده است؟ مگر آن‌ها ابن و ابناء به معنای خاص خود به همراه داشتند که درباره آن‌ها «ابنائکم» آمده است؟ بدیهی است طراحان اشکال، هر پاسخی که در طرف نجرانیان بدهند، همان پاسخ در طرف رسول خدا نیز قابل ارائه است.

رابعاً: باید دانست که هدف اصلی از مباهله، استجابت دعای یکی از دو طرف مباهله که حق و راست‌گوست، علیه طرف دیگر می‌باشد که باطل و دروغ‌گوست، به طوری که تمام کسان گروه باطل از صغیر و کبیر و ذکور و اناس از بین بروند و نابود گردند تا بدین وسیله حق آشکار و باطل نابود شود. اگر هدف و فلسفه مباهله این باشد که هست، فرقی نمی‌کند که در آن طرف، نفرات کم باشند یا زیاد و مصادیقی که ابناء، نساء و انفس بر آن منطبق است، به حد نصاب برسند یا نرسند. بنابراین، نه صدق کلام بر کثرت فرزندان، زنان و نفوس‌ها

توقف دارد، و نه تطابق الفاظ جمع‌های یادشده بر مصادیق موجود ضرورت، و در نتیجه، اشکال بر عدم تطابق الفاظ بر مصادیق بیرونی، نه معقول است و نه وارد.^۱

نتیجه و جمع‌بندی

جریان مباحله که در قرآن، منابع حدیثی و تاریخی انعکاس یافته، باشکوه‌ترین و شگفت‌انگیزترین واقعه در تاریخ اسلام است. این رویداد فضیلت‌آفرین هرچند انجام نشد، اما واقعه‌ای افتخارآمیز است که هم در جبهه خارجی، حقانیت رسالت و مکتب توحیدی اسلام را به رخ پیروان دیگر ادیان الهی و فرهنگ‌های مدرن بشری کشید، و هم در جبهه داخلی، مدعیان خلافت و پیروان آنان را به چالش آورد و حقانیت و برتری خاندان عصمت را به اثبات رسانید؛ زیرا مباحله نمایشی بزرگ و باشکوه است که با مدیریت الهی و کارگردانی خود خداوندگار هستی انجام شد، طبیعی است که هر اقدامی در برابر مدیریت الهی محکوم به شکست است، عقب‌نشینی خفت‌بار نجرانیان از مباحله با رسول گرامی اسلام، خود، گواهی آشکار بر این واقعیت درخشان است. هرچند جا دارد درباره این رخداد فضیلت‌آفرین به لحاظ تاریخی و کلامی به تفصیل بحث شود، اما جلوتر از همه تفسیر خود آیه مباحله است که جای درنگ دوباره دارد. خدا را سپاس می‌نهیم که توفیق داد تا با بهره‌گیری از سیاق آیه، واژگان و فرازهای آن، اندک درنگی در تفسیر این آیه داشته باشیم و با نگاهی درون‌متنی، تفسیری کوتاه همراه با تذکرپیام‌های لازم ارائه دهیم و در ادامه به اشکالی که برخی بردالت آیه دارند، پاسخ دهیم.

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۶، ص ۵۹.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، علی بن ابی‌کرم، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق.
۳. ابن‌الکرامه، محسن، تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، قم، مرکز‌الغدیر، ۱۴۲۰ق.
۴. ابن‌تیمیه، تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویه، قاهره، مطبعة الکبری‌الامیریة، ۱۳۲۲ق.
۵. ابن‌عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دار‌الفکر، ۱۴۱۵ق.
۶. امین، محسن، اعیان‌الشیعه، بیروت، دار‌التعارف، بی‌تا.
۷. جوادى آملی، عبد‌الله، تسنیم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۹ش.
۸. رشیدرضا، محمد، تفسیر‌المنار، بیروت، دار‌الفکر، ۱۳۵۴ق.
۹. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ترجمه عبد‌الکریم نیری، قم، دار‌العلم، بی‌تا.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر‌القرآن، بیروت، دار‌احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق.
۱۱. فخر‌رازی، محمد، التفسیر‌الکبیر، بیروت، دار‌الفکر، چاپ سوم، ۱۴۰۵ق.
۱۲. فیض‌کاشانی، محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۳۶۸ش.
۱۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر‌قمی، قم، دار‌الکتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۴. کاشانی، فتح‌الله زبده‌البیان، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۱۵. _____، زبده‌التفاسیر، قم، مؤسسه معارف، ۱۴۲۳ق.
۱۶. مجلسی، محمدباقر، بحار‌الانوار، بیروت، دار‌احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۷. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ش.

آیه مباهله در علم کلام و کتاب‌های متکلمان اسلامی

◇ مهدی شریعتی‌تبار

یکی از علوم مهم و فاخر اسلامی، علم کلام است؛ چه علوم اسلامی بر علمی اطلاق شود که دانشمندان مسلمان در حوزهٔ فکرواندیشه اسلامی تأسیس کرده‌اند و چه آن را بر علمی اطلاق کنیم که قبل از اسلام و در سایر فرهنگ‌ها و مکاتب وجود داشته، ولی در بستر فرهنگ و تمدن و اندیشه اسلامی به رشد و ارتقا و بالندگی دست یافته است؛ مانند علم حکمت و فلسفه که قبل از اسلام و در یونان قدیم وجود داشته، ولی دانشمندان مسلمان مانند بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین و ملاصدرا آن را تکامل بخشیده‌اند.

علم کلام دربارهٔ اصول دین و عقاید و معارف اسلامی بحث می‌کند و با ادلهٔ عقلی و نقلی به تعریف و اثبات آن می‌پردازد. شبهات وارده بر این اصول را پاسخ می‌دهد و از حدود و ثغور آن در برابر هیجده‌های دشمنان دفاع می‌کند.

برخی از متکلمان در تعریف علم کلام گفته‌اند: «هو العلم الباحث عن احوال المبدأ والمعاد علی نهج قانون الاسلام»^۱؛ علم کلام علمی است که دربارهٔ احوال مبدأ و معاد براساس شیوه و روش قانون و دین اسلام بحث می‌کند.

۱. یزدی، عبدالله بن حسین، الحاشیة علی تهذیب المنطق، ص ۱۱.

از تعریف این علم چنین استفاده می‌شود که موضوع آن معارف و عقاید اسلامی است و کلمه مبدأ و معاد، متضمن مباحث نبوت، امامت و عدل الهی نیز می‌شود؛ زیرا عدل از شئون توحید است و لازمه اعتقاد به توحید، عقیده به نبوت و امامت نیز می‌باشد؛ زیرا خداوندی که کمال مطلق است و فیاض علی الاطلاق و رب العالمین برای هدایت انسان‌ها، دین و برنامه تشریع می‌کند و برای ابلاغ و تعلیم این برنامه تربیتی که لازمه ربوبیت و فیض تشریعی اوست، پیامبران را مبعوث کرده، پس از پیامبر خاتم، رهبری و مدیریت دینی را در قالب امامت استمرار می‌بخشد؛ از این رو قرآن کریم کسانی را که منکرو حسی و نبوت‌اند، فاقد معرفت و ایمان صحیح به خداوند معرفی کرده است: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ...﴾^۱؛ «آن‌ها خدا را درست نشناختند که گفتند: خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است!...». امکان ندارد کسی خدا را به عنوان واجب الوجود و کمال مطلق بشناسد، ولی دین و نبوت را انکار کند، این با فیض مطلق و ربوبیت ناسازگاری دارد.

شایان ذکر است، علم کلام از آن جهت علم کلام نامیده شده است که اساس آن، بر تکلم و بحث و گفتگو مبتنی است و نیز یکی از موضوعات مهم آن که منشأ پیدایش فرقه‌های مختلف شده و انگیزه‌های سیاسی نیز در دامن زدن به آن نقش داشته است، بحث درباره کلام الهی و حدوث و قدم آن است، ضمناً علم کلام به لحاظ موضوع، هدف، نتیجه، اتقان و استحکام مسائل آن، اشرف و افضل علوم به حساب می‌آید.

مبحث امامت یکی از مباحث و موضوعات مهم علم کلام است و جایگاه بحث امامت در اندیشه اسلامی و شیعی، علم کلام است و طرح این موضوع در

مباحث و کتب فقهی (آن‌گونه که برخی از علمای اهل سنت مطرح کرده‌اند) نارواست. امامت عبارت است از ریاست عامه بر امور دین و دنیای جامعه اسلامی به نیابت از رسول خدا ﷺ؛ به عبارت دیگر، جانشینی پیامبر در حفظ دین و تبیین معارف و احکام واقعی الهی و هدایت معنوی مردم و نیز رهبری و مدیریت سیاسی جامعه؛ از این رو امامت همه مسئولیت‌های نبوت به جز وحی و پیامبری را بر عهده دارد. چنین مقام و مسئولیتی اقتضا می‌کند که امام برخوردار از علم بدون خطا و اشتباه به معارف و احکام الهی بوده، از هرگونه خطا و عصیان منزّه و معصوم باشد و طبعاً این منصب و مسئولیت با نصب و تعیین از جانب خداوند و معرفی پیامبر تحقق می‌یابد. البته بر مردم است که امام را بشناسند و از او اطاعت کنند. حدیث معروف نبوی که بین شیعه و اهل سنت مشهور است، بر این نکته تأکید دارد که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مانند مردن زمان جاهلیت مرده است.

متکلمان شیعه بر این باورند که امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و نیز امامت امامان معصوم علیهم‌السلام از اولاد آن حضرت در آیات قرآن و نصوص رسیده از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان شده است. اینان معتقدند که امامت علی علیه‌السلام در قرآن کریم، گاهی در قالب تصریح به امامت و ولایت آن حضرت بیان شده است؛ مانند آیه شریفه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾**^۲؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات

۱. ابن بابویه، علی بن حسین، الامامة والبصرة من الحيرة، المقدمة، ص ۱۰.

۲. مائده (۵): ۵۵.

می‌دهند». مفسران و مورخان شیعه و اهل سنت تصریح کرده‌اند که شأن نزول این آیه، قضیه انفاق امیرالمؤمنین علیه السلام است که انگشتر خود را در حال رکوع نماز به سائل بخشید. گاهی امامت آن حضرت و دیگران در قالب بیان فضایل و ویژگی‌های معتبر در امام، در قرآن آمده است؛ مانند آیه ﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱؛ «... خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». در آیه مباهله نیز که علی بن ابی طالب علیه السلام نفس و جان پیامبر معرفی شده، این حقیقت بیان شده است.

تبیین امامت علی بن ابی طالب و دیگر امامان علیهم السلام به دوروش مزبور در احادیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به شکل روشن‌تر و گسترده‌تر صورت گرفته؛ مانند آنچه در حدیث غدیر، ثقلین، منزلت، سفینه نوح و... آمده است. به هر حال در این مقاله، بحث درباره ذکر آیه مباهله و استناد و استدلال به آن در علم کلام و کتب متکلمان است که نمونه‌هایی از آن به اختصار تقدیم می‌گردد:

۱. کتاب تلخیص الشافی: این کتاب تألیف شیخ الطائفة الامامیة ابو جعفر محمد بن حسن، معروف به شیخ طوسی است. این بزرگوار از فقها و متکلمان بزرگ شیعه و پایه‌گذار حوزه علمیه نجف اشرف است. شیخ طوسی در دوران ۷۵ ساله حیات و زندگی نورانی و پر بار خود، آثار و تألیفات فراوانی در تفسیر، حدیث، رجال، فقه، اصول و کلام اسلامی از خود به یادگار گذاشته است. عظمت علمی ایشان در تفسیر در کتاب التبیان فی تفسیر القرآن، در فقه در کتاب مبسوط، در حدیث و فقه در دو کتاب استبصار و تهذیب و در کلام در کتاب

۱. احزاب (۳۳): ۳۳.

تلخیص الشافی تجلی دارد. کتاب تلخیص الشافی مشتمل بر چهار جزء است، اصل کتاب الشافی تألیف سید مرتضی علم الهدی است و شیخ طوسی آن را تلخیص کرده است.

ایشان در جزء سوم این کتاب در بحث امامت می گوید، هرگاه براساس ادله معتبره ثابت کردیم که علی بن ابی طالب علیه السلام امام است، پس ثابت است که آن حضرت افضل امت است؛ چون امامت مفضول بر فاضل باطل و قبیح است. سپس می گوید: «فقد اجمعت الفرقة المحقة علی انه علیه السلام افضل الامة بعد النبی و اجماعها قد یثبت کونه حجة لوجود المعصوم فيه»؛ شیعه اجماع دارد که علی علیه السلام برترین فرد است بعد از پیامبر و اجماع علمای شیعه به خاطر وجود معصوم در بین اجماع کنندگان حجت است. سپس می فرماید، علاوه بر اجماع، راه ها و دلایلی وجود دارد که برافضلیت حضرت دلالت دارد و یکی از آن ادله، آیه مباهله است: ﴿... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾. بیان دلالت آیه بر افضلیت حضرت این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای حضور در مباهله دعوت کردند و این مطلب اجماعی اهل نقل و تفسیر است و ضمناً معلوم است که مراد به «انفسنا» نمی تواند پیامبر باشد؛ چون آن حضرت دعوت کننده است و معنی ندارد که انسان خود را دعوت کند. حال که مراد از «انفسنا» غیر از پیامبر است، حتماً مقصود علی بن ابی طالب است؛ چون هیچ کس ادعا نکرده که غیر از علی و همسرش زهرا و فرزندان حسنین همراه پیامبر در مباهله شرکت کرده اند و کسی را نزد که بگوید هدف و مقصود در مباهله، حاضر کردن افراد با فضیلت در دین نیست، بلکه مقصود دعوت کسانی است که در نسبت با پیامبر خویشاوندی دارند؛ از این رو حسن و حسین که طفل بوده اند نیز دعوت شده اند؛ زیرا این سخن باطل است. اگر چنین بود باید پیامبر، عباس عموی خودش و فرزندان

عباس و عقیل را دعوت می‌کرد؛ زیرا اینان همان نسبت خویشاوندی را با پیامبر دارند که علی داشت. افزون بر اینکه اینان سابقه خویشاوندی و اسلامشان نسبت به زمان انجام مباهله بسیار طولانی بود، مباهله در سال دهم هجرت واقع شده و اسلام عباس و عقیل بعد از جنگ بدر بوده که سال دوم هجرت واقع شده و اما حضور حسن و حسین در مباهله با کمی سن و سالشان بدین سبب است که صغرسن با کمال و فضیلت منافاتی ندارد، به ویژه با توجه به عنایت و اراده خداوند که در مورد امامان به صورت ویژه است.

بدین سان، امام علی علیه السلام به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ چنان که روایاتی هم این موضوع را تأیید می‌کنند؛ از جمله روایت مشهوری که می‌گوید، از پیامبر درباره بعضی از صحابه‌شان سؤال شد و حضرت جواب داد و شخصی گفت پس علی چه شد و چرا از علی به عنوان بعض صحابه یاد نکردی، فرمود: «إِنَّمَا سَأَلْتَنِي عَنِ النَّاسِ وَلَمْ تَسْأَلْنِي عَنْ نَفْسِي»؛ تواز مردم سؤال کردی و از جان من نپرسیدی؛ یعنی علی جان من است.

سخن دیگر پیامبر که به بریده اسلمی فرمود: «يَا بُرَيْدَةَ لَا تُبْغِضْ عَلِيًّا فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ. إِنَّ النَّاسَ خُلِقُوا مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ»؛ با علی دشمنی نکن؛ زیرا که علی از من است و من از علی هستم. مردم از ریشه‌های پراکنده خلق شده‌اند، ولی من و علی از شجره و ریشه واحد خلق شده‌ایم.

سپس مرحوم شیخ روایات متعدد دیگری را برافضلیت حضرت بیان می‌کند.^۱

۲. کتاب تجرید الاعتقاد: این کتاب یکی از آثار و تألیفات مهم کلامی است

۱. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۶.

که متکلم بزرگ و حکیم سترگ و منجم و ریاضی دان قرن هفتم، خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله تألیف کرده است و جمعی از علمای شیعه و اهل سنت بر آن شرح نوشته اند.

خواجه نصیرالدین در بحث امامت تجرید می نویسد: «علی علیه السلام افضل لکثرة جهاده و عظم بلائه ... و لقوله تعالى: و انفسنا».

یکی از ادله خواجه نصیر بر امامت علی علیه السلام افضلیت آن حضرت است از دیگران و یکی از دلایل افضلیت آن حضرت را آیه مباحله و کلمه انفسنا ذکر می کند.

فاضل قوشچی از علما و متکلمان اهل سنت، در شرح این سخن می گوید: مراد از «انفسنا» پیامبر نیست؛ چون کسی خود را دعوت نمی کند، همان طور که کسی خود را امر نمی کند و در آیه شریفه آمده است: ﴿... نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...^۱﴾؛ «... بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود ...». ایشان می گوید: مقصود از «انفسنا» پیامبر نیست و فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز نیستند؛ چون آن ها ذیل کلمه «ابنائنا» و «نساءنا» داخل اند، پس باید مقصود شخص دیگری باشد و او جز علی علیه السلام نیست؛ چون اجماع داریم که علی علیه السلام در مباحله حضور داشته است و این سخن بر افضلیت علی علیه السلام دلالت دارد؛ زیرا دعوت از علی علیه السلام برای مباحله دلیل بر نهایت شفقت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است؛ و گرنه منافقان می گفتند، پیامبر کسی را که دوست دارد به

۱. آل عمران (۳): ۶۱.

مباحله دعوت نکرده است.^۱

علامه حلی در کتاب کشف المراد که شرح بهتری بر تجرید است نیز مفصل به بحث و شرح کلام خواجه در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دلالت آیه مباحله بر آن پرداخته است.^۲

۳. کتاب مناهج الیقین فی اصول الدین: این کتاب، تألیف حسن بن یوسف بن المطهر الحلی معروف به علامه حلی متوفای (۷۴۶ ق.) است و از اولین و جامع‌ترین تألیفات علامه در علم کلام است. ایشان در تألیفات بعدی خود فراوان خوانندگان آثار خود را به این کتاب ارجاع و احاله داده است و در مقدمه کتاب غایة الوصول به صراحت گفته که این کتاب اولین کتاب کلامی علامه است و در ضمن تألیف آن، تألیف کتاب دیگری در علم کلام را آغاز کرده و قبل از تکمیل مناهج الیقین آن را به اتمام رسانده و آن کتاب معارج الفهم است. ابن العتائقی که یکی از فقها و متکلمان است و تألیفات فراوانی در موضوعات مختلف دارد، بر کتاب مناهج الیقین شرحی نوشته است.

علامه در بحث امامت این کتاب می‌گوید: «الامام الحق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و یدل علیه وجوه...»^۳؛ امام حق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام است و به ادله‌ای تمسک کرده است:

۱. اینکه امام باید معصوم باشد و علی علیه السلام معصوم است، پس او امام است؛

۲. نقل متواتر داریم از پیامبر صلی الله علیه و آله آن هم نصی جلی و سخنی روشن که فرمود:

۱. قوشچی، علی بن محمد، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۷.

۲. حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (قسم الالهیات)، ص ۲۱۲-۲۳۸.

۳. حلی، حسن بن یوسف، مناهج الیقین فی اصول الدین، ص ۳۹۳.

«أَنْتَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي»^۱؛ ای علی تو پس از من، جانشین منی. و نیز فرمود: «سَلِّمُوا عَلَيْهِ يَامُرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲؛ به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید. و نیز فرمود: «وَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»^۳؛ حرف علی را بشنوید و [از او] اطاعت کنید؛

۳. علی بن ابی طالب علیه السلام برترین و با فضیلت ترین شخصیت بعد از پیامبر است و از آنجا که امام باید افضل افراد باشد، پس علی علیه السلام امام است و دلیل بر افضلیت علی علیه السلام چه افضلیت علمی و چه عملی فراوان است؛ آن حضرت در نهایت ذکاوت و فطانت بوده، بر فراگیری علم بسیار حریص بوده است، عالم ترین انسان عالم بشری؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله معلم او بوده است^۴، تمام علما در علم کلام، تفسیر، حدیث، فقه و ادب، خود را به آن حضرت منسوب و منتسب می دانند و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «أَفْضَاكُم عَلَيَّ»^۵؛ آشناترین شما به علم قضاوت علی است. آن حضرت فرمود: اگر در مسند قضاوت بنشینم بین اهل تورات به توراتشان، بین اهل انجیل به انجیلشان، بین اهل زبور به زبورشان و بین اهل قرآن و فرقان به فرقانشان حکم و قضاوت می کنم.

۱. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۱.

۳. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴. در باب افضلیت علمی آن حضرت، کلینی بعد از نقل خطبه و حدیثی از حضرت در باب توحید می گوید: «وهی کافیة لمن طلب علم التوحید...»؛ این خطبه برای طالبان معارف توحیدی اگر در آن تدبر کنند کافی است، سپس می گوید: اگر زبان جن و انس جمع شود و در بین آن ها، زبان پیامبری نباشد که بخواهند توحید را مانند آنچه علی - پدر و مادرم فدایش باد- بیان کرده، بیان کنند قدرت ندارند (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۳۶). صدرالمتألهین شیرازی در کلام کلینی افزوده ای دارد و می گوید: زبان پیامبری نباشد؛ یعنی اعظم انبیا، مثل ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله (صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح اصول الکافی، ج ۴، ص ۴۷).

۵. ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۲.

علامه در عرصه فضایل عملی می‌گوید: علی علیه السلام در عبادت، شجاعت، سخاوت و حسن خلق، یگانه دوران است.

و دلیل دیگر بر افضلیت و برتری علی علیه السلام آیه مباهله است. علامه می‌گوید: «الثانی: قوله تعالى: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾...»، سپس علامه می‌گوید: «اتفق الناس على أنّ المراد بالنفس هاهنا هو علي ولا يريد اتحاد النفسين فان ذلك محال، بل المراد المساواة مطلقاً و المساوى للافضل الذي هو رسول الله صلى الله عليه وآله يكون لا شك افضل»؛ مردم و علما اتفاق نظر دارند که مراد از نفس در آیه مباهله علی علیه السلام است و البته مقصود اتحاد و وحدت دو نفس پیامبر و علی نیست؛ زیرا اتحاد و یکی شدن دو نفر محال است، پس مراد مساوات است که علی مطلقاً با پیامبر مساوات دارد (مگر در وحی و نبوت) و کسی که مساوی است با افضل و برترین شخصیت که پیامبر است، بدون تردید افضل خواهد بود (و از آنجا که امام باید برترین شخصیت باشد پس علی امام است). بعد می‌گوید: «وقد يمكن الاستدلال بهذا على ثبوت الولاية مطلقاً من غير توسط الافضلية»؛ می‌توان به آیه مباهله و معنی آن بر ثبوت ولایت و امامت علی بدون واسطه قرار دادن افضلیت استدلال کرد؛ به این بیان که علی مساوی پیامبر است، پس همان‌گونه که پیامبر ولایت و رهبری بر مردم دارد، علی هم ولایت دارد. سپس علامه هفت دلیل دیگر بر صغرای این استدلال که افضلیت امیرالمؤمنین است، بیان می‌کند و سپس می‌گوید: «واما الكبرى فقد سلف...»؛ اما کبرای این استدلال قبلاً بیان شد و آن قبیح بودن مقدم داشتن مفضول بر فاضل است.

ضمناً از دلایل افضلیت حضرت علی علیه السلام حدیث مؤاخات است که

۱. حلی، حسن بن یوسف، مناهج البقین فی اصول الدین، ص ۴۰۰.

پیامبر ﷺ را برادر خود قرار دادند و نیز این حدیث پیامبر که فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ هر که می خواهد به آدم در علمش، به نوح در تقوایش به ابراهیم در حلمش، به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش بنگرد به علی بن ابی طالب ﷺ نگاه کند. این حدیث دلالت دارد که علی ﷺ با پیامبران در برجسته ترین صفات آن ها مساوی و برابر است.

۴. کتاب نهج المسترشدين فی اصول الدين: یکی دیگر از کتاب های کلامی علامه حلی این کتاب است. علامه در مبحث امامت این کتاب و در بیان ادله امامت امیرالمؤمنین ﷺ می گوید: «السادس أنه ﷺ كان افضل الصحابة فيكون هو الامام»؛ علی بن ابی طالب ﷺ برترین صحابه پیامبر ﷺ است، پس او امام است. سپس در اثبات اینکه علی ﷺ افضل است به وجوهی تمسک کرده، مثل اینکه آن حضرت جامع همه فضایل انسانی است؛ از قبیل علم، ذکاوت، کرم، عبادت، شجاعت و دیگر فضایلی که برای هیچ یک از صحابه حاصل نشده است. در بیان مقدمه دوم استدلال می گوید: «واذا ثبت أنه افضل كان أولى من غيره لما تقدم»؛ حال که ثابت شد علی ﷺ برترین است، پس او سزاوارتر، بلکه متعین به امامت است؛ چون در غیر این صورت لازم می آید تقدیم مفضول بر فاضل و این قبیح است.

فقیه بزرگ و متکلم سترگ، جمال الدین مقداد بن عبدالله السیوری الحلّی، معروف به فاضل مقداد، (متوفای سال ۸۲۶ ق.) کتابی به نام ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين را در شرح کتاب یاد شده از علامه تألیف کرده

۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۱۱۴.

است. در شرح دلیل علامه و بیان افضلیت علی علیه السلام می‌گوید: اولین دلیل بر افضلیت آن حضرت، آیه مباهله است و فرموده است که مراد به «انفسنا» در این آیه، علی علیه السلام است؛ به دلیل روایت صحیح و معتبری که در این باره به ما رسیده است و مقصود از اینکه علی علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، وحدت ذاتی و حقیقی نیست؛ چون اتحاد دوشیء و دو شخص به این معنی محال است، پس باید مراد معنای مجازی اتحاد باشد و آن این است که علی بن ابی طالب در افضلیت از دیگران، مانند پیامبر است؛ چنان که وقتی می‌گوییم: زید الأسد؛ یعنی زید در شجاعت مثل شیر است و وقتی گفته می‌شود: ابویوسف ابوحنیفه؛ یعنی ابویوسف در فقه مانند ابوحنیفه است.

سپس فاضل مقداد هفت دلیل دیگر بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می‌کند و در توضیح کبرای قیاس می‌گوید: «کَلَّ مَنْ كَانَ أَفْضَلَ كَانَ أَوْلَى بِالْإِمَامَةِ مِنْ غَيْرِهِ»؛ هر که افضل است، شخص او شایسته امامت است به دلیل قاعده عقلی و بدیهی قبح تقدیم مفضول بر فاضل.

۵. کتاب الالفین: این کتاب نیز از علامه حلی و مشتمل بر دو هزار دلیل است؛ هزار دلیل بر اثبات امامت امیرالمؤمنین و هزار دلیل بر رد خلافت دیگران. ایشان در این کتاب، در اثبات عصمت و اینکه امام باید معصوم باشد، به آیه مباهله استناد کرده، می‌گوید: «السادس والخمسون: قوله تعالى: فنجعل لعنة الله على الكاذبين»؛ دلیل پنجاه و ششم، سخن خداست در آیه مباهله. در توضیح آیه، چنین قیاسی ترتیب می‌دهد که «کَلَّ غَيْرِ مَعْصُومٍ يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَلَا شَيْءَ مِنَ الْإِمَامِ يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ هر غیر معصومی

۱. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ص ۳۵۲-۳۷۴.

۲. حلی، حسن بن یوسف، الالفین، ص ۴۲۰.

ممکن است از دروغگویان باشد و هیچ امامی ممکن نیست از دروغگویان باشد و نتیجه اینکه «لا شیء من غیرالمعصوم بامام بالضرورة»؛ هیچ غیرمعصومی نمی‌تواند امام باشد. این قیاس، یک قیاس اقترانی است و از اشکال اربعه قیاس اقترانی، شکل دوم است و چون هردو قضیه، کلی و یکی سالبه است، پس نتیجه سالبه کلی است.

ایشان در ادامه می‌گوید: «الثامن والخمسون: قال تعالى: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...﴾؛ دلیل پنجاه و هشتم، این آیه است و این آیه دلالت دارد که اقامه حجت و احتجاج و استدلال و مناظره در امر خطیر نبوت و توحید باید با معصوم انجام شود و سخن و حجت غیرمعصوم علمی و قطعی به حساب نمی‌آید و چنین کسی برای احتجاج صلاحیت ندارد و از طرف دیگر، سخن امام حجت است و می‌تواند مورد احتجاج قرار گیرد، پس امام باید معصوم باشد.

۶. کتاب الباب الحادی عشر: این کتاب نیز از علامه حلی است. ایشان کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی را مختصر کرده و آن را برده بخش تقسیم نموده و آن را منهاج الصلاح فی مختصر المصباح نامیده و سپس فرموده: از آنجا که دعا و عبادت که موضوع کتاب است، متوقف بر معرفت معبود و مدعو است، برای این منظور بابی بر این مجموعه به نام الباب الحادی عشر افزودم. مرحوم فاضل مقداد شرحی بر آن به نام النافع لیوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر، نوشته است فاضل مقداد در این کتاب می‌گوید: «قالت الشيعة انّ الامام بعد النبي ﷺ هو علي بن ابي طالب بالنص عليه من الله ورسوله وذلك هو الحق»؛ شیعه می‌گوید، امام بعد از پیامبر، علی است؛ به خاطر نص و تصریح خدا و پیامبرش و همین سخن و قول حق است. بعد می‌گوید: «وقد استدلل المصنف...»؛ مصنف یعنی علامه حلی برای حقانیت این عقیده به دلایلی

تمسک کرده است، دومین دلیل افضلیت حضرت است: «الثانی: انه افضل الناس بعد رسول الله فیکون هو الامام لقبیح تقدیم المفضول علی الفاضل»؛ دلیل دوم اینکه علی افضل مردم است بعد از رسول خدا، پس او امام است به دلیل قبح تقدیم مفضول بر فاضل.

در ادامه فاضل مقداد به دو نکته آیه مباهله برای افضلیت امیرالمؤمنین استناد کرده:

۱. آیه مباهله، حضرت علی را مساوی پیامبر می‌داند و پیامبر افضل است و مساوی با افضل نیز افضل است وگرنه مساوی نیست و اینکه حضرت علی مساوی پیامبر است به دلیل «وانفسنا» است که به نقل صحیح ثابت شده که مراد به «انفسنا» حضرت علی علیه السلام است.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله در مباهله و دعا به علی علیه السلام نیاز پیدا کرد و نه دیگران از صحابه و خویشان، پس علی علیه السلام از سایر صحابه و اقوام پیامبر افضل است، به ویژه در این واقعه مهم که از قواعد و پایه‌های نبوت و رسالت به شمار می‌آید.^۱

یادآوری: در باب قبح مقدم داشتن مفضول بر فاضل باید گفت: اولاً ما قائل به حسن و قبح عقلی هستیم؛ یعنی عقل حسن و قبح اشیاء را درک می‌کند؛ زیرا اگر حسن و قبح عقلی را منکر شویم و بگوییم حسن و قبح فقط شرعی است آن‌گونه که اشاعره می‌گویند، حسن و قبح شرعی هم در معرض انکار و تردید قرار می‌گیرد و عقل مستقل درک می‌کند و عقلاً نیز تقدیم مفضول بر فاضل را محکوم و تقبیح می‌کنند. چگونه می‌توان مثلاً یک فرد مبتدی در فقه را برابر ابن عباس و شیخ طوسی مقدم داشت، یا یک فرد مبتدی در منطق را بر ارسطو و فارابی و یک فرد مبتدی در نحور بر سیبویه و خلیل بن احمد فراهیدی و ضمناً قرآن کریم

۱. حلی، حسن بن یوسف، الباب الحادی العشر، ص ۴۵.

هم بر قبح تقدیم مفضول بر فاضل دلالت دارد، آنجا که می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يُهْدَىٰ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدَىٰ إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱؛ «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟».

۷. کتاب احقاق الحق وازهاق الباطل: یکی از کتاب‌ها و تألیفات گران قدر در علم کلام و مبحث امامت، کتاب احقاق الحق وازهاق الباطل است. برخی نام این کتاب را احقاق الحق و نقض ابطال الباطل آورده‌اند. مرحوم علامه آقا بزرگ طهرانی در الذریعه، جلد اول می‌گوید: «و هو اجل کتاب فی باب»؛ این کتاب در باب و موضوع خود، بهترین اثر است. مؤلف کتاب، علامه قاضی سید نور الله شوشتری، شهید مظلوم و بزرگوار است که در مدت کوتاهی (و در شرایط تقیه)، این کتاب را تألیف کرده است. فضل بن روزبهان کتابی به نام ابطال نهج الباطل در رد بر کتاب نهج الحق علامه حلی نگاشته و سید قاضی نور الله در کتاب احقاق الحق، سخنان ابن روزبهان را رد و ابطال کرده است.

مرحوم قاضی نور الله در این کتاب می‌گوید: «قال المصنف رفع الله درجته السادسة آية المباهلة...»؛ مصنف، یعنی علامه حلی می‌گوید، ششمین آیه‌ای که بر امامت امیرالمؤمنین دلالت دارد، آیه مباهله است؛ زیرا مفسران اجماع و اتفاق دارند که کلمه «ابنائنا» در آیه مباهله، اشاره به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و «نسائنا» اشاره به حضرت فاطمه علیها السلام و کلمه «انفسنا» اشاره به علی علیه السلام است، پس به حکم این آیه، خداوند علی علیه السلام را نفس پیامبر قرار داده و مقصود مساوات است و مساوی اکمل و اولی به تصرف، اکمل و اولی به تصرف

۱. یونس (۱۰): ۳۵.

است. سپس علامه می‌گوید: «و هذه الآية من ادلّ دليل على علو مرتبة مولانا امير المؤمنين عليه السلام؛ این آیه از بهترین ادله بر بلندی جایگاه مولی امیرالمؤمنین عليه السلام است؛ چون خداوند به مساوات علی با نفس پیامبر حکم کرده و خدا علی را برای یاری جستن پیامبر از او در دعا معین کرده و چه فضیلتی بالاتر از اینکه خدا پیامبرش را فرمان دهد که در دعا به علی استعانت کند و به او توسل جوید.

سپس قاضی نورالله می‌گوید: «قال الناصب خفضه الله...»؛ فضل بن روزبهان ناصبی می‌گوید: عادت ارباب مباحله این است که خانواده و خویشاوندانشان را جمع می‌کرده‌اند تا دعا و نفرین شامل سایر یارانشان بشود، پیامبر هم از این رو اولاد و زنان را جمع کرده و مقصود از «انفسنا» هم مردان هستند؛ یعنی پیامبر مأموریت یافت که زنان و اولاد و مردان خانواده را جمع کند، پس «نسائنا» فاطمه است و اولاد و «ابنائنا» حسنین هستند و «انفسنا» و رجال رسول خدا و علی است و ادعای مساوات علی با پیامبر قطعاً باطل است و بطلان آن از ضروریات دین است و هیچ‌کس از امت با پیامبر برابری ندارد و هرکه این ادعا را بکند از دین خارج شده است. چگونه مساوات امکان دارد در حالی که پیامبر رسول خدا و خاتم پیامبران و از انبیای اولوا العزم است و هیچ یک از این صفات در علی وجود ندارد، البته این آیه فضیلت بزرگی را برای علی بیان کرده، ولی این فضیلت نص بر امامت علی نیست.

قاضی نورالله در پاسخ ابن روزبهان می‌گوید: برایشان اشکالاتی وارد است:

۱. اگر ارباب مباحله بر این عادت بوده‌اند که خانواده و خویشان خود را دعوت می‌کرده‌اند که دعا و نفرین شامل یاران هم بشود آن‌گونه که فضل بن روزبهان می‌گوید، پس چرا رسول خدا به این روش و عادت عمل نکرد و نفرین را شامل همه خویشان و یارانشان قرار نداد، بلکه از زنان فقط حضرت فاطمه و از

اولاد دو سبط خود حسنین و از مردان فقط علی را انتخاب کرد. از مخالفت با این روش و عادت معلوم می‌شود که دیگران از نظر تقرب به خدا در جایگاهی نبودند که به حضور در این امر خطیر دعوت شوند و اگر چنین عادت بود، نصارا باید اعتراض می‌کردند که چرا پیامبر به روش معمول و مألف عمل نکرده است.

۲. اینکه گفت مقصود از «انفسنا» رجال و مردان اند؛ یعنی رسول خدا و علی، قصدش این است که لفظ «انفسنا» که جمع است بر حقیقت جمع که اقل آن دو نفر است، حمل شود و توجه نکرده که در چنین خطابی پیامبر داخل در امر به دعوت نیست و معقول نیست که شخصی خود را دعوت کند.

۳. می‌گوید مساوات علی با پیامبر خروج از دین است. این سخن خروج از راه حق و یقین و خروج از معرفت و شناخت امیرالمؤمنین است و اینکه مساوات را امری بعید شمرده و گفته چگونه می‌توان قائل به مساوات شد در حالی که پیامبر رسول خاتم است و از پیامبران اولوالعزم، جوابش این است که مساوات کنایه از قرب و محبت و ویژگی‌های اختصاصی علی علیه السلام است؛ زیرا وقتی محبت بین دو نفر به کمال خود برسد آن دو در معنی و حقیقت با هم متحد خواهند شد، اگرچه به حسب ظاهر دو نفرند. نتیجه این اتحاد همان مساوات در درجه است نه در نبوت و پیامبری و واضح است که اگر علی علیه السلام چنین قرب و محبتی را با پیامبر نمی‌داشت، خداوند او را نفس رسول قرار نمی‌داد و خلاصه اینکه چون پیامبر به جلالت حق معرفت داشت و در نهایت خوف از مقام الهی بود، در مباحله که دعا و نفرینی است از دو طرف به هلاکت دیگری و لعن و طرد از رحمت الهی؛ از این رو کسانی را در مباحله حاضر کرد که یقین به فضیلت آنان در نزد خدا داشت و واضح است که در دعا هرچه اشخاص با فضیلت و ممتاز بیشتر باشند در استجاب دعا مؤثرتر است. ضمناً دعوت نکردن از افرادی که در فضیلت همانند پیامبر هستند نوعی اهمیت ندادن به امر دین است و

پیامبر از این کار پیراسته است و دلیل براستعانت پیامبر در مباهله به این چهار نفر، کلمه «نبتهل» است که به صیغه متکلم مع الغیر آمده است.

۴. اینکه ابن روزبهان می‌گوید آیه مباهله نص بر امامت علی بن ابی‌طالب نیست، این سخن اشکالی بر علامه نیست؛ زیرا علامه مطالب این باب را در ادله نص بر امامت و خلافت منحصر نکرده، بلکه در این باب ادله امامت را آورده، اعم از اینکه نص بر امامت باشد یا ادله‌ای که شرایط امامت را از قبیل عصمت، افضلیت و ... بیان کرده که این شرایط در علی علیه السلام وجود دارد و نه در دیگران و آیه مباهله امامت آن حضرت را از طریق افضلیت بیان می‌کند.^۱

۸. کتاب گوهر مراد: یکی از کتب کلامی که به زبان فارسی تقریر یافته، کتاب شریف گوهر مراد است. این کتاب تألیف حکیم متأله ملا عبدالرزاق لاهیجی معروف به فیاض لاهیجی است. ایشان در مبحث امامت این کتاب می‌گوید: «صاحب مواقف آورده که شیعه را در اثبات افضلیت علی علیه السلام دو مسلک است: مسلک اول در آنچه دلالت کند بر افضلیت علی علیه السلام علی سبیل الاجمال و آن چند وجه است: وجه اول، آیه مباهله و بیان آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با قوم نصارا گفت بیاییم ما و شما فرزندان ما را و فرزندان شما را و زنان ما را و زنان شما را و نفس‌های ما را و نفس‌های شما را، پس مباهله کنیم و بگردانیم لعنت خدا را بر قوم ظالمین از ما و شما و احادیث صحیحیه دلالت کرده که از مردان به غیر علی علیه السلام با حضرت در مباهله داخل نبود، پس حضرت مر علی را نفس خود خوانده و ظاهر است که علی نفس نبی نیست، پس مراد مساوات است در فضل و کمال با نبی و از جمله کمالات نبی، نبوت است و چون نبوت بیرون رود بنا بر ختم نبوت، سایر کمالات در حکم مساوات

۱. شوشتری، نور الله بن شریف الدین، احقاق الحق و اذهاق الباطل، ج ۳، ص ۴۶-۶۷.

داخل باشد و چون علی علیه السلام مساوی باشد در جمیع کمالات با نبی به غیر از نبوت، پس افضل باشد از امت؛ چه نبی لا محاله افضل بود از امت»^۱.

جناب فیاض لاهیجی پس از بیان مطالب فوق، ۲۱ وجه دیگر بیان می‌کند، آنگاه به مسلک دوم با عنوان «در بیان آنچه دال است بر افضلیت علی علیه السلام علی سبیل التفصیل؛ اعنی بیان تفصیل فضایی که علی علیه السلام در هر کدام از آن افضل است از صحابه»^۲ می‌پردازد. سپس ایشان در فصل هشتم از باب سیم از مقاله سوم در نتیجه فصول مذکوره در این باب می‌گوید: «بدان که از مجموع آنچه مبین شد از فصول سابقه، ثابت گشت وجوب وجود امام معصوم در هر زمانی از ازمه و وجوب اعتبار عصمت و نص و افضلیت در امام. پس هر که یکی از امور ثلاثه در او مفقود باشد امامت را نشاید فضلاً عن الثلاثه، اما عصمت؛ بنابراین که چون حافظ دین است، مأمون باشد از وقوع خلل به زیادتی و نقصان در دین و اما نص؛ بنابراین که عصمت معلوم نتواند گشت و ایمنی حاصل نتواند شد مگر وقتی که نصی از خدا و رسول متحقق شود و اما افضلیت؛ بنابراین که امام محتاج الیه تمام مردم است در جمیع امور تا افضل از همه مردمان نباشد محتاج الیه همه و رئیس و مطاع کل نتواند بود و چون مجموع این امور ثابت شد، معلوم شد که امام و خلیفه اول بعد از رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام است. بنابراین اتفاق کل امت بر انتفاء مجموع امور ثلاثه از غیر علی علیه السلام، پس متعین باشد علی علیه السلام بر امامت و الا لازم آید خلوزمان از وجود امام»^۳.

بعد از مطالبی دیگر می‌گوید: «به طریقه دیگر ثابت شد افضلیت علی علیه السلام و

۱. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، گوهر مراد، ص ۳۹۲.

۲. همان، ص ۳۹۷.

۳. همان، ص ۴۱۱.

چون او افضل باشد امام او باشد نه غیر او، لامتناع تقدیم المفضل علی الفاضل»^۱.

۹. کتاب **دلائل الصدق**: این کتاب تألیف علامه شیخ محمد حسن مظفر^۲ و مشتمل بر مناقشه علمی با ابن روزبهان در مناقشاتی است که ایشان با علامه حلی در مسائل علمی و کلامی اختلافی بین شیعه و اهل سنت دارد. علامه مظفر این کتاب را در سه جلد پُر حجم تألیف کرده و از آرا و دیدگاه‌های قاضی نور الله شوشتری در **احقاق الحق** نیز بسیار بهره گرفته و از ایشان با عنوان **السید السعید** نام می‌برد.

علامه حلی در بحث تعیین امامت علی علیه السلام به قرآن می‌فرماید: «السادسة: آية المباهلة»؛ ششمین آیه قرآنی بر امامت حضرت علی علیه السلام آیه مباهله است و سپس می‌گوید، این آیه مهم‌ترین دلیل بر علو رتبه امیرالمؤمنین است؛ زیرا خداوند در این آیه بر مساوات علی با نفس پیامبر حکم کرده و نیز علی را معین کرده که پیامبر در دعا به او استعانت جوید.

فضل بن روزبهان بر این سخن علامه چنین مناقشه کرده که دعوت اهل بیت و خویشاوندان، یک برنامه عادی در مباهله بوده است و دلیلی بر فضیلت نیست و منظور از «انفسنا» در آیه، رجال اهل بیت است؛ یعنی رسول خدا و علی و ادعای مساوات و همانندی علی با پیامبر نادرست است؛ چون پیامبر رسول خدا، خاتم پیامبران و برترین رسول **اولوا العزم** است و این صفات در علی وجود ندارد و کسی که مساوات علی با پیامبر را ادعا کند، از دین خارج است.

علامه مظفر در رد سخن ابن روزبهان می‌گوید: «ادعای اینکه جمع اهل و اقارب، عادت ارباب مباهله بوده، کذب محض است؛ زیرا معلوم نیست چه

۱. همان، ص ۴۱۲.

زمانی مباهله عادت و مرسوم شده تا جمع خانواده در آن عادت شده باشد، ضمن اینکه اگر چنین عادتی می بود نصاری نجران به پیامبر نسبت به مخالفت با این عادت اعتراض می کردند که چرا جزاندکی از اهل بیت خود را جمع نکرده و نیز مخالفت پیامبر با این عادت دلیلی است بر اینکه همین جمع اندک (چهار نفر) مشمول عنایت الهی هستند. حتی اسقف نجران متوجه شد؛ زیرا به روایت کشاف، گفت چهره هایی می بینم که اگر خدا بخواهد، به دعای آنان کوهی را از جا می کند. این مطلب در تفسیر فخر رازی و بیضاوی نیز آمده است. فخر رازی گفته، صحت این روایت مورد اتفاق اهل تفسیر و حدیث است^۱.

سپس علامه مظفر می گوید: «جای شگفتی است که نصارا این فضیلت را برای حاضران در مباهله شناخته و قبول دارند، ولی فضل بن روزبهان که ادعای مسلمانی دارد آن را انکار می کند».

در ادامه مرحوم مظفر از این آیه شریفه فضیلت حضرت زهرا و حسنین را بر جمیع صحابه پیامبر و نزدیکان آن حضرت اثبات می کند تا چه رسد به فضیلت امیرالمؤمنین؛ به این بیان که پیامبر در دعا و مباهله خود به آنان استعانت جسته و در آیه کلمه «نبتهل» به صیغه متکلم مع الغیر آمده و فرمود: «إِذَا دَعَوْتُ فَأَمِّنُوا»؛ هرگاه دعا کردم، شما آمین بگویید. اما این سخن فضل که می گوید، مراد از «انفسنا» رجال است و رجال، پیامبر و علی هستند، باطل است؛ زیرا اولاً انسان خودش را امر و دعوت نماید مستهجن است، هرگاه مثلاً کسی بگوید: «ایها الناس اتقوا الله» یا جماعتی را به کاری دعوت کند، این امر و دعوت، خود امر و دعوت کننده را شامل نمی شود و ثانیاً ابن حجر در کتاب صواعق از دارقطنی روایت می کند که علی علیه السلام در روز شورا به اعضای شورای

۱. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۳۱.

شش نفره فرمود: شما را به خدا سوگند آیا کسی در میان شما از من به رسول خدا نزدیک‌تر هست و کسی جز من وجود دارد که پیامبر او را نفس خود قرار داده و پسران او را پسران خود؟ گفتند: هرگز.

و نیز سخن دیگر فضل که می‌گوید، ادعای مساوات علی با پیامبر خروج از دین است، حرف ناصوابی است؛ زیرا مقصود علامه از مساوات، برابری در فضایل و کمالات ذاتی است به استثنای مواردی که ویژه پیامبر است؛ مانند فضیلت نبوت و در این باره روایتی از پیامبر ﷺ است در کنز العمال^۱ که به علی علیه السلام فرمود: هرچه را از خدا برای خود خواستم برای تو هم خواستم و هرچه را خواستم خداوند به من داد جز اینکه به من فرمود: «لا نبی بعدک»؛ بعد از تو پیامبری نیست. در حدیث منزلت نیز این حقیقت بیان شده است.

سپس مرحوم مظفر جمع‌بندی می‌کند که آیه بر امامت امیرالمؤمنین دلالت دارد؛ چون مساوات علی با پیامبر به جز در خصوصیت پیامبری موجب این است که علی مانند پیامبر اولای به مؤمنان از خودشان باشد، چنان‌که پیامبر این‌گونه بود: «التَّيُّبَةُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲. مرحوم مظفر می‌گوید، ظاهراً فخر رازی نیز استدلال به آیه را بر افضلیت علی علیه السلام نسبت به صحابه پذیرفته است. در ادامه علامه مظفر می‌فرماید: «اخبار مستفیضه داریم بر اینکه آیه مباهله در حق اهل کساء نازل شده، حتی مسلم و ترمذی در باب فضایل علی علیه السلام روایت کرده‌اند که وقتی آیه مباهله نازل شد، پیامبر علی، فاطمه و حسنین را فراخواند و کساء و عبای خود را بر آن‌ها افکند و گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي»؛ خدایا اینان

۱. متقی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲. احزاب (۳۳): ۶.

اهل بیت من اند»^۱.

علامه حلی در باب اینکه امام افضل رعیت است، فرموده: «انّ الامام یجب ان یکون افضل رعیتته...»؛ امام باید برترین مردم باشد و در این مطلب، امامیه اتفاق دارند و اهل سنت مخالف اند و تقدیم مفضول را بر فاضل برخلاف حکم عقل و نص قرآن تجویز کرده اند. عقل این کار را تقبیح کرده و قرآن به صراحت آن را انکار کرده، آنجا که فرموده است: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۲ و نیز فرموده است: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۳. بعد می گوید، چگونه ممکن است که شخص اعلم از هدا اشرف، از شخص پست اطاعت کند.

فضل بن روزبهان در کلام علامه مناقشه کرده، می گوید: اگر مقصود از اینکه امام باید عالم تر، عفیف تر، شجاع تر، با شرافت تر و آگاه تر از بقیه باشد، این از نظر عقل - بر فرض که وجوب عقلی و حسن و قبح عقلی را قبول داشته باشیم (که اشاعره قبول ندارند) - لزوم و وجوبی ندارد؛ چون عقل می گوید، ملاک امامت و رهبری، حفظ کیان جامعه و علم به ریاست و روش تعامل با مردم است، به گونه ای که با خشونت و نفرت انگیز نباشد، ساده و آسان به گونه ای که مردم براو تسلط یابند نیز نباشد و برای این مسئولیت، علم اجتهادی و شجاعت و از نظر حسب و نسب، قرشی بودن کافی است و چنین فردی امام است. اگر در بین

۱. مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۳۵-۱۳۶.

۲. یونس (۱۰): ۳۵؛ «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!».

۳. زمر (۳۹): ۹؛ «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسان اند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند!».

مردم افرادی باشند که در علم و عفت و تقوا و فضایل کامل ترباشند، ولی مانند او در حفظ حوزه اسلام نباشند، به حکم عقل، آن که اعلم به تدبیر امور کشور است، اولای به امامت است و چه بسا بسیاری از افرادی که در فضیلت پایین‌ترند، ولی در شناخت مصالح و مفاسد کشور و مدیریت و تحمل سختی‌های حکومت برتر و قوی‌ترند. اگر مقصود از افضلیت، صلاحیت بیشتر در تدبیر امور مملکت است، ما هم قبول داریم که او شایسته به حکومت است، ولی در صورتی که حفظ کشور به فرد مادون و پایین‌تر حاصل شود، تقدیم او واجب نیست، بلکه اگر با فرد پایین‌تر بیعت شده باشد و در تغییرش احتمال فتنه و فساد باشد، تغییر جایز نیست.

و اما استدلال حلی به دو آیه قرآن بر قبح و انکار تقدیم مفضول بر فاضل و نابرابری عالم و جاهل و هدایت شده و گمراه و هدایت کننده و گمراه کننده، این مطلب امر مسلمی است و اگر شخص فاضل و افضلی که به امامت نائل نشده و مفضول امام شده، از نظر علم و شرافت برتر باشد، ولی مفضول در حفظ مصالح کشور صالح‌تر باشد، ایرادی ندارد که مفضول امام باشد.

ابن روزبهان که خود از اشاعره است، می‌گوید: برخی از اشاعره در این مسئله قائل به تفصیل‌اند و می‌گویند، نصب شخص افضل به امامت اگر موجب فساد و فتنه شود؛ مثل اینکه لشکری از فرمانده مفضول شنوایی دارند و اطاعت می‌کنند و از فرمانده افضل به هر دلیلی اطاعت نمی‌کنند، نصب افضل به امامت لازم نیست. در غیر این صورت، لازم است.

مرحوم مظفر در ردّ مناقشات فضل بن روزبهان می‌گوید: «بدون تردید امامت، ریاست دینی و دنیوی و رهبری الهی و جانشینی از پیامبر است در انجام وظایف پیامبر و صرفاً هدف امامت حفظ مرزهای کشور و تحصیل امنیت برای مردم نیست؛ زیرا اگر هدف امامت فقط این امور باشد بایستی اگر کافریا فاسق و

منافقی، بلکه افسق الفاسقین این هدف را تأمین کند بتواند امام مسلمین باشد (شاید از نظر اشاعره عیبی نداشته باشد)، ولی هدف امامت تأمین سعادت دنیا و آخرت جامعه است، هدف امامت همان هدف رسالت است در همه شئون به جز شأن پیامبری (یعنی هدایت، تعلیم، تربیت، رهبری و مدیریت سیاسی، قضایی و ...) و این امور حاصل نمی شود مگر با رهبری شخصی که مانند پیامبر از علم و عصمت برخوردار بوده، حریص ترین مردم بر هدایت آنان باشد (چنان که پیامبر این گونه بود: حریص علیکم) و چنین شخصی باید در همه صفات کمال و فضایل برتر از دیگران باشد، او باید جامع فهم، رأی، علم، کرم، شجاعت، حسن خلق، عفت، زهد، عدل، تقوا و سیاست شرعی باشد و در این صفات افضل و برتر از همگان باشد و استدلال به دلیل عقلی و دو آیه قرآن نیز کامل و صحیح است»^۱.

فضل بن روزبهان مثل بسیاری از هم کیشان خود در موضوع امامت دیدگاه به اصطلاح سکولاریستی دارند و رهبری سیاسی و مملکت داری را از رهبری دینی و معنوی و اخلاقی و تربیتی جدا می انگارند، در حالی که در دیدگاه اصیل قرآنی و سنت پیامبر، رهبری سیاسی و مرجعیت علمی و دینی و امامت اخلاقی و معنوی در رهبری الهی و دینی جمع اند و امام صرفاً یک رهبر سیاسی اجتماعی نیست.

علامه حلی می فرماید: «المطلب السابع فی استجابة دعائه...»؛ ایشان در بیان فضایل نفسانی علی علیه السلام هفت مطلب بیان می کند (ایمان، علم، اخبار غیبی، شجاعت، زهد، کرم) و مطلب هفتم استجابت دعا، می فرماید: علی افضل از صحابه در استجابت دعا است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به دعا و آمین علی

۱. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۹-۳۱.

در دعای خود در روز مباحله، استعانت جسته است (و دعا و آمین علی مستجاب بوده است و نصارا از مباحله عقب نشینی کردند). علامه نمونه های دیگری از استجاب دعای آن حضرت را نیز بیان می کند.

ابن روزبهان می گوید: «استجاب دعای امیرالمؤمنین جای تردید نیست، ولی دعای ایشان در مباحله همان گونه که قبلاً گفتیم، یک برنامه عادی در مباحله بوده است». و سخنان دیگری نیز در این باره دارد.

مرحوم مظفر می فرماید: «استعانت پیامبر به دعا و آمین علی بن ابی طالب به امر الهی بوده و چه بسا برای بیان شرافت اهل بیت پیامبر و بیان جایگاه علی و برتری او بوده است»^۱.

و تبیین این حقیقت که امت اسلام در انتخاب امام حق و تبعیت از او دچار اشتباه و انحراف نشوند.

منابع

١. قرآن مجید.
٢. ابن بابویه، علی بن حسین، الامامة والتبصرة من الحيرة، قم، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٤ق.
٣. ابن حيون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٣٨٥ق.
٤. اربلي، علی بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، تحقيق سيد هاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی، ١٣٨١ق.
٥. حلی، حسن بن یوسف، الباب الحادی عشر، با شرح مقداد بن عبدالله السيوري و ابوالفتح بن مخدوم الحسيني، مقدمه و تحقيق مهدي محقق، چاپ پنجم، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ١٣٧٦ش.
٦. _____، الالفین، چاپ اول، قم، مؤسسه دين و دانش و دارالهجرة، ١٤٠٥ق.
٧. _____، كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد (قسم الالهيات)، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٣٧٥ش.
٨. _____، مناهج اليقين في اصول الدين، الطبعة الثانية، مشهد، مجمع البحوث الاسلامية، ١٤٣٠ق.
٩. ديلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب الى الصواب، قم، الشريف الرضي، ١٤١٢ق.
١٠. شوشتری، نورالله بن شريف الدين، احقاق الحق وازهاق الباطل، به اهتمام محمود مرعشی، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ١٤٠٤ق.
١١. صدرالدين شيرازی، محمد بن ابراهيم، شرح اصول الكافي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ١٣٨٣ش.
١٢. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، چاپ سوم، قم، دارالکتب الاسلاميه، ١٣٩٤ق.
١٣. فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، ارشاد الطالبين الى نهج المسترشدين، تحقيق مهدي رجائي، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ١٤٠٥ق.
١٤. قوشچی، علی بن محمد، شرح تجريد الاعتقاد، تهران، چاپ سنگی، ١٢٨٥.
١٥. قمی، علی بن ابراهيم، تفسيرالقمی، تحقيق طيب موسوی جزائري، قم، دارالكتاب، ١٤٠٤ق.
١٦. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافي، تهران، دارالکتب الاسلاميه، ١٤٠٧ق.

۱۷. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، گوهر مراد، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، بی‌تا.

۱۸. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، چاپ دوم، قاهره، دار المعلم للطباعة، ۱۳۹۶ ق.

۱۹. یزدی، عبدالله بن حسین، الحاشیة علی تهذیب المنطق، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۳ ش.

مباهله در منابع کهن تاریخی شیعه و اهل سنت

◇ رضا وطن دوست

این تحقیق بنا دارد رخداد فضیلت آفرین مباهله را در منابع کهن تاریخ شیعه و اهل سنت دنبال کند.

نگاهی به رویداد مباهله

پیامبر خدا ﷺ پس از صلح حدیبیه که با مکیان منعقد ساخت و خاطرش از سوی مشرکان مکه آسوده شد، به گشودن جبهه‌ای فرهنگی اقدام کرد و در آن جبهه، نامه‌های زیادی به حاکمان کشورها و سران قبایل نوشت و به این وسیله آنان را به اسلام دعوت کرد. یکی از نامه‌های ارسالی پیامبر اسلام نامه‌ای بود که در سال نهم هجرت به ابوحارثه، اسقف نجران نوشت و در این نامه از او و همه نجرانیان خواسته بود اسلام آورند یا دست کم به پرداخت جزیه تن دهند و در غیر این صورت برای یک جنگ تمام عیار آماده شوند.^۱

متن نامه پیامبر خدا ﷺ به اسقف نجران به این صورت است:

باسم إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب من محمد النبي رسول الله إلی أسقف

۱. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهایة، ج ۵، ص ۴۲.

نجران وأهل نجران: أسلم أنتم فإني أحمد إليكم إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب، أما بعد، فإني أدعوكم إلى عبادة الله من عبادة العباد، وأدعوكم إلى ولاية الله من ولاية العباد، وإن أبيتم فالجزية، فإن أبيتم آذنتكم بحرب، والسلام؛^۱ به نام ابراهیم و اسحاق و یعقوب، از محمد، نبی رسول خدا به اسقف نجران و اهل نجران: اسلام آورید، پس همانا من با شما خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را ستایش می‌کنم، اما پس از آن، من شماها را از پرستش بندگان به پرستش خدا دعوت می‌کنم و از ولایت بندگان خدا به ولایت خداوند فرامی‌خوانم و اگر دعوت مرا نپذیرفتید باید به حکومت اسلامی جزیه بپردازید و در غیر این صورت با شما اعلام جنگ می‌کنم.

اسقف نجران پس از آنکه نامه پیامبر را توسط نمایندگان اعزامی آن حضرت دریافت کرد آن را با دقت خواند و سرانجام برای تصمیم‌گیری شورایی مرکب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیرمذهبی تشکیل داد. یکی از این شخصیت‌ها «شرجیل» نام داشت که به درایت و کاردانی معروف بود، وی در پاسخ اسقف نجران گفت: هر چند اطلاعات من درباره مسائل مذهبی بسیار ناچیز است، اما ناچارم یادآور شوم که ما از پیشوایان مذهبی خود مکرر شنیده‌ایم که روزی منصب نبوت از نسل اسحاق به فرزندان «اسماعیل» انتقال خواهد یافت و هیچ بعید نیست محمد که از اولاد اسماعیل است، همان پیغمبر موعود بوده باشد و او در ادعای خود صادق باشد.^۲ بنابراین، سزد که جمعی را برای تحقیق به مدینه گسیل دارید تا از نزدیک با محمد و مرام وی آشنا شوند و نتیجه تحقیق خود را گزارش دهند. در پی پیشنهاد شرجیل بود که هیئتی انتخاب و به سرکردگی ابوحارثه و عبدالمسیح روانه مدینه شدند.

۱. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۳۲.

این هیئت که در روز ۲۳ ذی الحجه سال نهم هجرت وارد مدینه شدند، با جامه‌های فاخر و طلاکوب به حضور پیامبر خدا رسیدند. آن‌ها در لحظه ورود سلام کردند، اما آن حضرت جواب سلام ایشان را نداد و با آنان سخن نگفت. آن‌ها که از این رفتار پیامبر اسلام حیران مانده بودند، به نزد عثمان و عبدالرحمن بن عوف رفتند و گفتند: با اینکه نامه پیامبر شما را اجابت کردیم و برای گفت‌وگو به نزد وی آمدیم، اما او نه سلام ما را جواب داد و نه با ما سخن گفت. آنان هیئت اعزامی نجران را به نزد علی بن ابی طالب هدایت کردند و گفتند علت این نوع رفتار پیامبر را از او پرسید. آن‌ها نزد حضرت علی علیه السلام رفتند و در این باره با آن حضرت گفت‌وگو کردند. امام فرمود: در صورتی پیامبر خدا شما را به حضور می‌پذیرد که جامه‌هایی معمولی به جای جامه‌های فاخر و حریر خود به تن کنید. آن‌ها چنین کردند و به نزد پیامبر شرفیاب شدند و سلام کردند. حضرت ایشان را به حضور پذیرفت و سلام آنان را پاسخ داد.

آن حضرت در پاسخ این پرسش که چرا آنان را در ابتدا به حضور نپذیرفتید، فرمود: به حق آن خداوندی که مرا به راستی فرستاده است، در مرتبه اول که به نزد من آمدند دیدم که شیطان آنان را همراهی می‌کند، برای همین بود که آنان را به حضور نپذیرفتم و سخنی با آنان نگفتم.^۱

هیئت اعزامی پس از آنکه به حضور پیامبر بار یافتند، نخست درباره عیسی بن مریم علیها السلام که مهم‌ترین مسئله در نظرشان بود، با پیامبر اسلام بحث کردند^۲ و گفتند مگر غیر از این است که همه آدمیان، پدری دارند، پس چگونه است که

۱. قمی، عباس، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ص ۱۳۱.

۲. نک: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۹؛ سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۲، ص ۲۳۳.

حضرت عیسیٰ علیه السلام بدون آنکه پدری داشته باشد به دنیا آمده است؟ پاسخ پیامبر به پرسش آنان مضمون این آیه قرآن است که فرمود:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۱ مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش، او هم فوراً موجود شد.

همان طور که ملاحظه می شود در این آیه، آفرینش حضرت عیسی علیه السلام شبیه حضرت آدم علیه السلام شمرده شده است با این تفاوت که آدم علیه السلام نه پدر داشت و نه مادر، ولی عیسی علیه السلام فقط پدر نداشت.^۲

نجرانیان که در برابر پاسخ های پیامبر خدا ناتوان بودند، بدون آنکه دلیلی ارائه دهند مرام و آیین پیامبر خدا را انکار می کردند. آن حضرت در برابر انکار بی منطق نجرانیان متحیر مانده بود که ناگاه از سوی خداوند بزرگ فرمانی رسید تا آن حضرت نمایندگان اعزامی نجرانیان را به مباهله دعوت کند.^۳ این فرمان در این آیه قرآن انعکاس یافته است که فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛^۴ هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با توبه محاجه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود

۱. آل عمران (۳): ۵۹.

۲. نک: واحدی نیشابوری، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، ص ۹۰؛ حسکانی، عبیدالله بن عبد الله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳. نک: طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۰۵.

۴. آل عمران (۳): ۶۱.

دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

نجرانیان که خود را میان پذیرش دین مبین اسلام، پرداخت جزیه و مباحله مردّد می دیدند، پنداشتند که پیشنهاد پیامبر مبنی بر اجرای مباحله جدّی نیست و آن حضرت می خواهد آنان را بیازماید. از این رو، پیشنهاد مباحله را پذیرفتند.

فردای آن روز که مصادف با روز ۲۴ ذی الحجه بود، پیامبر خدا ﷺ برای انجام مباحله به همراه امام علی، دخترش فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در مکانی در بیابان های اطراف مدینه حاضر شد^۱ و دست به آسمان بلند کرد و فرمود: بارالها! اینان که به همراه آورده ام اهل بیت من اند.

مسیحیان که در جایگاه مقابل پیامبر خدا استقرار یافته بودند، از ترکیب همراهان پیامبر و نوع نشستن آنان سخت ترسیدند و برخی اظهار داشتند: به خدا قسم که نشستن محمد همچون نشستن دیگر پیامبران در مراسم مباحله است، اگر به آیین او ایمان نمی آوریم دست کم با پرداخت جزیه به حکومت او، جان خود را از نزول حتمی عذاب الهی حفظ کنیم.^۲ نتیجه ترس و دلهره نجرانیان این شد که برخی از آنان که متانت پیامبر و همراهان وی را دیدند، به آن حضرت ایمان آوردند^۳ و باقی آن ها به جای مباحله، صلح نامه ای را با پیامبر

۱. نک: ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۹.

۲. نک: طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۰۸؛ یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۲ - ۸۳.

۳. نک: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۰.

امضا کردند و تعهد دادند که در عوض حفظ امنیت‌شان به حکومت اسلامی، جزیه پرداخت کنند.^۱

پس از این جریان بود که پیامبر خدا خطاب به آنان فرمود: به خدا قسم اگر بر انجام دادنِ مباهله رضایت می‌دادید، این بیابان پراز آتش می‌شد و مردم هلاک می‌شدید.^۲

جوانب اعجازگونه مباهله

داستان مباهله در منابع تاریخی و حدیثی بسیاری به تفصیل آمده و آنچه گذشت، گزارشی کوتاه از این رخداد افتخارآمیز بود. سید بن طاووس پس از گزارش مفصّلی که از این رویداد بزرگ آورده، چندین نکتهٔ اعجازگونه که برجستگی مباهله را نشان می‌دهد، برشمرده است. برخی از آن نکات عبارتند از: ۱. خداوند متعال برای نخستین بار باب مباهله را که جداکنندهٔ حق از باطل است در آیین اسلام گشود و آن را در برابر منکران بی‌منطق، حجتی بزرگ و برهانی روشن قرارداد.

۲. در سایهٔ این رویداد بزرگ، حقانیت اسلام و سربلندی رسول خدا آشکار گردید و نجرانیان را بر آن داشت اقتدار اسلام را بپذیرند و با پرداخت جزیه، تسلیم خواست پیامبر اکرم ﷺ شوند.

۳. هرچند مباهله انجام نپذیرفت، ولی بهانه‌ای شد تا رسول خدا برای چندمین بار مقام رفیع اهل بیت را رونمایی کند.

۱. نک: یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۳.

۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۰۸؛ زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴. مباحله نشان داد که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام با وجود اینکه در میان اصحاب رسول خدا کم سن و سال ترین افراد محسوب می شدند، برای شرکت در مراسم مباحله، شایسته ترین بودند.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با به همراه آوردن حضرت فاطمه علیها السلام در مراسم مباحله به همگان فهماند که دخت نازنین آن حضرت برای شرکت در مراسم مباحله، شایسته ترین است.

۶. در روز مباحله، خداوند رحمان این حقیقت را آشکار ساخت که علی بن ابی طالب علیه السلام جان و نفس رسول خدا تلقی می شود و او هر چند در ظاهر و صورت با پیامبر متفاوت است، اما در باطن و سریرت با آن حضرت وحدت دارد.

۷. مباحله برای تصدیق نبوت از سوی مسیحیان از تحدی و هماوردطلبی رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قرآن برای دعوت مشرکان رساترو دلالت آن آشکارتر است؛ زیرا مشرکان در برابر تحدی قرآن گفتند: «لو نشاء لقلنا مثل هذا»، اما نصارا در برابر حقانیت اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تسلیم شدند و با انصراف دادن از مباحله، برتری اسلام را نسبت به آیین خود پذیرفتند.

۸. مباحله که به برتری اسلام و حقانیت پیامبر و اهل بیت گرامی اش انجامید سایه جنگ را از سر مسلمانان برداشت و جان مسلمانان را از رنج و سختی های جهاد مصون ساخت.^۱

مباحله در منابع تاریخی

مباحله رویدادی بزرگ و افتخار آفرین است که افزون بر قرآن و منابع حدیثی،

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

در منابع کهن تاریخی نیز انعکاس یافته است. اکنون در ادامه، برخی منابع شیعه و اهل تسنن را که این رخداد تاریخی را انعکاس داده‌اند، یادآور می‌شویم:

الف: مباهله در منابع شیعی

منابع شیعه که مباهله را انعکاس داده و از آن به تفصیل بحث کرده‌اند بسیارند که در این مجال، فقط به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. کتاب سلیم بن قیس

پس از قرآن کریم، نخستین کتابی که ماجرای مباهله را در خود ثبت کرده کتاب سلیم بن قیس هلالی است. این کتاب در قرن اول در همان سال‌های نخستین پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ تألیف و در فصول و موارد مختلفی متعرض مسئله مباهله شده است.^۱ این یادگار هزار و چهارصد ساله اینک موجود بوده و به فارسی، اردو و انگلیسی ترجمه و بارها تجدید چاپ شده است.

۲. السيرة النبوية

یکی از منابع تاریخ شیعی، کتاب معروف سیره ابن هشام است که جریان مباهله را به تفصیل نقل کرده است. او در بخشی از کتاب خود می‌گوید:

وقدم على رسول الله ﷺ وفد نصارى نجران ستون راکباً، فيهم أربعة عشر رجلاً من أشرفهم ... وأبو حارثة بن علقمة ... أسقفهم و حبرهم وإمامهم ... فلما وجهوا إلى رسول الله ﷺ من نجران، جلس أبو حارثة على بغلة له موجهة إلى رسول الله ﷺ وإلى جنبه أخ له يقال له كوز (كرز) بن علقمة ... فعثرت بغلة أبي حارثة، فقال كوز: تعس الأبعد! يريده رسول الله ﷺ فقال له أبو حارثة: بل أنت

۱. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۶، ۱۹۵، ۳۲۲ و ۳۳۹.

تعست! فقال: ولِمَ يا أخى؟ قال: والله إنه للنبي الذى كنا ننتظره، فقال له كوز: ما يمنعك منه وأنت تعلم هذا؟ قال: ما صنع بنا هؤلاء القوم، شرفونا ومؤلونا و أكرمونا، وقد أبوا إلا خلافه فلو فعلت نزعوا منا كل ما ترى، فأضمر عليها منه أخوه كوز بن علقمة، حتى أسلم بعد ذلك؛^۱ گروهی از نجریان که بالغ بر شصت نفر سواره بودند و در میان آنان چهارده نفر از بزرگان و اشراف بودند، ... و ابوحارثه اسقف، عالم و پیشوای آنان بود. آنگاه که از نجران به سوی رسول خدا ﷺ راهی شدند ابوحارثه بر قاطری سوار شد، این در حالی بود که برادرش کوز بن علقمه وی را همراهی می کرد. آنگاه که پای قاطر لغزید، کوز گفت: او (پیامبر) هلاک باد. ابوحارثه به وی گفت: خودت هلاک شوی، کوز پرسید چرا برادر؟! او گفت: سوگند به خدا او همان پیامبری است که ما انتظارش را می کشیم. کوز به او گفت: اگر تو این را می دانی چرا از پذیرش مرام او منع می کنی؟ او گفت: آنچه مردم نسبت به ما رفتار کردند، بزرگمان شمردند و سروری به ما دادند، آن را از ما منع می کنند مگر در صورت مخالفت با او. اگر آنی را که می دانم عمل کنم مردم آنچه را که می بینی از ما پس خواهند گرفت. کوز این مطلب را در درون خود مخفی نگه داشت تا آنکه سرانجام به اسلام گروید.

۳. تاریخ یعقوبی

از دیگر کتاب های تاریخی شیعی که رخداد مباحله را به خوبی انعکاس داده تاریخ یعقوبی است. احمد بن اسحاق بن جعفر معروف به یعقوبی در این اثر، واقعه مباحله را چنین توصیف کرده است:

۱. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السيرة النبوية، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، ج ۲، ص ۴۱۲ - ۴۱۳.

اهل نجران نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند. سرورشان ابوحارثه بود، پس بر پیامبر خدا ﷺ وارد شدند و چون درآمدند، دیبا و صلیب‌ها را آشکار ساختند و با وضعی داخل شدند که هیچ‌کس با آن وضع به حضور پیامبر نرسیده بود. پس رسول خدا ﷺ گفت: آنان را واگذارید. آنگاه رسول خدا را دیدار کردند و روز را با او بحث کردند. پس ابوحارثه گفت: ای محمد! درباره مسیح چه می‌گویید؟ فرمود: او بنده خدا و پیامبر اوست. سپس بعد از اندکی گفت و گو آیه ۶۱ سوره آل عمران که به مباهله دستور می‌داد، نازل شد. آنان به مباهله راضی شدند و چون بامداد فردا رسید، دیدند که رسول خدا ﷺ در حالی که دست حسن و حسین ﷺ را گرفته بود به همراه دختر و دامادش علی بن ابی طالب ﷺ به جایگاه مباهله رسیدند. وقتی ابوحارثه دید که رسول خدا چگونه بر دو پای خود ایستاد و سپس رکوع کرد، گفت: مردی جسور و قوی دل برای مباهله می‌بینم و بیم آن دارم که در ادعای خود راست گو باشد که در این صورت سال نمی‌گذرد مگر آنکه حتی یک نفر ترسا در دنیا نماند.^۱

۴. کشف الغمة فی معرفة الائمة

اربلی در کتاب خود به نام کشف الغمة، جریان مباهله را به تفصیل ذکر کرده است و می‌گوید:

... فردای آن روز در حالی که پیامبر اکرم ﷺ دست امام حسن و امام حسین ﷺ را در دست داشت و امام علی ﷺ در کنارش و دخترش فاطمه در پشت سر آن‌ها حرکت می‌کرد، به جایگاه مباهله رسیدند. اسقف نجران که این

۱. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۴۵۰-۴۵۱.

صحنه را دید، به همراهان خود گفت:

يا معشرالنصارى إني لأرى وجوها لو شاء الله أن يزيل جبلا من مكانه لأزاله بها فلا تباهلوا فتهلكوا، ولا يبق على وجه الأرض نصراني إلى يوم القيامة؛^۱ ای گروه نصاری! صورت‌هایی را می‌بینم که خدا به سبب آن‌ها کوهی را از جا می‌کند، پس مباحله نکنید؛ چراکه در این صورت هیچ نصرانی مسلکی تا روز قیامت بر روی زمین نخواهد ماند.

آن‌ها که از مباحله منصرف شده بودند، نزد پیامبر آمده و اظهار کردند: نه بر مباحله جرئت داریم و نه بر جنگ قدرت و می‌خواهیم با شما صلح کنیم و به دولت شما جزیه پرداخت کنیم به این صورت که در هر سالی دو هزار حله یمنی هزار آن در ماه صفرو هزار دیگر آن در ماه رجب تحویل دهیم و نیز سیصد لباس جنگی که از آهن است بر آن بیفزاییم.

۵. الذریعه

آقابزرگ تهرانی در کتاب الذریعه از سه اثر با عنوان کتاب المباحله نام برده است. یکی از این آثار تألیف ابوالفضل محمد بن عبدالله شیبانی است. به نظر می‌رسد که این اثر در هنگام تألیف کتاب الاقبال نزد سید بن طاووس بوده است؛ چراکه او در کتاب خود از این اثر حدود ۲۵ صفحه، جریان مباحله را نقل کرده است.^۲

اثر دیگری که آقابزرگ از آن نام برده و آن را معرفی کرده است، اثری از ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی‌العزاق می‌باشد.

۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الاثمه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۹، ص ۴۷.

به نظر می‌رسد، این دو اثر در گذر زمان به دست فراموشی سپرده شده و مفقود گردیده‌اند و اینک نسخه‌ای از آن دو، در منابع و فهرس داخلی و خارجی گزارش نشده است.

اثر سومی که او در کتاب الذریعه نام می‌برد از علامه عبدالله بن محمد سبیتی است که اینک موجود است و در قفسه‌های کتابخانه‌ها یافت می‌شود.

ب: مباهله در منابع اهل سنت

منابع تاریخی اهل سنت که مسئله مباهله را انعکاس داده‌اند، بسیار پرشمارند؛ از این رو فقط به ذکر برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

۱. الطبقات الکبری

واقدی مؤرخ بزرگ اهل سنت از کسانی است که واقعه مباهله را در کتاب خود به نام الطبقات الکبری آورده است. او در این باره چنین می‌گوید:

آنگاه که رسول خدا ﷺ به همراه فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام در جایگاه مباهله قرار گرفت، اسقف نجران و عاقب در خلوت ریزنی کردند و یکی به دیگری گفت با او مباهله نکنیم که اگر پیامبر باشد چیزی برای ما باقی نمی‌ماند. سپس به حضور پیامبر آمدند و گفتند: ما اسلام نمی‌آوریم، ولی بر لعنت کردن یکدیگر نیز جرئت نداریم، آیا پیشنهاد سومی وجود دارد؟ پیامبر فرمود: راه سوم این است که به حکومت اسلامی جزیه دهید. آن‌ها پیشنهاد رسول خدا را پذیرفتند و برگشتند.^۱

۱. واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۵، ص ۶۲.

۲. انساب الاشراف

بلاذری از دانشمندان بزرگ اهل سنت است که واقعه مباهله را به تفصیل در کتاب خود به نام انساب الاشراف نقل کرده است. او ضمن اذعان این مطلب که رویداد مباهله، فضیلتی بزرگ برای خاندان عصمت به شمار می‌آید، آنگاه که در دفاع از زید بن علی چیزی می‌نویسد، می‌گوید:

هل یعقل أن يخفى على زيد مباهلة النبي نصارى نجران بعلی و فاطمة و ابنيهما صلوات الله عليهم دون صدیق القوم و فاروقهم و بناتهما و أبنائهما، وان الله عد علياً في تلك القصة نفس رسول الله و لم يعد الشيخين تراب رجل رسول الله؛^۱ آیا معقول است که جریان مباهله پیامبر با مسیحیان نجران برزید پوشیده مانده باشد آنجا که آن حضرت، علی، فاطمه و دو فرزند ایشان را همراهش برد نه خلیفه اول و دوم و نه دختر و پسران آنان را، البته که خداوند در این قصه، علی را نفس رسول الله به حساب آورد و شیخین را خاک پای رسولش هم قرار نداده است.

۳. فتوح البلدان

یکی دیگر از آثار بلاذری فتوح البلدان است. او در این اثر، واقعه مباهله را به تفصیل انعکاس داده، می‌گوید:

فقرأها رسول الله ﷺ عليهما ثم دعاهما إلى المباهلة وأخذ بييد فاطمة و الحسن و الحسين. فقال أحدهما لصاحبه: اصعد الجبل و لا تباهله، فإنك إن باهلتها بؤت باللعنة. قال: فما ترى؟ قال: أرى أن نعطيهِ الخراج و لا نباهله؛^۲ رسول

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۴۱.

۲. همو، فتوح البلدان، تحقیق دکتر صلاح الدین المنجد، ج ۱، ص ۷۷.

خدا ﷺ آیه مباهله را برابر حارثه و عبدالمسیح که راهب و سرکردهٔ نجرانیان بودند، قرائت کرد و سپس آن‌ها را به مباهله فراخواند. بعد از آن بود که دست فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) را گرفت و به جایگاه آورد. آن راهبان که این صحنه را دیدند، یکی به دیگری گفت: از کوه بالا روید و به مباهله تن ندهید؛ چراکه اگر به مباهله تن دهید با لعنت هلاک خواهید شد. از او پرسیدند نظر شما چیست؟ گفت: نظرم این است که به وی خراج دهیم و به مباهله تن ندهیم.

۴. تاریخ المدینه

ابن نمیری از کسانی است که رخداد مباهله را در کتاب معروف خود به نام تاریخ مدینه انعکاس داده، در این باره می‌گوید:

جاء راهبا نجران إلى النبی ﷺ يعرض عليهما الإسلام، فقالا: إنا قد أسلمنا قبلك. فقال: كذبتما، إنه يمنعكما من الإسلام ثلاث: عبادتكما الصليب، و أكلكما الخنزير، وقولكما لله ولد. فقال أحدهما: مَنْ أبو عيسى؟ فسكت النبی ﷺ وكان لا يعجل حتى يكون ربّه هو يأمره، فأنزل الله عليه: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾^۱... فدعاهما النبی ﷺ إلى المباهلة وأخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين رضي الله عنهم، فقال أحدهما للآخر: قد أنصفك الرجل، فقالا: لا نباهلك، وأقرا بالجزية وكرها الإسلام؛^۲ دو نفر از راهبان قبیلهٔ نجران به محضر پیامبر اسلام ﷺ آمدند و حضرت، اسلام را بر آن‌ها عرضه کرد. آن‌ها گفتند: ما پیش‌تر از این اسلام آوردیم. پیامبر فرمود: دروغ می‌گویید؛ چراکه سه عامل وجود دارد که مانع اسلام شما می‌شود، عبادت صلیب، خوردن

۱. آل عمران (۳): ۵۹.

۲. ابن شبه نمیری، عمر بن شبه، تاریخ المدینه المنوّرة (اخبار المدینه النبویه)، ج ۲، ص ۵۸۳.

خنزیر و اعتقاد شما به اینکه خدا فرزند دارد. یکی از آن دو گفت: پس پدر عیسی کیست؟ پیامبر ساکت ماند و در پاسخ دادن عجله نداشت تا اینکه پروردگارش امر فرمود و این آیه را بر آن حضرت نازل کرد که فرمود: «البته که مثل عیسی همانند حضرت آدم است که خدا او را از خاک آفرید»، سپس پیامبران‌ها را به مباهله دعوت کرد و دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را گرفت و به مباهله آورد. یکی از آن دو به دیگری گفت: درباره این مرد انصاف دهید. آن دو گفتند: ما با شما مباهله نمی‌کنیم و به جزیه اقرار کردند و از پذیرش اسلام سربتافتند.

۵. الکامل فی التاریخ

ابن اثیر از کسانی است که به تفصیل جریان مباهله را در کتاب الکامل فی التاریخ آورده است. او پس از گزارش کامل این رخداد پرافتخار تاریخی، به برخی شرایطی که پیامبر اسلام در قرارداد صلح با نجرانیان امضا کرد، اشاره می‌کند و می‌گوید: آنان متعهد شدند که دو هزار حله هر حله به قیمت چهل درهم به حکومت اسلامی بپردازند و نیز متعهد شدند:

«وَعَلَى أَنْ يُضَيِّقُوا رُسُلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعَلَ لَهُمُ ذِمَّةَ اللَّهِ تَعَالَى وَعَهْدَهُ أَنْ لَا يَفْتَنُوا عَنْ دِينِهِمْ وَلَا يَعْتَرُوا، وَشَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا وَلَا يَتَعَامَلُوا بِهِ»^۱

فرستادگان رسول خدا را مهمانی و پذیرایی کنند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای آنان پیمان و عهد خدا را قرار داد که در دینشان مورد فتنه قرار نگیرند و مالیاتی از آنان گرفته نشود و نیز بر آنان شرط کرد که ربا نخورند و معاملات ربوی انجام ندهند.

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۳.

۶. دیگر موارد

منابع تاریخی اهل سنت که دربارهٔ واقعهٔ مباهله مطالبی را گزارش کرده‌اند، بیش از آن است که بخواهیم از همهٔ آن‌ها مطلبی نقل کنیم، از این‌رو، افزون بر منابع یادشده، از موارد زیر نیز نام می‌بریم:

- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۲۸۴)، *الآغانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م، ج ۱۲، ص ۴.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۶۳۰م)، *اسد الغابه*، دمشق، دارالکتب، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۹۹.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۴۲، ص ۱۱۲.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *معرفه علوم الحديث*، لجنة إحياء التراث العربی فی دار الآفاق الجديدة، چاپ چهارم، ۱۹۸۰م، بیروت، ص ۵۰.

نکته پایانی

با توجه به اینکه یک طرف مباهله گروهی از مسیحیان بودند و توقع می‌رود که مسیحیان نیز در این باره گفته‌ها و نوشته‌هایی داشته باشند، ولی تا آنجا که در میان منابع فارسی تحقیقی به عمل آمد منبعی جز کتاب *مباهله در مدینه* از لویی ماسینیون دانشمند فرانسوی، اثر دیگری یافت نشد. او مانند منابع اسلامی، رخداد تاریخی مباهله را گزارش کرده و در یک جا در اشاره به پیشینهٔ مباهله می‌گوید:

مباهله بر پایهٔ این باور استوار است که افراد در موارد نومیدي از اثبات حقیقت، به عالم غیب روی می‌آورند و درخواست کشف حقیقت از جانب

خداوند می‌کنند؛ برای مثال می‌توان از سوگند تطهیری (= پاکدامنی) در بین بابلیان یاد کرد که در موارد اتهام زنان به انجام دادنِ عمل خلاف عفت برگزار می‌شد، و یا آتش هوله^۱ که فرد متهم از آن گذر می‌کرد و در صورت بی‌گناهی گزندگی به او وارد نمی‌شد.^۲

او در ادامه، بعد از آنکه از سه نفر که کاروان اعزامی از نجران را رهبری می‌کردند به نام‌های عبدالسیح بن دارس کندی معروف به «عاقب»، ایهم بن نعمان معروف به «سید» و نفر سوم ابوحارثه بن علقمه که خود اسقف نجران بود، نام می‌برد، به توصیف حالت‌های معنوی پیامبر از نگاه نجرانیان پرداخته است و می‌گوید:

آنگاه که عاقب و سید با بنی‌اعمام خود که گروهی پنج نفری را تشکیل می‌دادند، بر فراز سر محمد و آل محمد ﷺ پرتوهای درخشان و خیره‌کننده‌ای را در تالو دیدند و درختان خم و راست می‌شدند و پرندگان با بال‌های گشوده بر زمین می‌افتادند و کرنش می‌کردند، آن هنگام محمد دست‌هایش را به سوی آسمان بالا برد، ولی پیش از آنکه او نفرینی بکند، مسیحیان ملتسمانه تقاضای مصالحه کردند.^۳

۱. «آتش هوله این بود که بدویان آن را در چاهی با افکندن نمک و کبریت می‌افروختند و هرگاه شعله‌ور می‌شد کاهنی به متهم می‌گفت: همین آتش تو را سزا دهد اگر دروغ بگویی».

۲. ماسینیون، لویی، مباحله در مدینه، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، ص ۶۵-۶۷.

۳. همان، ص ۸۵.

منابع

۱. قرآن كريم.
۲. آقابزرگ تهرانى، محمد محسن، الذريعة الى تصانيف الشيعة، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ق.
۳. ابن اثير، على بن محمد، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار الصادر، ۱۳۸۶ق.
۴. _____، اسد الغابه، بيروت، دار الكتب العربى، بى تا.
۵. ابن شبة نميرى، عمر بن شبة، تاريخ المدينة المنورة (اخبار المدينة النبوية)، تحقيق محمد شلتوت، قم، دار الفكر، ۱۴۱۰ق.
۶. ابن طاووس، على بن موسى، اقبال الأعمال، تحقيق جواد قيومى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ۱۴۱۵ق.
۷. ابن عساکر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۷ق.
۸. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، بيروت، دار الكتب، ۱۴۱۸ق.
۹. ابن هشام، عبد الملك بن هشام، السيرة النبوية، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، قاهره، مكتبة محمد على صبيح، ۱۳۸۳ق.
۱۰. احمدى ميانجى، على، مكاتيب الرسول، تهران، دار الحديث، ۱۴۱۹ق.
۱۱. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الاثمه، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۲. بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، چاپ اول ۱۳۹۷ق.
۱۳. _____، فتوح البلدان، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۶م.
۱۴. حسانى، عبيد الله بن عبدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ق.
۱۵. زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف، قم، نشر البلاغه، ۱۴۱۵ق.
۱۶. سبحانى، جعفر، فروغ ابدیت، قم، دانش اسلامى، ۱۳۶۴ش.
۱۷. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، الدرالمشور فى التفسير بالمأثور، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ق.
۱۸. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان، تهران، انتشارات اعلمى، ۱۴۱۵ق.
۱۹. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
۲۰. قمى، عباس، منتهى الآمال فى تواريخ النبى والآل، قم، دليل ما، ۱۳۲۵ق.

۲۱. ماسینیون، لویی، *مباهله در مدینه*، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران، انتشارات رسالت قلم، ۱۳۷۸ ش.
۲۲. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، قاهره، دار الحديث، بی تا.
۲۳. واقدی، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ ش.
۲۴. هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس*، تحقیق محمدباقر زنجانی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰ ش.
۲۵. یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۵ ق.

پیام‌ها و پیامدهای مباحله برای اسلام و مسلمانان

◇ محمدعلی چنارانی

مقدمه

نوشته حاضر، پیرامون یکی از ماجراهای فراموش ناشدنی تاریخ اسلام است که در آن، عظمت و جایگاه خاندان رسالت برای همگان روشن شد. آن رخداد مهم در مدت ۲۳ سال رسالت پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ در سال نهم هجری با مسیحیان محلی به نام نجران که نام منطقه‌ای در ناحیه جزیره العرب می‌باشد^۱ اتفاق افتاده است. این ماجرا در تاریخ، مشهور به «مباحله» است که به معنای نفرین متقابل در برابر خداوند است.^۲ تاریخ مباحله در روز سه‌شنبه، ۲۴ ذی حجه سال نهم هجری، برابر با سال ۶۳۱ میلادی، بوده است که در آن روزها پیامبر ﷺ ۶۱ سال، علی علیه السلام ۳۱ سال، حضرت زهرا علیه السلام ۱۶ سال، امام حسن علیه السلام ۷ سال و امام حسین علیه السلام ۶ سال داشتند.^۳

این نوشتار در دو قسمت کلی سامان یافته است که ابتدا به بیان موضوع قسمت نخست که «پیام‌های مباحله» می‌باشد، می‌پردازیم.

۱. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۳۸.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ماده بهل.

۳. انصاری، محمدرضا، گزارش لحظه به لحظه از ماجرای مباحله، ص ۵۶.

قسمت یکم

پیام‌ها

بررسی این ماجرا نشان می‌دهد که اهمیت آن همسنگ دیگر حوادثی؛ مانند واقعه غدیر خم است که نه تنها از نظر اعتقادی و سیاسی در همان دوران، بلکه در تاریخ سیاسی آینده اسلام، به ویژه در تکوین اعتقادات شیعی نیز نقش اساسی داشته است و این ماجرا پیام‌هایی دارد که در این نوشتار برخی از آن‌ها را هرچند کوتاه و مختصر یادآور می‌شویم.

۱- بشارت پیامبران پیشین درباره آمدن پیامبر آخر الزمان: از کلیت ماجرای مباهله که با نامه‌نگاری پیامبر به نصارای نجران آغاز می‌شود، چنین استفاده می‌گردد که نصارای نجران از ذهنیت مناسبی نسبت به ظهور پیامبر اسلام ﷺ برخوردار بودند؛ زیرا که وقتی نامه حضرت به آنان رسید، بنا بر گزارش‌های تاریخی پنج روز با یکدیگر مشورت کردند و گروهی از آنان بر اساس کتاب‌های پیامبران قبلی؛ مانند تورات و انجیل از حقانیت پیامبر اسلام دفاع کردند که نشان‌دهنده این است که پیامبران پیشین، از ظهور پیامبر اسلام خبر داده بودند.^۱

۲- علی برترین شخصیت بعد از پیامبر: در آیه مباهله امام علی علیه السلام جان و نفس رسول خدا ﷺ معرفی شده است. واژه «أَنْفُسَنَا»^۲ در آیه این حقیقت والا و برجسته را آشکار می‌کند که یکی بودن نفس امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به پیامبر ﷺ از سوی خداوند تبیین شده است. اتحاد شخصی میان دو انسان به معنای

۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۸؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲. آل عمران (۳) ۶۱.

حقیقی آن، معنا و مفهوم درستی ندارد و از نظر عقلی محال و ممتنع است که دو نفر یک نفر شوند. از این رو، مراد از این اتحاد، اتحاد مجازی است که بیانگر مماثلت و مشابَهت ویژه میان دو شخصیت است.

به سخن دیگر، هرگاه دو فرد از نظر افکار و عقاید، گرایش‌ها و تمایلات، فضایل و مناقب، اخلاق و رفتار، روش و منش و کنش و واکنش کاملاً همانند یکدیگر باشند، در این صورت می‌توان از نوعی وحدت و اتحاد میان آن دو سخن گفت. به هر حال در آیه شریفه خداوند علی علیه السلام را نفس و جان پیامبر معرفی کرده و از آنجا که پیامبر به حکم عقل و بعد صراحت آیات قرآن و روایات از همه انسان‌ها افضل و برتر است، پس امام علی علیه السلام نیز که مساوی با نفس و جان پیامبر است، برترین مردم خواهد بود.

این حقیقت؛ یعنی همانندی و یگانگی جان علی علیه السلام با نفس پیامبر در احادیث متواتری؛ مانند روایت منزلت نیز تجلی یافته است؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حدیث می‌فرمایند: «أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى»^۱؛ آیا خرسند نمی‌شوی که نسبت به من، همانند هارون به موسی باشی؟ همان‌گونه که هارون برادر، وزیر، یاری کننده، خلیفه و جانشین موسی بود و بیشترین شباهت را به موسی علیه السلام داشت تونیز برادر من، وزیر، یاری کننده، خلیفه و جانشین و همانند من هستی. امام علی علیه السلام نیز در خطبه قاصعه می‌فرماید: پیامبر به من فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ»^۲؛ ای علی آنچه را من می‌شنوم تونیز می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم تونیز می‌بینی، جز اینکه من پیامبرم و تو وصی و جانشین پیامبری.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۹.

۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۸.

همه این نمونه‌ها و به ویژه آیه مباحله این حقیقت را بیان می‌کند که علی علیه السلام بعد از پیامبر برترین شخصیت عالم هستی است.

۳- فدا کردن عزیزترین‌ها در راه هدف: یکی از ویژگی‌های رهبران الهی و آسمانی آن است که هرگاه لازم باشد، خود و عزیزترین افراد خویشان را در راه رسیدن به هدف والای خود فدا می‌کنند، از این روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اثبات هدف والای توحیدی و نفی شرک که در اندیشه نصارای نجران وجود داشت، در ماجرای مباحله خود و خاندانش را در معرض خطر قرار داد. از آنجا که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به حقانیت خود، اطمینان کامل داشت، عزیزترین افرادش را در آن مشارکت داد. پیام این ماجرا آن است که برای اثبات حق و هدایت مردم باید حتی عزیزترین کسان خویش را فدا نمود. علاوه بر این، خطری که در این ماجرا بود، نفرین و طلب لعنت و عذاب الهی بر دروغگویان بود که البته پیامبر یقین داشتند چنین خطری در مورد ایشان و عزیزانشان وجود نداشت؛ از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله بعدها به این موضوع تصریح کرد که اگر اهل نجران با من مباحله می‌کردند، آنان نابود می‌شدند...^۱.

۴- آداب دعا: در فرهنگ اسلام برای انجام دادن هر کاری آدابی بیان شده و برای دعا نیز آدابی نقل شده است. یکی از آن‌ها دعا کردن به طور دسته جمعی است؛ زیرا دعای گروهی زودتر مستجاب می‌گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با آوردن خاندان خویش این حقیقت را به دیگران یادآور شده است که دعاها بهتر است دسته جمعی باشند. در آیه مباحله، کلمه «أبناءنا، نساءنا، أنفسنا» گواه این مطلب است که آن حضرت، خود و خاندانش را به همراه آورد و در مدارک

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۱، ص ۱۵۸.

تاریخی به آن تصریح شده است.^۱

یکی دیگر از آداب مهم دعا که در واقع روح و حقیقت آن را تشکیل می‌دهد اخلاص است؛ یعنی تضرع خالصانه به درگاه خدا و حاجت را فقط از او خواستن. از این رو، در موضوع دعا گرچه دعا شایسته است به صورت دسته جمعی انجام شود و لکن کمیت و عدد خیلی مهم نیست، آنچه اهمیت فوق‌العاده دارد اخلاص است. در جریان مباحله از طرف پیامبر ﷺ فقط پنج نفر حضور داشتند، ولی ابو حارثه بزرگ نجرانیان هنگامی که دید رسول خدا ﷺ با همراهانش برای مباحله می‌آیند، گفت: «من صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جای برگند، هر آینه کنده خواهد شد. پس مباحله مکنید که هلاک می‌شوید و یک نصرانی بر روی زمین باقی نخواهد ماند!»^۲.

۵- استمداد از دعا: از آیه مباحله استفاده می‌شود که انسان برای موفقیت و نیل به هدف مقدس در کنار استفاده از وسایل و ابزارهای عادی و مادی از وسایل معنوی؛ مانند دعا، توسل و استعانت از خداوند نیز بایستی استفاده کند آن گونه که در واقعه مباحله به امر الهی، پیامبر ﷺ نصاری نجران را دعوت به مباحله فرمودند ﴿نَبِّهْل﴾^۳ و ابتهال دعای همراه با تضرع است.

۶- فقط این پنج وجود مقدس اهل بیت‌اند: در قرآن کریم و روایات برای اهل بیت پیامبر شئون و مقاماتی بیان شده است؛ از جمله، شأن طهارت و عصمت

۱. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۴۵۰؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۱، ص ۴۵۱.

۳. آل عمران (۳) ۶۱.

(آیه تطهیر)^۱ و سفینه نجات امت بودن (حدیث سفینه نوح)^۲.

از جمله ادله‌ای که انحصار اهل بیت را در آن مقطع زمانی به این پنج وجود مقدس اثبات می‌کند، ماجرای مباهله است؛ زیرا نقل شده که پیامبر پس از حاضر نمودن عزیزان خود در جریان مباهله به پیشگاه خدا عرضه داشت: «اللهم هؤلاء اهل بیتی»^۳ بنابراین اهل بیت فقط همین شرکت کنندگان در مباهله بوده‌اند.

۷- نفی تفکر جاهلیت در مورد دختران: از نظر اسلام، دختر و پسر هر دو نعمت و حسنه‌ای هستند که از سوی خداوند متعال به پدر و مادر داده می‌شود و از نظر ارزش انسانی و زمینه رشد و تکامل بین آن‌ها تفاوتی نیست.

اما در جامعه جاهلیت پیش از اسلام، دختران را تحقیر می‌کردند و فرزندان دختر را به پدر نسبت نمی‌دادند و فقط فرزندی که از طرف پسر وجود داشت، به پدر منتسب می‌دانستند، اسلام این تفکر غلط را ابطال کرد و رسول خدا ﷺ در جریان مباهله با آوردن حضرت زهرا (ع) و دو فرزند آن حضرت، به آنان فهماند که نسل از طرف دختر نیز می‌تواند ادامه داشته باشد. بنابراین، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) که از دختر پیامبر ﷺ زاده شده بودند، فرزندان رسول خدا ﷺ می‌باشند.^۴

به چند روایت در این زمینه نیز اشاره می‌شود:

الف) حضرت امام موسی بن جعفر (ع) فرمود: روزی به مجلس هارون الرشید

۱. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» احزاب (۳۳) ۳۳.

۲. «قال رسول الله ﷺ مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا...» ابن بابويه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۳۰.

۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۶۶.

۴. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج ۲، ص ۷۸.

رفتم. هارون از من سؤال‌هایی پرسید. یکی از آن‌ها این بود که چطور خودتان را فرزند پیامبر ﷺ و از نسل او می‌دانید در صورتی که پیامبر فرزند پسر نداشت و نسل انسان با فرزند پسر می‌ماند نه دختر؟ پاسخش دادم: خداوند در قرآن کریم می‌گوید: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را هدایت کردیم و نوح را از پیش هدایت کرده بودیم و از فرزندان ابراهیم داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را (هدایت کردیم). ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم و نیز زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همه از صالحان هستند»^۱.

به او گفتم: ای هارون پدر عیسی کیست؟ گفت: عیسی پدر ندارد. گفتم: پس چطور از نسل حضرت ابراهیم به حساب آمده است؟ پس بدان خداوند عیسی را از طریق مادر به نسل حضرت ابراهیم ملحق ساخته است. ما هم از طریق مادرمان از نسل و ذریه پیامبر اسلام ﷺ محسوب می‌شویم^۲.

ب) نقل شده است که روزی حجاج کسی را در پی یحیی بن معمر فرستاد. یحیی نزد حجاج حاضر شد. حجاج گفت: شنیده‌ام تو گمان می‌کنی که حسن و حسین علیهما السلام پسران پیامبر هستند و این را از قرآن می‌گویی. در صورتی که من قرآن را از اول تا آخر خوانده‌ام، ولی این مطلب را در آن ندیده‌ام. یحیی گفت: شما سوره انعام را نمی‌خوانی؟ در سوره انعام آمده است: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را هدایت کردیم و نوح را از پیش هدایت کرده بودیم و از فرزندان او داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را (هدایت کردیم). ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم و نیز زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همگی از صالحان هستند»، مگر عیسی در این آیه از نسل و ذریه ابراهیم علیهما السلام

۱. انعام (۶) ۸۴-۸۵.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیهما السلام، ج ۱، ص ۸۰.

شمرده نشده است؟ حجاج گفت: درست می‌گویی. این آیه را خوانده‌ام.^۱

ج) در روایت دیگری نیز آمده است، ابوجارود می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای اباجارود! این‌ها درباره حسن و حسین علیه السلام به شما چه می‌گویند؟ گفتم: به ما می‌گویند: حسن و حسین علیه السلام فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند. امام فرمود: شما چگونه برای آنان دلیل می‌آورید؟ گفتم: ما با آیه ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى﴾^۲ استدلال می‌کنیم. امام فرمود: آنان در جواب شما چه می‌گویند؟ گفتم: آنان می‌گویند: پسر دختر، فرزند نامیده می‌شود، ولی این فرزند صلبی نیست. امام فرمود: شما به آنان چه می‌گویید؟ گفتم: ما آیه ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾^۳ را برای آنان می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن و حسین علیه السلام، پسر اطلاق کرده است. امام فرمود: آنان چه می‌گویند؟ گفتم: آنان می‌گویند: در زبان عربی و در میان مردم عرب، به پسران دیگران، «پسر» اطلاق می‌کنند. (پسر، پسر توست، ولی شخص دیگری به این پسر تو می‌گوید: «پسر فلان چیز را بیاور»). امام فرمود: ای اباجارود از کتاب خدا برایت آیه‌ای می‌گویم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ ... وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾^۴. تواز آنان پرس آیا پیامبر می‌تواند همسران حسن و حسین علیه السلام را بگیرد؟ اگر گفتند: می‌تواند، دروغ می‌گویند و اگر بگویند نمی‌تواند همسران حسن و حسین علیه السلام را بگیرد، در این صورت ثابت می‌شود که حسن و حسین علیه السلام فرزندان صلبی پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.^۵

۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۶۱.

۲. انعام (۶) ۸۴-۸۵.

۳. عمران (۳) ۶۱.

۴. نساء (۴) ۲۳.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۷، ح ۵۰۱.

۸- جانب‌داری اسلام از منطق و استدلال: از آنجا که اسلام دین عقل و اندیشه شمرده شده، استدلال در آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. ماجرای مباهله نیز یکی از پیام‌های آن است که در برخورد با مخالفان در گام نخست باید از طریق گفت‌وگو، مناظره و استفاده از دلیل و برهان، آن‌ها را به سوی حق فراخواند و در مرحله بعد، اگر معتقد به خداوند هستند، آن‌ها را به داوری خداوند و مباهله دعوت کرد و اگر مباهله را نیز نپذیرفتند، ولی شرایط اسلام را پذیرفتند، پیمان‌نامه سیاسی امضا کرد. همان‌گونه که در این ماجرا رسول خدا ﷺ همین راه را پیمود^۱ و به سخنان مخالفین خود گوش دادند و این یک نوع احترام و تکریم نسبت به مخالفین به حساب می‌آید.

۹- تأکید بر صلح‌آمیز بودن اسلام: از پیام‌های مباهله، آن است که اسلام همواره بر صلح و آشتی سفارش کرده است.^۲ اگرچه متأسفانه در دنیای کنونی، با کمال بی‌انصافی، شاهد آن هستیم که چهره ملکوتی اسلام واقعی را به دروغ، با گروه‌هایی همانند القاعده و داعش به جهانیان معرفی می‌کنند که در نتیجه، اسلام به خشونت و افراطی‌گری متهم می‌شود.

۱۰- تبلور منزلت اهل بیت ﷺ در واقعه مباهله: همان‌طور که قبلاً بیان شد، در ماجرای مباهله، پیامبر عزیزان خود را که به مباهله آوردند، اهل بیت خویش معرفی کردند و آیه شریفه و جریان مباهله، بیان‌کننده امتیاز والایی برای اهل بیت و گویای برتری آنان نسبت به دیگر مسلمانان است و احتجاج امامان معصوم ﷺ در موارد متعدد به آیه مباهله برای نشان دادن جایگاه الهی خود،

۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۳۷.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۳.

شاهد این مدعا می باشد.^۱

۱۱- تنظیم و تدوین پیمان صلح: از ماجرای مباحله استفاده می شود که هرگاه با طرف مخالف قرارداد صلحی منعقد شد، لازم است به صورت روشن و شفاف توافقات تنظیم و مکتوب گردد تا احیاناً مورد انکار طرف مقابل قرار نگیرد. پیامبر اکرم ﷺ پس از مصالحه با نجرانیان این اقدام شایسته را انجام دادند.^۲

بر اساس قراردادی که به امضای طرفین رسید، معین شد مسیحیان نجران در مقابل امنیتی که به برکت حکومت اسلامی تأمین می شود، سالانه ۲ هزار حُله به عنوان جزیه به حکومت اسلامی بپردازند؛ البته به این شکل که هزار حُله را در ابتدای سال و هزار حُله را در نیمه آن پرداخت کنند. قیمت هر حُله نیز چهل درهم بود. بنا به گفته بعضی از مورخان، علاوه بر ۲ هزار حُله، پرداخت ۳۰ زره و نیزه و ۳۰ اسب و ۳۰ شتر نیز شرط شد.^۳ در مقابل مقرر گردید، مسیحیان از امنیت حکومت اسلامی برخوردار بوده و دین خود را داشته باشند و حتی مقامات کلیسا در منصب های خود باقی بمانند.^۴

۱۲- اثربخشی برخورد منصفانه: بدون تردید رعایت عدل و انصاف و برخورد همراه با رفق و مدارا همواره اثربخش می باشد و پیامبر گرامی اسلام در سیره خود به این اصل اساسی پایبند بوده اند؛ از جمله در ماجرای مباحله این برخورد

۱. بنگرید به: طبرسی، فضل بن حسن، الاحتجاج، در جاهای گوناگون؛ مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، ص ۳۸؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۹.

۲. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۸۷؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۹۳ و ج ۳، ص ۱۶۹؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۹۳.

۴. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ شمس شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد، ج ۶، ص ۴۲۰.

منصفانه ضمن اینکه نجرانیان را به مصالحه و پرداخت جزیه سوق داد، پس از مدت کوتاهی نمایندگان نجران به نام‌های عاقب و سید، نزد رسول خدا ﷺ بازگشتند، مسلمان شدند و در مدینه ماندگار. پس از آنان قیس فارسی، ابوعلقمه، و راهب بزرگی به نام زبیدی نیز به مدینه آمدند و اسلام آوردند، و رسول خدا ﷺ آنان را در خانه ابویوب انصاری جای داد.^۱

۱۳- حضور زنان در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی: زن در جامعه عرب و به ویژه در زمان جاهلیت هیچ جایگاهی نداشت، به ویژه در مسائل اجتماعی نمی‌توانست حضور داشته باشد، با ظهور اسلام آنان توانستند در مسائل سیاسی و اجتماعی حضوری فعال داشته باشند. پیامبر اکرم ﷺ در روز مباحله، با آوردن دخترگرمی‌شان، به جامعه آن روز عرب نشان داد که زنان هم می‌توانند در مسائل سیاسی و اجتماعی حضور داشته باشند.^۲

قسمت دوم

پیامدها

ماجرای مباحله، افزون بر پیام‌ها که به طور مختصر برخی را یادآور شدیم، پیامدهایی نیز داشت که به سبب فشرده بودن این نوشتار، برخی را یاد می‌آوریم:

۱- جانشینی علی علیه السلام: اگرچه درباره خلافت بلافضل علی علیه السلام دلایل بی‌شمار و معتبر و متقن وجود دارد که درباره آن‌ها هیچ گونه تردیدی نیست، با این حال، رسول خدا ﷺ در هر رخداد و مناسبتی که پیش می‌آمد، علی علیه السلام را

۱. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۰؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۵، ص ۵۰۸؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۳۶.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۴۳.

به عنوان جانشین و فردی شایسته برای خلافت پس از خود معرفی می‌کرد و پیوسته درباره جانشینی آن حضرت مطالبی را به مردم گوشزد می‌کرد و آنان را به این موضوع توجه می‌داد و هراز گاهی حضرت علی علیه السلام را به انجام دادن کاری می‌خواند تا برتری وی را بر دیگران بنمایاند و گواه و قرینه‌ای برای ولایت علی علیه السلام بر مردم معرفی شود؛ برای مثال در ماجرای مباهله، علی علیه السلام به دستور پیامبر کارهایی را به انجام رساند که نشان می‌داد فقط علی علیه السلام می‌تواند جانشین وی باشد. از جمله اینکه نویسنده صلح‌نامه علی علیه السلام بود. اینکه صلح‌نامه به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله توسط علی علیه السلام نوشته شد، دلیل آشکاری بر جانشینی آن حضرت است؛ زیرا در آن ماجرا بسیاری از صحابه حضور داشتند، ولی نگارش صلح‌نامه را به علی علیه السلام سپرد^۱ و فرمود: ای ابوالحسن! هرگونه با ایشان - اهل نجران - حل و فصل کنی، نظر تو رأی من است.^۲

۲- دستور اهل بیت علیهم السلام برای مباهله: براساس یافته‌های حدیثی، دستور مباهله مخصوص زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. از این رو امامان معصوم علیهم السلام، با رعایت شرایطی، آن را به برخی از اصحاب و یاران خویش آموزش و دستور می‌دادند تا با دشمنان شیعه پس از گفت‌وگو و استدلال و برهان، اگر تسلیم نمی‌شدند، مباهله کنند. همان‌گونه که امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش به نام مسروق، چنین دستوری داد و او نیز با یکی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام

۱. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۷۷؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۸۱؛ طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۸.
۲. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۹۳؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۷۷.

مباحثه کرد.^۱

۳- اطمینان بیشتر مردم به نبوت پیامبر ﷺ: بدون تردید پیامبر گرامی ﷺ از بالاترین ایمان و اطمینان به رسالت و نبوت خود برخوردار بودند ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾^۲ و مسلمانان نیز عمدتاً با دیدن معجزات پیامبر؛ به ویژه آیات و بینات قرآن کریم، به نبوت و حقانیت دعوت رسول خدا باور و اعتقاد داشتند. ماجرای مباحثه موجب افزایش اطمینان و ایمان مردم به نبوت حضرت و حقانیت دعوت توحیدی ایشان شد. وقتی مردم مشاهده کردند پیامبر با عزیزترین کسان خود و با قاطعیت و گام‌های استوار در زمان و مکان مباحثه حضور یافتند و در مقابل نمایندگان نصاری نجران که خود پیشنهاد مباحثه را داده بودند عقب‌نشینی کردند، دل‌های آنان به حقانیت پیامبر مطمئن‌تر شده و بیش از پیش به حقانیت رسول خدا پی بردند و نیز بطلان عقیده حرف نجرانیان برای آنان روشن‌تر گردید.^۳

۴- استناد امامان معصوم ﷺ به آیه مباحثه: ایشان در طول زندگی خود برای اثبات حقانیت خویش به آیه مباحثه استناد کرده‌اند که فهرست آن از این قرار است: امام علی ﷺ در برابر مهاجران و انصار در مسجد؛^۴ امام حسن ﷺ در برابر معاویه؛^۵ امام حسین ﷺ در حج؛^۶ امام کاظم ﷺ در مقابل هارون الرشید؛^۷ امام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، کتاب الدعاء، باب ۱۱۶، ص ۵۱۳.

۲. بقره (۲) ۲۸۵.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۸۰.

۴. همان، ج ۳۱، ص ۴۲۹.

۵. همان، ج ۴۴، ص ۶۲.

۶. همان، ج ۳۳، ص ۱۸۱.

۷. نویری، احمد بن عبد الوهاب، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۸، ص ۱۷۳.

رضا عليه السلام در برابر مأمون.^۱

۵- نمونه‌هایی از مباهله شیعیان با دشمنان خود: افزون بر مباهله امامان معصوم عليهم السلام با دشمنان، برخی از شیعیان براساس پیروی از رهبران خویش این موضوع را انجام داده‌اند که بعضی از آنان عبارت‌اند از: یکی از یاران امام حسین عليه السلام به نام بُزیر بن خضیر در روز عاشورا با سپاهیان یزید مباهله کرد.^۲ مباهله فقیه برجسته شیعه به نام محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاعه، که با قاضی سنی موصل درباره امامت در حضور امیرین حمدان مباهله کرد که آن قاضی مُرد!^۳ مباهله سید حمیری با فردی پیرامون برتری علی عليه السلام در کشتی و کشته شدن آن شخص پس از مباهله در دریا^۴ و مباهله یحیی بن عبدالله طالبی با مرد زبیری به نام عبدالله بن مصعب، در برابر هارون الرشید که به مرگ آن زبیری انجامید.^۵

آیا مباهله در زمان کنونی امکان دارد یا خیر؟

در این باره در میان دانشمندان اسلامی اختلاف است. بیشتر آنان بر این باورند که مباهله در زمان کنونی امکان ندارد و فقط مخصوص زمان معصومین عليهم السلام است، ولی برخی بر این باورند که مباهله در این زمان نیز امکان دارد. علامه طباطبایی در ذیل آیه مباهله می‌نویسد: مباهله منحصر به

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۶۸.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۱۵۷.

۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۹۳.

۴. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، الأغانی، ج ۷، ص ۱۸۴.

۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۲، ص ۵۲۴۹.

پیامبر ﷺ و زمان ایشان نیست و هر شخصی می‌تواند در هر مسئله مورد نزاع با طرف مقابل خود مباهله کند؛ البته در مسائلی که به نظر شخص، حق است و هیچ جای شک و شبهه‌ای در حقانیت آن وجود ندارد، اما اگر در آن تردید و ابهام وجود داشت و مسئله براساس ظن بود، آنجا قطعاً به مباهله نیاز نیست.^۱

گفتنی است در محل آن رخداد بزرگ اسلامی، مسجدی به نام مسجد مباهله، یا مسجد الاجابه ساخته شده است. این مسجد در فاصله ۳۰۰ متری شمال شرقی بقیع واقع شده و هرگاه مردم مدینه بنای خواندن نماز باران دارند، به مسجد الاجابه می‌روند و نماز می‌گزارند.

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۴۱.

منابع

١. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، اسوه، ١٣٧٢ش.
٢. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، بی تا.
٣. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، تحقیق، لاجوردی، مشهد، بی جا، ١٣٦٣ش.
٤. ابن حجاج، مسلم، الصحیح، ریاض، بیت الأفکار، ١٤١٩ق.
٥. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمییز الصحابة، مصر، دار السعادة، ١٣٢٨ق.
٦. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، بیروت، دار صادر، بی تا.
٧. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی تا.
٨. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، النجف الأشرف، المكتبة الحیدریه، ١٩٥٦م.
٩. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهاية، ریاض، مكتبة النصر، بی تا.
١٠. _____، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الفکر، ١٤١٢ق.
١١. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، بی تا.
١٢. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، الأغانی، بیروت، دار التراث العربی، ١٤١٥ق.
١٣. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، قم، المطبعة العلمیة، بی تا.
١٤. انصاری، محمدرضا، گزارش لحظه به لحظه از ماجرای مباهله، قم، دلیل ما، ١٣٨٢ش.
١٥. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دار العجل، بیروت، بی تا.
١٦. حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، ارشاد اسلامی، بی تا.
١٧. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار الفکر، ١٤٢٣ق.
١٨. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق الشیخ محمد عبده، قم، دار الذخائر، ١٣٧٥ش.
١٩. شمس شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٤ق.
٢٠. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مكتبة العلمی للمطبوعات، ١٣٩٣ق.
٢١. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران، المكتبة الاسلامیة، ١٣٣٨ق.
٢٢. _____، الاحتجاج، بی جا، انتشارات مرتضی، ١٤٠٣ق.

۲۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ش.
۲۴. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸ش.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۲۶. گروه نویسندگان، دائرة المعارف تشیع، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۱ش.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفا، ۱۴۰۳ق.
۲۸. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا.
۲۹. _____، الفصول المختارة، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۳۰. _____، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، اسلامیه، ۱۳۴۶ش.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۳۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۲۳ق.
۳۳. نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهاية الأرب فی فنون الأدب، قاهره، دارالکتب، ۱۴۲۳ق.
۳۴. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
۳۵. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌تا.

آداب و مستحبات روز مباحله

◇ دکتر مرتضی انفرادی

بزرگان اهتمام زیادی بر انجام دادن مستحبات در روز مباحله داشته‌اند. با تأمل در فراوانی این اعمال مستحب، به خوبی می‌توان به اهمیتش پی برد که به جا آوردن مستحبات و خواندن ادعیه مأثور، بی‌تردید دریایی پرگهر است که از ارواح مقدّس و متعالی معصومان علیهم‌السلام نشئت گرفته است و در عین حال به نیاز فطری انسان نیز پاسخ می‌دهد.

آداب و مستحبات روز مباحله که از تنوّع و کثرت ویژه‌ای برخوردار است، انسان را به تلاش هر چه بیشتر برای کسب فیض و معنویت از برکات این روز وامی‌دارد. این امور جلوه‌ای خاص و طراوت ویژه‌ای برای مؤمنان به ارمغان می‌آورد. در منابع معتبر، برای راز و نیاز در روز مباحله، آدابی بیان شده است که در ادامه سخن، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- غسل

غسل از آداب مستحبّ و پسندیده است و برای بسیاری از اعمال مورد تأکید قرار گرفته است که علاوه بر نظافت و پاکیزگی در جسم، از نظر معنوی هم اثر تربیتی خوبی برای انسان دارد و با قصد قربت، موجب قرب الهی می‌شود. امام رضا علیه‌السلام در بیان علت غسل‌های مستحبی در روزهای ویژه، چنین

می فرمایند:

لِمَا فِيهِ مِنْ تَعْظِيمِ الْعَبْدِ رَبَّهُ وَاسْتِقْبَالِهِ الْكَرِيمِ الْجَلِيلِ وَطَلَبِ الْمَغْفِرَةِ لَذُنُوبِهِ وَلِيَكُونَ لَهُمْ يَوْمَ عِيدٍ مَعْرُوفٍ يَجْتَمِعُونَ فِيهِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ فَجَعَلَ فِيهِ الْغُسْلُ تَعْظِيمًا لِذَلِكَ الْيَوْمِ وَتَفْضِيلًا لَهُ عَلَى سَائِرِ الْأَيَّامِ وَزِيَادَةً فِي التَّوَاتُلِ وَالْعِبَادَةِ.^۱

یکی از علّت های غسل مستحبی آن است که به وسیله آن، بنده پروردگارش را بزرگ دارد و به خداوند کریم رو کند و از درگاهش برای گناهان خود آمرزش بطلبد و دیگر آنکه برای بندگان، در این روز عید معروفی بوده که در آن ها جمع شده و ذکر خدا را می گویند؛ لذا غسل در آن ها تشریع شده تا بدین وسیله بندگان، به تعظیم و بزرگداشت، این ایام را برایام دیگر برتری دهند و درزیادی مستحبات و عبادات بکوشند.

۲- روزه

یکی از مهم ترین اعمالی که در این روز فضیلت بسیار دارد و بر آن تأکید شده است، روزه گرفتن است. روزه از مناسکی است که برای تقرب به درگاه احدیت و پاکیزگی جان برای درک امور معنوی کاربرد دارد. تکریم روزهای بزرگ و اعیادی که دارای عظمت در اسلام هستند از علل سفارش به این عمل است. همچنین در روایات شکرگزاری بنده نسبت به خالق را از دیگر فلسفه های صیام در این روز دانسته اند. در منابع معتبر حدیثی یکی از علل روزه در روز مباحله شکر از خدا بیان گردیده است.

فَأَبْدَأُ بِصَوْمِ ذَلِكَ الْيَوْمِ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى.^۲

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴.

برای شکرگزاری از خداوند متعال، آن روز (مباحله) را با روزه آغاز کن.

۳- نماز مخصوص روز مباحله

اقامه نماز، نشانه عشق و محبت به آفریدگار و مظهر کامل خشوع و خضوع در برابر اوست؛ زیرا نماز، عملی است که با انجام دادن آن، انسان در پیشگاه مقدس حق تعالی می ایستد و به بندگی خویش در مقابل خالق بزرگوار و مالک خود، اعتراف می کند و از درگاه مقدس آن ذات ذوالجلال، کمک می خواهد و پیشانی در آستانه پاک او به خاک می سایید.

علاوه بر نمازهای واجب، نمازهای دیگری در دین اسلام وجود دارد که این حضور عشق را داوطلبانه به منصه ظهور می رساند. نمازهای مستحبی از عباداتی هستند که برای کسب ثواب بیشتر و نزدیک تر شدن به خداوند به جا آورده می شوند.

البته باید دقت داشت که با همه تأکید و تشویقی که درباره انجام دادن نمازهای مستحبی شده است، به جا آوردن آن ها باید از روی علاقه و اشتیاق باشد، نه آنکه انسان، آن ها را بر خود، تحمیل کند. در آغاز بهتر است فرد آمادگی روحی، علاقه و کشش قلبی بیابد، آنگاه به آن ها بپردازد. تقریباً بیشتر نمازهای مستحبی به صورت دو رکعتی است و نماز روز مباحله نیز که اولیای خدا بر آن مداومت و مواظبت دارند، دو رکعت و با این کیفیت است:

در هر رکعتی یک بار سوره حمد و ده بار سوره توحید، ده بار آیه الكرسي (تا «هم فیها خالدون») و ده بار سوره قدر خوانده می شود. بهتر است این نماز، پیش از زوال ظهر خوانده شود.

در بیان ثواب این نماز، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

خواندن این نماز، معادل صد هزار حج و صد هزار عمره است و خداوند همه

حاجت های دنیوی و اخروی اقامه کننده این نماز را برمی آورد.^۱

۴- صدقه دادن

از دیگر سنت های بسیار پسندیده که در روایات بر آن بسیار تأکید شده، صدقه دادن است. کمتر مستحبی است که به لحاظ ارزش با صدقه دادن برابری کند و روایات براستحباب این عمل دلالت دارند، اگرچه به کمترین چیزها باشد و اگر کسی توانایی مالی ندارد، می تواند با اندک چیزی به این دستور الهی عمل کند. این عمل به اغنیا اختصاص ندارد؛ بلکه از هر غنی و فقیری شایسته است. با نگاهی به آموزه های دینی می توان گفت این امر ارزشمند در برخی از ایام اهمیت ویژه ای دارد. از این روست که در روزهایی مثل مباحله به آن بیشتر سفارش شده است؛ زیرا در این روز، آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾**^۲ نازل شد که در آن به صدقه دادن امام علی **(علیه السلام)** نیز اشاره دارد، بنابراین شایسته است که با تأسی به آن حضرت، به این امر پسندیده پرداخت. دلیل این امر در برخی منابع، به این شرح بیان شده است:

«أَنْ تَجْعَلَ هَذَا الْيَوْمَ مَحَلًّا لِبَدْلِ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَهْلِ الضَّرُورَاتِ، اقْتِدَاءً بِمَنْ يَقْتَدِي بِهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَمُبَادَرَةً وَاعْتِنَاءً لِهَذَا الْمَوْسِمِ الَّذِي كَانَتْ الصَّدَقَةُ فِيهِ مِفْتَاحًا لِمَا لَمْ تَبْلُغِ الْأَمَالَ إِلَيْهِ، فَعَسَى يَأْتِيكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ عِنْدَ صَدَقَاتِكَ مَا لَمْ يَبْلُغِ أَمْلَكَ إِلَيْهِ مِنْ سَعَادَاتِكَ. فَإِنَّ لَأَوْقَاتِ الْقَبُولِ أَسْرَارًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ مَا تَعْرِفُ إِلَّا بِالْمَنْقُولِ وَقَدْ نَصَّ الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ وَالرَّسُولُ الْكَرِيمُ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ فِيهِ كَانَ بَذْلُ الْعَطَاءِ الْجَزِيلِ بِالتَّصَدَّقِ بِالْقَلِيلِ، وَلَتَكُنْ نَيْتُكَ مَجَرَّدَةً الْعِبَادَةِ لِلَّهِ

۱. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۷۲.

۲. مائده (۵) ۵۵.

جَلَّ جَلَالُهُ هذه الحال، لَأنَّه جَلَّ جَلَالُهُ أَهلُ أنْ یعبَدَ بِما یُریدُه مِن صَوَابِ الْأَعْمَالِ^۱؛ شایسته است این روز را زمانی برای بخشش صدقات بر مستمندان قرار داده تا به مقتدای خود اقتدا کرده باشی و این فرصت را که صدقه در آن کلید رسیدن به آرزوهای دست نیافتنی است مغتنم شماری. امید است که در هنگام صدقه دادن لطف، عنایت و سعادت از طرف خداوند به تو برسد که با آرزو به آن نخواستی رسید؛ زیرا برای اوقات پذیرش عمل، خداوند رازهایی دارد که جز با (سخن خدا و اولیایش) شناخته نمی شود. قرآن عظیم و پیامبر اکرم ﷺ به صراحت فرموده اند که در این روز در مقابل صدقه اندک، پاداشی بزرگ داده می شود. پس بایستی در حال دادن صدقه نیت شما فقط بندگی خدا باشد؛ چون اوست که شایسته است با اعمال حق که فرموده بندگی گردد.

۵- شکرگزاری به درگاه پروردگار

شکرگزاری امری درونی و فطری است و ریشه همه سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی برای انسان است و سبب نزدیک تر شدن و پیوند عشق و محبت بندگان با خداست، عاملی برای تقوا و پرهیزکاری و طریقی به سوی رستگاری و سعادت و جلوه ای برای معرفت انسان در مقام بندگی و عبودیت خداوند متعال است. چه نیکوست در این روز مبارک که سبب عزت اسلام و تکریم اهل بیت است، انسان به درگاه پروردگار، پیشانی بساید و این نعمت را شکرگزارد و مانند اهل معرفت، حقوق این روز را بشناسد و به این نعمت معترف باشد و اگر کار نیکی در این روز انجام می دهد شکرش را به جای آورد^۲.

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲. همان جا. أن یكون أهل المعرفة بحقوق المبالغة من الاعتراف بنعم الله جل جلاله الشاملة....

۶- پوشیدن تمیزترین لباس‌ها

در سبک زندگی اسلامی، بهره‌مندی از زینت و جمال، وسیله‌ای برای آشکار کردن نعمت و سپاسگزاری از منعم است. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ، أَحَبَّ أَنْ يَرَاهَا عَلَيْهِ؛ لِأَنَّهُ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»^۱؛ خداوند دوست دارد وقتی نعمتی را بر بنده‌اش ارزانی داشت، آن را در وی ببیند؛ چرا که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

از مواردی که در شمار زینت انسان است، لباس تمیز و آراسته پوشیدن است که نوعی نماد و سمبل احساس و زبان گویای درون می‌باشد و از شادی و شغف نشان دارد. پوشش زیبا برای آشکار کردن این احساس از سفارش‌های دین مبین اسلام در روز مباحله است:

«وَالْبَسَ أَتَقَلَّفَ ثِيَابَكَ»^۲؛ [در روز مباحله] تمیزترین لباس‌هایت را بپوش. «وَلْيَبَسْ أَحْسَنَ ثِيَابِهِ»^۳؛ و بهترین لباس را [در این روز] بپوشد.

۷- استعمال عطر

به استفاده کردن از عطر در سنت و سیره معصومین علیهم السلام بسیار سفارش شده است و فضیلت‌ها و خواص فراوانی برای بوی خوش در روایات آمده است. امام رضا علیه السلام استفاده روزانه از عطر را شایسته می‌دانند و می‌فرمایند:

«لَا يُتَّبَعِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَدَعَ الطِّيبَ فِي كُلِّ يَوْمٍ»^۴.

برای مرد، شایسته نیست که بوی خوش را هر روز وانهد.

۱. فیض کاشانی، محسن، الوافی، ج ۲۰، ص ۶۹۴.

۲. بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعه، ج ۷، ص ۴۱۷.

۳. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۵۱.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۵۱۰.

این کنش پسندیده در روزهای خاص از تأکید بیشتری برخوردار است، چنان‌که در برخی منابع دربارهٔ روز مباهله آمده است به هر مقدار که می‌توانید در آن هنگام از عطر و بوی خوش، بهره‌گیری کنید.
«وَتَطَيَّبْ بِمَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ»^۱.

۸- برگزاری محافل، ذکر ثنای الهی و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام

برگزاری محافل جشن و سرور در روزهایی که از شعائر اسلام هستند و به نوعی ایام الله به‌شمار می‌روند، سنتی است که ریشهٔ قرآنی دارد؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»^۲. بنابراین توجه به دستور قرآن بر یادآوری و بزرگداشت ایام الله و تأکید ائمه معصومین علیهم‌السلام در روز مباهله که از مصادیق ایام الله نیز می‌باشد، پیروی کردن از سنت اسلامی است و در منابع در این باره آمده است:

«فَلِهَذَا لِيَوْمِ الْمُبَاهَلَةِ مِنْ حَقِّ التَّشْرِيفِ وَتَعْظِيمِ أَهْلِ الْمَقَامِ الشَّرِيفِ، وَتَخْفِيفِ الْمَالِكِ اللَّطِيفِ مَا يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ هَذَا الْيَوْمُ مِنْ أَعْظَمِ أَيَّامِ الْبَشَارَاتِ وَأَكْرَمِ أَيَّامِ السَّعَادَاتِ، مَعْمُورِ الْمَجَالِسِ وَالْمَحَافِلِ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ، وَذَكَرَ مَا فِيهِ مِنَ الْفَضَائِلِ»^۳؛ روز مباهله چنان از شرافت و بزرگداشت والا مقامان ارجمند و آسان‌گیری خداوند مهربان (نسبت به بندگان) برخوردار است که باید از بزرگ‌ترین روزهای بشارت و گرامی‌ترین ایام سعادت به حساب آمده و مجالس شکوهمندی با ستایش خدا و ذکر فضایل این روز در آن برگزار گردد.

۱. ملکی تبریزی، میرزا جواد، المراقبات، ص ۴۱۶.

۲. ابراهیم (۱۴) ۵.

۳. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۳.

عالمان برای بزرگداشت این روز، ارشادهایی برای سالکان کوی دوست دارند:

«وَلِلْمُرَاقِبِ أَنْ يَعْرِفَ حُرْمَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَمَحَلَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَكَانَتَهُ لِلْإِيمَانِ... وَأَنْ يَضَعَ هَذَا الْيَوْمَ مَوْضِعَ ثُبُوتِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ مِنَ الشَّرَفِ وَالْكَرَامَةِ... وَيَعْتَقِدَ لِهَذَا الْيَوْمِ فَضِيلَةَ جَمِيعِ النَّعَمِ الْآخِرَوِيَّةِ بَلِ الدُّنْيَوِيَّةِ أَيْضاً... فَيَا لَهَا نِعْمَةٌ لَا يَقْدِرُ قَدَرُهَا الْقَادِرُونَ وَيَعْجِزُ عَنْ شُكْرِهَا الشَّاكِرُونَ»؛ بر[انسان] مراقب است که حرمت این روز و جایگاه و موقعیت ممتاز آن را در اسلام و برای اهل ایمان شناخته و این روز را از نظر شرافت و کرامت؛ همانند روز ثبوت اسلام و ایمان بداند و باور داشته باشد که این روز فضیلت همه نعمت های اخروی بلکه دنیوی را نیز داراست. وه چه نعمت بزرگی که توانمندان قدرش ندانند و سپاسگزاران از عهده شکرش برنیايند.

۹- زیارت پیامبر گرامی اسلام ﷺ

زیارت پیامبر اعظم ﷺ چه از دور و چه از نزدیک، از عبادات بسیار مؤکد اسلام است و از سنت های حسنه به شمار می رود. این عمل در بسیاری از روزهایی که به نوعی به آن ذات مقدس مرتبط است از تأکید بیشتری برخوردار است. روز مباحله نیز از ایامی است که زیارت ایشان از آداب و اعمال مستحب آن روز محسوب می شود:

«وَيَسْتَحَبُّ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ وَالْعَشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ... زِيَارَةُ النَّبِيِّ ﷺ»^۲.

۱. ملکی تبریزی، میرزا جواد، المراقبات، ص ۴۱۶.

۲. کفعمی، ابراهیم، المصباح، ص ۶۸۸.

۱۰- زیارت امامان علیهم السلام

زیارت امامان معصوم علیهم السلام از عبادت‌ها و سنت‌های مؤکد به شمار رفته و در سیره بزرگان نمود خاصی داشته است. زیارت آن بزرگواران امری پسندیده‌ای است که برای اظهار ارادت و احترام و کسب فیض معنوی در زندگی مسلمان‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار و براساس آموزه‌های دینی حائز اهمیت و توجه بسیار است. این موضوع در روزهای خاص، چون روز مباهله از تأکید بیشتری برخوردار است و استحباب آن در منابع ذکر شده است:

«ويستحب في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة... زيارة... الأئمة عليهم السلام».^۱

۱۱- زیارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

زیارت امام علی علیه السلام نیز از اعمال بافضیلت و مؤکد روز مباهله است که به همین منظور اگر حضور در حرم آن حضرت میسر نبود، می‌توان با خواندن زیارت از فضیلت آن در این روز بهره‌مند شد.^۲

۱۲- زیارت امام حسین علیه السلام

زیارت امام حسین علیه السلام از اعمالی است که در بیشتر اوقات شریفه، لیالی و ایام متبرکه و مقدس از جانب معصومین علیهم السلام بر آن تأکید شده است، به ویژه در روزهایی که به آن حضرت نسبتی داشته باشند و از روزهایی که زیارت کردن ایشان افضلیت ویژه دارد، روز مباهله است.^۳

۱. همان جا.

۲. قمی، عباس، مفاتیح الجنان ص ۲۸۵.

۳. همان، ص ۴۶۹.

۱۳- زیارت حرم‌های شریف

انجام دادن اعمال عبادی، دعا و نیایش در حرم‌ها و مشاهد مشرفه، فضیلت و ثواب مضاعفی دارد، به همین دلیل در آداب و اعمال روز مباحله، زیارت مشاهد مشرفه نیز آمده است:^۱

«وَالَّذِي يَعْمَلُهُ مَنْ يَزُورُ أَنْ يَمْضِيَ إِلَى مَشْهَدٍ وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»^۲.

۱۴- خواندن دعای مخصوص روز مباحله

دعای ویژه روز مباحله که بسیار به دعای سحرهای ماه مبارک رمضان شبیه است در کتاب مفاتیح الجنان آمده است.

۱۵- خواندن دعای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز مباحله

دعایی که حضرت علی (علیه السلام) در روز مباحله بیان کردند، این است:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ، وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ، وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۲.

۲. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۵۱.

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ، هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ
الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ. هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْرَفُ لَهُ سَمِيٌّ وَهُوَ اللَّهُ الرَّجَاءُ وَالْمُرْتَجَى، وَاللَّجَأُ وَالْ
الْمُلْتَجَى، وَإِلَيْهِ الْمُشْتَكَى وَمِنْهُ الْفَرْجُ وَالرَّخَاءُ وَهُوَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ، بِحَقِّ الْأَسْمِ الرَّفِيعِ عِنْدَكَ الْعَالِي الْمَنِيعِ، الَّذِي اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ، وَ
اخْتَصَصْتَهُ لِدِكْرِكَ، وَمَنْعْتَهُ جَمِيعَ خَلْقِكَ، وَأَفْرَدْتَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ دُونَكَ، وَ
جَعَلْتَهُ دَلِيلًا عَلَيْكَ، وَسَبَبًا إِلَيْكَ، وَهُوَ أَعْظَمُ الْأَسْمَاءِ، وَأَجَلُ الْأَقْسَامِ، وَأَفْخَرُ
الْأَشْيَاءِ، وَأَكْبَرُ الْغَنَائِمِ، وَأَوْفَى الدُّعَاءِ، لَا يُخَيِّبُ رَاجِيَهُ، وَلَا يَرُدُّ دَاعِيَهُ، وَلَا
يَضَعُفُ مَنْ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ وَلَجَأَ إِلَيْهِ. وَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ الَّتِي تَقَرَّدَتْ بِهَا أَنْ
تَقْبِلَنِي النَّارَ بِقُدْرَتِكَ، وَتُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، يَا نُورَ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ، قَدْ اسْتَضَاءَ بِنُورِكَ أَهْلُ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ. فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي نُورًا فِي
سَمْعِي وَبَصَرِي، أَسْتَضِيءُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا عَظِيمُ أَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ، بِعَظَمَتِكَ اسْتَعَنْتُ فَارْزُقْنِي وَالْحَقْنِي دَرَجَةَ الصَّالِحِينَ. يَا كَرِيمُ
بِكَرَمِكَ تَعَرَّضْتُ، وَبِهِ تَمَسَّكْتُ، وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَاعْتَمَدْتُ فَأَكْرِفْنِي بِكَرَامَتِكَ،
وَأَنْزِلْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ، وَقَرِّبْنِي مِنْ جِوَارِكَ، وَالْبَسْنِي مِنْ مِهَابَتِكَ وَ
بَهَائِكَ، وَأَنْلِنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَجَزِيلِ عَطَائِكَ، يَا كَبِيرُ لَا تُصَغِّرْ خَدْيِي، وَلَا تُسَلِّطْ
عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي، وَارْزُقْ ذِكْرِي، وَشَرِّفْ مَقَامِي، وَأَعْلِ فِي عِلِّيِّينَ دَرَجَتِي. يَا
مُتَعَالَى أَسْأَلُكَ بِعُلُوكَ أَنْ تَرْفَعَنِي وَلَا تَضَعَنِي، وَلَا تُدَلِّلَنِي بِمَنْ هُوَ أَرْفَعُ مِنِّي، وَلَا
تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ هُوَ دُونِي، وَأَسْكِنْ خَوْفَكَ قَلْبِي، يَا حَيُّ، أَسْأَلُكَ بِحَيَاتِكَ الَّتِي لَا
تَمُوتُ أَنْ تُهَوِّنَ عَلَيَّ الْمَوْتَ وَأَنْ تُحْيِيَنِي حَيَاةَ طَيِّبَةٍ وَتَوْفِينِي مَعَ الْأَبْرَارِ. يَا قَيُّوْمُ
أَنْتَ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، وَالْمُقِيمُ بِكُلِّ شَيْءٍ، اجْعَلْنِي مِمَّنْ

يُطِيعُكَ، وَيَقْسُومُ بِأَمْرِكَ وَحَقِّكَ، وَلَا يَغْفُلُ عَنْ ذِكْرِكَ، يَا رَحْمَانُ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ، وَجُدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ وَجُودِكَ، وَنَجِّنِي مِنْ عِقَابِكَ، وَاجْزِنِي مِنْ عَذَابِكَ. يَا رَحِيمُ تَعَطَّفْ عَلَيَّ ضُرِّي بِرَحْمَتِكَ وَجُدْ عَلَيَّ بِجُودِكَ وَرَأْفَتِكَ، وَخَلِّصْنِي مِنْ عَظِيمِ جُرْمِي بِرَحْمَتِكَ، فَإِنَّكَ الشَّفِيقُ الرَّفِيقُ، وَمَنْ لَجَأَ إِلَيْكَ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَالرُّكْنِ الْوَثِيقِ. يَا مَلِكُ مِنْ مَلِكِكَ أَطْلُبُ، وَمِنْ خَزَائِنِكَ الَّتِي لَا تَنْفَدُ أَسْأَلُ، فَأَعْطِنِي مَلِكَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِنَّهُ لَا يُعْجِزُكَ وَلَا يَنْقُصُكَ شَيْءٌ وَلَا يُؤْثِرُ فِيمَا عِنْدَكَ. يَا قُدُّوسُ أَنْتَ الطَّاهِرُ الْمُقَدَّسُ، فَطَهِّرْ قَلْبِي، وَفَرِّغْنِي لِذِكْرِكَ، وَعَلِّمْنِي مَا يَنْفَعُنِي، وَزِدْنِي عِلْماً إِلَى مَا عَلَّمْتَنِي، يَا جَبَّارُ بِقُوَّتِكَ أَعْنِي عَلَى الْجَبَّارِينَ وَاجْبُرْنِي يَا جَابِرَ الْعَظَمِ الْكَبِيرِ، وَكُلَّ جَبَّارٍ خَاضِعٍ لَكَ. يَا مُتَكَبِّرُ اكْنُفْنِي بِرُكْنِكَ وَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبُعَاةِ، مِنْ خَلْقِكَ بِكِبَرِيَّاتِكَ يَا عَزِيزُ اعْزِزْنِي بِطَاعَتِكَ وَلَا تَذِلَّنِي بِالْمَعَاصِي فَأَهْوُنُ عِنْدَكَ وَعِنْدَ خَلْقِكَ، يَا حَلِيمُ عُدْ عَلَيَّ بِحِلْمِكَ، وَاسْتُرْنِي بِعَفْوِكَ، وَاجْعَلْنِي مُؤَدِّياً لِحَقِّكَ، وَلَا تَقْصُحْنِي يَوْمَ الْوُفُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ. يَا عَلِيمُ أَنْتَ الْعَالِمُ بِحَالِي وَسِرِّي وَجَهْرِي وَخَطَائِي وَعَمْدِي، فَاصْفَحْ لِي عَمَّا خَفِيَ عَنْ خَلْقِكَ مِنْ أَمْرِي، يَا حَكِيمُ أَسْأَلُكَ بِمَا أَحْكَمْتَ بِهِ الْأَشْيَاءَ فَأَتَقَنَّتْهَا أَنْ تَحْكُمَ لِي بِالْإِجَابَةِ فِيمَا أَسْأَلُكَ وَأُزْعَبُ فِيهِ إِلَيْكَ. يَا سَلَامُ سَلِّمْنِي مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ وَمِنْ عَذَابِ الْقُبُورِ وَأَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يَا مُؤْمِنُ آمِنِّي مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَارْحَمْ ضُرِّي وَمَقَامِي وَاكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرٍ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي، يَا مُهَيِّمُ خُذْ بِنَاصِيَّتِي إِلَى رِضَاكَ وَاجْعَلْنِي بِطَاعَتِكَ مَعْصُوماً عَنْ طَاعَةِ مَنْ سِوَاكَ، يَا بَارِئُ أَنْتَ بَارِئُ الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلْنِي مِنَ الصَّادِقِينَ الْمَبْرُورِينَ عِنْدَكَ. يَا مُصَوِّرُ صَوَّرْتَنِي فَأَحْسَنْتَ صُورَتِي وَخَلَقْتَنِي فَأَكْمَلْتَ خَلْقِي، فَتَتِمَّ أَحْسَنَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَلَا تُسَوِّهِ خَلْقِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَا قَدِيرُ بِقُدْرَتِكَ قَدَّرْتَ وَقَدَّرْتَنِي عَلَى الْأَشْيَاءِ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُحْسِنَ عَلَيَّ أُمُورَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعُونَتِي، وَتُنَجِّنِي مِنْ سُوءِ أَقْدَارِكَ. يَا غَنِيَّ [الْأَغْنِيَاءُ] أَعْنِنِي بِغِنَايِكَ، وَ

أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي عَطَائِكَ [بِعَطَائِكَ]، وَاشْفِنِي بِشِفَائِكَ، وَلَا تُبْعِدْنِي مِنْ سَلَامَتِكَ،
 يَا حَمِيدُ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ، وَيَبْدَكَ الْأَمْرُ كُلُّهُ وَمِنْكَ الْخَيْرُ كُلُّهُ، اللَّهُمَّ أَلْهِمْنِي
 الشُّكْرَ عَلَى مَا أَعْطَيْتَنِي، يَا مَجِيدُ أَنْتَ الْمَجِيدُ وَحْدَكَ لَا يَفُوتُكَ شَيْءٌ وَلَا يُوَدُّكَ
 شَيْءٌ، فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يُقَدِّسُكَ وَيُمَجِّدُكَ وَيُثْنِي عَلَيْكَ. يَا أَحَدُ أَنْتَ اللَّهُ الْفَرْدُ
 الْأَحَدُ الصَّمَدُ، لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفْؤاً أَحَدٌ، فَكُنْ لِي اللَّهُمَّ جَاراً وَ
 مُنْسِئاً وَحِصْناً مَنِيعاً، يَا وَثِرَانْتَ وَثِرُ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَدْعِلُكَ شَيْءٌ فَاجْعَلْ عَاقِبَةَ
 أَمْرِي إِلَى خَيْرٍ وَاجْعَلْ خَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ أَلْفَاكَ. يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ وَلَا نَوْمٌ
 وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، احْفَظْنِي فِي تَقَلُّبِي وَنَوْمِي وَ
 يَفْظَتِي، يَا سَمِيعُ اسْمِعْ صَوْتِي، وَارْحَمْ صَرْخَتِي، يَا سَمِيعُ يَا مُجِيبُ يَا بَصِيرُ قَدْ
 أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُكَ، وَنَقَدَ فِيهِ عِلْمُكَ وَكُلُّهُ بِعَيْنِكَ، فَانْظُرْ إِلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَ
 لَا تُعْرِضْ عَنِّي بِوَجْهِكَ، يَا رَءُوفُ أَنْتَ أَرْأَفُ بِي مِنْ أَبِي وَأُمِّي وَلَوْلَا رَأْفَتُكَ لَمَا
 عَظَفَا عَلَيَّ، فَتَمِّمْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَلَا تُنْغِصْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي. يَا لَطِيفُ الطُّفْلِ لِي
 بِالطُّفْلِ الْخَفِيِّ، مِنْ حَيْثُ أَعْلَمُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَعْلَمُ، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، يَا
 حَفِيفُ احْفَظْنِي فِي نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَوَلَدِي، وَمَا حَصْرَتْهُ وَعَيْنُهُ، وَغَبَتْ
 عَنْهُ مِنْ أَمْرِي بِمَا حَفِظْتَ بِهِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَمَا بَيْنَهُمَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ. يَا غَفُورُ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَاسْتُرْ عُيُوبِي، وَلَا تَفْضُخْنِي بِسَرَائِرِي إِنَّكَ
 أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، وَيَا وَدُودُ اجْعَلْ لِي مِنْكَ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ
 اجْعَلْ لِي ذَلِكَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ، يَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ اجْعَلْنِي مِنَ
 الْمُسَبِّحِينَ الْمُمَجِّدِينَ لَكَ فِي أَنْاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ وَالْغُدُورِ وَالْأَصَالِ، وَ
 أَعْنِي عَلَى ذَلِكَ. يَا مُبْدِئُ أَنْتَ بَدَأْتَ الْأَشْيَاءَ كَمَا تُرِيدُ وَأَنْتَ الْمُبْدِئُ الْمُعِيدُ
 الْفَعَالُ لِمَا تُرِيدُ، فَاجْعَلْ لِي الْخَيْرَةَ فِي الْبَدْءِ وَالْعَاقِبَةَ فِي الْأُمُورِ، يَا مُعِيدُ أَنْتَ
 تُعِيدُ الْأَشْيَاءَ كَمَا بَدَأْتَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ، أَسْأَلُكَ إِعَادَةَ الصِّحَّةِ وَالْمَالِ وَجَلِيلِ الْأَحْوَالِ
 إِلَيَّ وَالتَّفَضُّلَ بِذَلِكَ. يَا رَقِيبُ اخْرُسْنِي بِرَقَبَتِكَ وَأَعْنِي بِحِفْظِكَ وَاكْنُفْنِي

بِفَضْلِكَ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى غَيْرِكَ، يَا شَكُورُ أَنْتَ الْمَشْكُورُ عَلَى مَا رَعَيْتَ وَغَدَيْتَ وَهَبْتَ وَاعْطَيْتَ وَأَغْنَيْتَ، فَاجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَلَا لَائِكَ مِنَ الْحَامِدِينَ. يَا بَاعِثُ ابْعَثْنِي شَهِيداً صَدِيقاً رَضِيئاً عَزِيزاً حَمِيداً مُغْتَبِطاً مَشْرُوراً مَشْكُوراً مُحْبُوراً، يَا وَارِثُ تَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَالسَّمَاوَاتِ وَشُكَّانَهَا وَجَمِيعَ مَا خَلَقْتَ، فَوَرِّثْنِي حِلْماً وَعِلْماً إِنَّكَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ. يَا مُحْيِي أَحْيِنِي حَيَاةَ طَيِّبَةٍ بِجُودِكَ، وَ أَلْهِمْنِي شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِي، وَآتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنِي عَذَابَ النَّارِ، يَا مُحْسِنُ عُدَّ عَلَيَّ اللَّهُمَّ بِإِحْسَانِكَ وَضَاعَفْ عِنْدِي نِعْمَتَكَ وَجَمِيلَ بَلَانِكَ. يَا مُمِيتُ هَوِّنْ عَلَيَّ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَغُصَصَهُ، وَبَارِكْ لِي فِيهِ عِنْدَ نَزُولِهِ، وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ التَّادِمِينَ عِنْدَ مُفَارَقَةِ الدُّنْيَا، يَا مُجْمِلُ لَا تُبْغِضْنِي بِمَا أَعْطَيْتَنِي وَلَا تَمْنَعْنِي مَا رَزَقْتَنِي وَلَا تَحْرِمْني مَا وَعَدْتَنِي وَجَمِّلْنِي بِطَاعَتِكَ. يَا مُنْعِمُ تَمِّمْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَانْسِنِي بِهَا وَاجْعَلْنِي مِنَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَيْهَا، يَا مُفْضِلُ بِفَضْلِكَ أَعِشْ وَلَكَ أَرْجُو وَعَلَيْكَ أَعْتَمِدُ فَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَارْزُقْنِي مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ. أَنْتَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَاجْعَلْنِي أَوَّلَ التَّائِبِينَ وَمِمَّنْ يَزُورُ مِنْ حَوْضِ نَبِيِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَا آخِرُ أَنْتَ الْآخِرُ وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَكَ تَعَالَيْتَ عَلَواً كَبِيراً. يَا ظَاهِرُ أَنْتَ الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مَكْنُونٍ وَالْعَالِمُ بِكُلِّ شَيْءٍ مَكْنُونٍ، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُظَهِّرَ مِنْ أُمُورِي أَحَبَّهَا إِلَيْكَ، يَا بَاطِنُ أَنْتَ تُبْطِنُ فِي الْأَشْيَاءِ مِثْلَ مَا تُظَهِّرُ فِيهَا وَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، فَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُصْلِحَ ظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِقُدْرَتِكَ. يَا قَاهِرُ أَنْتَ الَّذِي قَهَرْتَ الْأَشْيَاءَ بِقُدْرَتِكَ، فَكُلُّ جَبَّارٍ دُونَكَ وَنَوَاصِي الْخَلْقِ كُلُّهُمْ بِيَدِكَ، وَكُلُّهُمْ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَخَاضِعٌ لَكَ، يَا وَهَّابُ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَعِلْماً وَمَالاً وَوَلِداً طَيِّباً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. يَا فَتَّاحُ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ، وَ ادْخُلْنِي فِيهَا، وَأَعِزَّنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَافْتَحْ لِي مِنْ فَضْلِكَ، يَا رَزَّاقُ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ، وَرِزْنِي مِنْ عَطَائِكَ، وَسَعَةً مَا عِنْدَكَ، وَأَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ، يَا

خَلَقْتَ أَنْتَ خَلَقْتَ الْأَشْيَاءَ بَعِيرٍ نَصَبٍ وَلَا لُغُوبٍ، خَلَقْتَنِي خَلْقًا سَوِيًّا حَسَنًا
جَمِيلًا، وَفَضَّلْتَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْتَ تَفْضِيلًا. يَا قَاضِي أَنْتَ تَقْضِي فِي
خَلْقِكَ بِمَا تُرِيدُ، فَأَفْضِ لِي بِالْحُسْنَى وَجَبِّبْنِي الرَّدَى وَاخْتِمْ لِي بِالْحُسْنَى فِي
الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، يَا حَتَّانُ تَحْتَنُنْ عَلَيَّ بِرَأْفَتِكَ، وَتَفْضَلْ عَلَيَّ بِرِزْقِكَ، وَرَحْمَتِكَ، وَ
أَفْبِضْ عَنِّي يَدَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَشَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَأَخْرِجْنِي بِعِزَّتِكَ مِنْ حِلْقِ
الْمَضْيِقِ إِلَى فَرْجِكَ الْقَرِيبِ. يَا مَتَّانُ امْنُنْ عَلَيَّ بِالْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَا
تَسْلُبْنِيهَا أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، اغْفِرْ لِي بِجَلَالِكَ وَكَرَمِكَ مَغْفِرَةً
تُحِلُّ بِهَا عَنِّي قُبُودَ ذُنُوبِي وَتَغْفِرْ لِي سَيِّئَاتِي إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. يَا جَوَادُ
أَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا تَبْخُلُ، وَالْمُعْطِي الَّذِي لَا تَنْكُلُ، فَجُدْ عَلَيَّ بِكَرَمِكَ وَ
اجْعَلْنِي شَاكِرًا لِلْأَنْعَامِ، يَا قَوِيَّ خَلَقْتَ السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ
مَا فِيهِمَا وَخَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ بِغَيْرِ نَصَبٍ وَلَا لُغُوبٍ، فَقَوِّنِي عَلَى أَمْرِي بِقُوَّتِكَ. يَا
شَدِيدُ اشْدُدْ أَزْرِي وَأَعِثِّي عَلَى أَمْرِي وَكُنْ لِي مِنْ كُلِّ حَاجَةٍ قَاضِيًا، يَا غَالِبُ
غَلِبْتَ كُلَّ غَالِبٍ بِقُدْرَتِكَ فَأَغْلِبْ بَالِي وَهَوَايَ حَتَّى تَرُدَّهُمَا إِلَيَّ طَاعَتِكَ وَ
اغْلِبْ بِعِزَّتِكَ مَنْ بَغَى عَلَيَّ وَرَامَ حَرْبِي. يَا دَيَّانُ أَنْتَ تَخْشُرُ الْخَلْقَ وَعَلَيْكَ
الْعَرَضُ وَكُلُّ يُدِينُ لَكَ وَيَقْرُوكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ فَأَغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ بِعِزَّتِكَ، يَا ذَكُورُ
ادْكُرْنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَعِنْدَ كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ. يَا خَفِيَّ أَنْتَ
تَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى وَهُوَ ظَاهِرٌ عِنْدَكَ فَأَغْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَمْرِي، وَلَا
تَهْتِكْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ، يَا جَلِيلُ جَلَلْتَ عَنِ الْأَشْيَاءِ، فَكُلُّهَا
صَغِيرَةٌ عِنْدَكَ فَأَعْظِمْنِي مِنْ جَلَالِ نِعَمَتِكَ، وَلَا تَحْرِمْ نِي مِنْ فَضْلِكَ. يَا مُنْقِذُ
أَنْقِذْنِي مِنَ الْهَلَاكِ وَاكْشِفْ عَنِّي غَمَاءَ الصَّلَالَاتِ، وَخَلِّصْنِي مِنْ كُلِّ مُوبِقَةٍ، وَ
فَرِّجْ عَنِّي كُلَّ مُلِمَّةٍ، يَا رَفِيعُ ارْتَفَعْتَ عَنَّا أَنْ يَبْلُغَكَ وَصْفٌ أَوْ يُدْرِكَكَ نَعْتُ أَوْ
يُقَاسَ بِكَ قِيَاسٌ فَارْفَعْنِي فِي عِلِّيِّينَ. يَا قَابِضُ كُلَّ شَيْءٍ فِي قَبْضَتِكَ مُحِيطٌ بِهِ
قُدِّرْتُكَ، فَاجْعَلْنِي فِي صَمَانِكَ وَحِفْظِكَ وَلَا تَقْبِضْ يَدَيَّ عَنْ كُلِّ خَيْرٍ أَفْعَلُهُ، يَا

بَاسِطُ إِبْسَاطِ يَدَيَّ بِالْخَيْرَاتِ، وَأَعْطِنِي بِقُدْرَتِكَ أَعْلَى الدَّرَجَاتِ. يَا وَاسِعُ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً، فَوَسِّعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي، يَا شَفِيقُ أَشْفَقْ عَلَى خَلْقِكَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ وَأَزَافٍ بِهِمْ، فَأَجْعَلْنِي شَفِيقاً رَفِيقاً وَكُنْ بِي شَفِيقاً رَفِيقاً بِرَحْمَتِكَ. يَا زَفِيقُ ارْزُقْ بِي إِذَا أَخْطَأْتُ وَتَجَاوَزْ عَنِّي إِذَا أَسَأْتُ وَأُمِرْ مَلَكَ الْمَوْتِ وَأَعَوَانُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَرْفُقُوا بِرُوحِي إِذَا أَخْرَجُوهَا عَنْ جَسَدِي وَلَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ. يَا مُنْشِئُ أَنْشَأْتَ كُلَّ شَيْءٍ كَمَا أَرَدْتَ وَخَلَقْتَ مَا أَحْيَيْتَ، فَبِتِلْكَ الْقُدْرَةَ أَنْشَأْنِي سَعِيداً مَسْعُوداً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْشِئْ دُرِّيَّتِي وَمَا ذَرَعْتَ وَبَذَرْتَ فِي أَرْضِكَ، وَأَنْشِئْ مَعَاشِي وَرِزْقِي وَبَارِكْ لِي فِيهِمَا بِرَحْمَتِكَ. يَا بَدِيعُ أَنْتَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمُبْدِعُهُمَا وَلَيْسَ لَكَ شَبْهٌ وَلَا يَلْحَقُكَ وَصْفٌ، وَلَا يُحِيطُ بِكَ فَهَمٌ، يَا مَنِيْعُ لَا تَمْنَعْنِي مَا أَطْلُبُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ وَامْنَعْ عَنِّي كُلَّ مَحْذُورٍ وَمَخُوفٍ، يَا تَوَّابُ أَقْبَلْ تَوْبَتِي وَارْحَمْ عَثْرَتِي وَاصْفَحْ عَنْ خَطِيئَتِي وَلَا تَحْرِمْني ثَوَابَ عَمَلِي. يَا قَرِيبُ قَرِّبْنِي مِنْ جِوَارِكَ وَاجْعَلْنِي فِي حِفْظِكَ وَكَتْفِكَ، وَلَا تُبْعِدْنِي عَنْكَ بِرَحْمَتِكَ، يَا مُجِيبُ أَجِبْ دُعَائِي وَتَقَبَّلْهُ مِنِّي وَلَا تَحْرِمْني الثَّوَابَ كَمَا وَعَدْتَنِي. يَا مُنْعِمُ بَدَأْتَ بِالْبَيْعِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا وَقَبْلَ السُّؤَالِ بِهَا فَكَذَلِكَ إِثْمَامُهَا بِالْكَمَالِ وَالزِّيَادَةِ مِنْ فَضْلِكَ يَا ذَا الْإِفْضَالِ يَا مُفْضِلُ لَوْ لَا فَضْلُكَ هَلَكْنَا فَلَا تُقْصِرْ عَنَّا فَضْلَكَ، يَا مَتَّانُ فَاثْمُنْ عَلَيْنَا بِالدَّوَامِ يَا ذَا الْإِحْسَانِ. يَا مَعْرُوفُ بَعْلِمِ الْغَيْبِ وَالْكَرَمِ وَالْجُودِ أَنْتَ الْمَعْرُوفُ الَّذِي لَا تَجْهَلُ، وَمَعْرُوفُكَ ظَاهِرٌ لَا يُنْكَلُ، فَلَا تَسْلُبْنَا مَا أَوْعَدْتَنَاهُ مِنْ مَعْرُوفِكَ بِرَحْمَتِكَ، يَا خَبِيرُ خَبِّرْتُ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا وَخَلَقْتُهَا عَلَى عِلْمٍ مِنْكَ بِهَا، فَأَنْتَ أَوَّلُهَا وَآخِرُهَا، فَزِدْنِي خَيْراً بِمَا أَلْهَمْتَنِيهِ مِنْ شُكْرِكَ بِصِيرَةٍ. يَا خَبِيرُ يَا مُعْطِي أَعْطِنِي مِنْ جَلِيلِ عَطَائِكَ، وَبَارِكْ لِي فِي قَضَائِكَ، وَأَسْكِنِّي بِرَحْمَتِكَ فِي جِوَارِكَ، يَا مُعِينُ أَعِيتِي عَلَى أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِقُوَّتِكَ، وَلَا تَكِلْنِي فِي شَيْءٍ إِلَى غَيْرِكَ، يَا سَتَّارُ اسْتُرْ عُيُوبِي وَاغْفِرْ ذُنُوبِي وَاحْفَظْنِي فِي مَشْهَدِي وَمَغِيبِي. يَا شَهِيدُ أَشْهَدُكَ اللَّهُمَّ وَجَمِيعَ خَلْقِكَ وَ

مَلَايَكَتِكَ، أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، فَكُتِبَ هَذِهِ الشَّهَادَةُ عِنْدَكَ وَ
تَجَنَّبِي بِهَا مِنْ عَذَابِكَ، يَا فَاطِرُ أَنْتَ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا
فِيهِمَا فَكُنْ لِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَتَوَفَّنِي مُسْلِمًا، وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ. يَا
مُرْشِدُ أَرشِدْنِي إِلَى الْخَيْرِ بِعِزَّتِكَ وَجَبِّبْنِي السَّيِّئَاتِ بِعِصْمَتِكَ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ
الْقِيَامَةِ، يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ وَمَوْلَى الْمَوَالِي، إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَنْظِرْ إِلَيَّ بِعَيْنِ
عَفْوِكَ. يَا سَيِّدَ أَنْتَ سَيِّدِي وَعِمَادِي وَمُعْتَمِدِي، وَذُخْرِي وَذَخِيرَتِي وَكَهْفِي فَلَا
تَخْذُلْنِي، يَا مُحِيطَ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُكَ، وَوَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُكَ،
فَاَجْعَلْنِي فِي ضَمَانِكَ، وَخُطْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ بِقُدْرَتِكَ. يَا مُجِيرُ أَجْزِي مِنْ عِقَابِكَ
وَأَمِّتِي مِنْ عَذَابِكَ، اَللَّهُمَّ إِنِّي خَائِفٌ وَإِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِكَ فَأَجْزِنِي مِنَ النَّارِ
بِرَحْمَتِكَ، يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَأَهْلَ الْمَعْرِفَةِ. يَا عَدْلُ أَنْتَ أَعْدَلُ الْحَاكِمِينَ وَأَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ، فَالْطُّفْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ، وَآتِنَا شَيْئًا بِقُدْرَتِكَ، وَوَفِّقْنَا لِمَا نَسْأَلُكَ، وَلَا
تَبْتَلِنَا بِمَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَخَلِّصْنَا مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ، وَأَجْزِنَا مِنْ ظُلْمِ الظَّالِمِينَ وَ
عَشْمِ الْغَاشِمِينَ بِقُدْرَتِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اَللَّهُمَّ اسْمَعْ دُعَائِي، وَاقْبَلْ
ثَنَائِي، وَعَجِّلْ إِبْرَأَتِي، وَآتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَفِي
بِرَحْمَتِكَ عَذَابِ النَّارِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعِثْرَتِهِ
الْظَّاهِرِينَ»^١.

١٦- خواندن زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه کبیره از برترین زیارتنامه‌ها است که فضائل و کمالات
اهل بیت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام در آن بیان شده است و مداومت بر آن،

١. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، ج ١، ص ٥١٩؛ محمودی، محمدباقر، نهج السعادة
فی مستدرک نهج البلاغه، ج ٦، ص ١٦٢.

سبب معرفت و شناخت هر چه بیشتر و صحیح‌تر ائمه هدی علیهم‌السلام می‌شود. این زیارت دریایی از آموزه‌های الهی و از مطمئن‌ترین منابع دریافت تعالیم اسلامی است.

فرازهای این زیارت در عین زیبایی تعابیر، آن‌چنان شیوا و رساست که هر خواننده و شنونده اهل علمی را برمی‌انگیزد. زیارت جامعه کبیره، بنا به آنچه بزرگان نقل کرده‌اند، بی‌همتا بوده و در آن «وصف الإمام من لسان الإمام» نمود یافته است. علاوه بر اینکه از جهت سند، صحیح‌ترین زیارت‌ها؛ از نظر موارد، جامع‌ترین آن‌ها؛ از نظر لفظ، فصیح‌ترین آن‌ها؛ از نظر معنی، بلیغ‌ترین و در رتبه، والاترین آن‌هاست و به هر روی از زیارت‌هایی است که همه ائمه علیهم‌السلام را می‌توان با آن زیارت کرد و به نوعی، شناسنامه اهل بیت علیهم‌السلام و بهترین معرفی‌کننده مسئله ولایت است. از این رو در روز مباحله که با مسئله ولایت انتساب خاصی دارد، خواندن این زیارت تأکید شده است.^۱

۱۷- خواندن این دعا

مؤمنان مسلمان، در روز مباحله، دو رکعت نماز می‌خوانند و پس از آن هفتاد مرتبه استغفار می‌کنند و در حالی که غسل نیز کرده‌اند در محل سجده می‌ایستند و این دعا را می‌خوانند:^۲

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَرَّفَنِي بِهَ جَاهِلًا وَلَوْلَا تَعْرِيفُهُ

۱. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، ص ۲۸۵.

۲. این دعا را شیخ طوسی در مصباح‌المتجهّد، ص ۷۶۴ و سید بن طاووس در اقبال‌الأعمال، ج ۲، ص ۳۵۴ و کفعمی در البلد‌الامین و الدرر‌الحصین در ص ۲۶۶ نیز با تفاوت‌هایی بیان کرده‌اند.

إِنِّي لَكُنْتُ هَالِكاً إِذْ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ فَبَيَّنَ لِي الْقَرَابَةَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَبَيَّنَ لِي أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ الْقَرَابَةِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ مُبَيَّنّاً عَنْ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ أُمِرْنَا بِالْكُفْرِ مَعَهُمْ وَالرَّدِّ إِلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ فَأَوْصَحَ عَنْهُمْ وَأَبَانَ عَنْ صِفَتِهِمْ بِقَوْلِهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَلَكَ الشُّكْرُ يَا رَبِّ وَلَكَ الْمَنْ حَيْثُ هَدَيْتَنِي وَ أَسَدْتَنِي حَتَّى لَمْ يَخَفْ عَلَيَّ الْأَهْلُ وَالْبَيْتُ وَالْقَرَابَةُ فَعَرَفْتَنِي نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَرِجَالَهُمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِي لَا يَكُونُ أَعْظَمُ مِنْهُ فَضْلاً لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا أَكْثَرُ رَحْمَةً لَهُمْ بِتَعْرِيفِكَ إِيَّاهُمْ شَأْنُهُ وَإِبَاتِكَ فَضْلَ أَهْلِهِ الَّذِينَ بِهِمْ أَدْحَضْتَ بَاطِلَ أَعْدَائِكَ وَتَبَّتْ بِهِمْ قَوَاعِدُ دِينِكَ [وَتَثَبَّتْ بِهِمْ قَوَاعِدُ دِينِكَ] وَلَوْ لَا هَذَا الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي أَنْقَذْتَنَا بِهِ وَدَلَلْتَنَا عَلَى اتِّبَاعِ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّادِقِينَ عَنْكَ الَّذِينَ عَصَمْتَهُمْ مِنْ لَعْوِ الْمَقَالِ وَمَدَانِسِ الْأَفْعَالِ لَخُصِمَ أَهْلُ الْإِسْلَامِ وَظَهَرَتْ كَلِمَةُ أَهْلِ الْإِلْحَادِ وَفَعَلَ أُولِي الْعِنَادِ فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمَنْ وَلَكَ الشُّكْرُ عَلَى نِعَمَائِكَ وَأَيَادِيكَ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَعَقَدْتَ فِي رِقَابِنَا وَلَايَتَهُمْ وَأَكْرَمْتَنَا بِمَعْرِفَتِهِمْ وَشَرَّفْتَنَا بِاتِّبَاعِ آثَارِهِمْ وَتَبَيَّنَّا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ الَّذِي عَرَفُونَاهُ فَأَعِنَّا عَلَى الْاِخْتِذِ بِمَا بَصُرُونَاهُ وَاجْزِ مُحَمَّدًا ﷺ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا نَصَحَ لِخَلْقِكَ وَبَدَّلْ وَسْعَهُ فِي إِبْلَاجِ رِسَالَتِكَ وَأَخْطَرِ بِنَفْسِهِ فِي إِقَامَةِ دِينِكَ وَعَلَى أَخِيهِ وَوَصِيِّهِ الْهَادِي إِلَى دِينِهِ وَالْقَيِّمِ بِشَنْتِهِ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَصَلِّ عَلَى الْأَيْمَةِ مِنْ أَبْنَائِهِ الصَّادِقِينَ الَّذِينَ وَصَلَتْ طَاعَتُهُمْ بِطَاعَتِكَ وَأَدْخَلْنَا بِشَفَاعَتِهِمْ دَارَ كَرَامَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْكِسَاءِ وَالْعَبَاءِ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ اجْعَلْهُمْ

شَفَعَاءَنَا أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ذَلِكَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَالْيَوْمِ الْمَشْهُودِ أَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَتُوبَ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ أَرْوَاحَهُمْ وَطِينَتَهُمْ وَاحِدَةٌ وَهِيَ الشَّجَرَةُ الَّتِي طَابَ أَصْلُهَا وَأَغْصَانُهَا وَأَوْزَاقُهَا اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا بِحَقِّهِمْ وَأَجْزْنَا مِنْ مَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِوَلَايَتِهِمْ وَأُورِدْنَا مَوَارِدَ الْأَمْنِ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِحُبِّهِمْ وَإِقْرَارِنَا بِفَضْلِهِمْ وَاتِّبَاعِنَا آثارَهُمْ وَاهْتِدَائِنَا بِهَدَاهُمْ وَاعْتِقَادِنَا مَا عَرَفُونَاهُ مِنْ تَوْحِيدِكَ وَوَقْفُونَا عَلَيْهِ مِنْ تَعْظِيمِ شَأْنِكَ وَتَقْدِيرِ أَسْمَانِكَ وَشُكْرِ آلَائِكَ وَنَقْيِ الصِّفَاتِ أَنْ تَحُلَّكَ وَالْعِلْمِ أَنْ يُحِيطَ بِكَ وَالْوَهْمِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْكَ فَإِنَّكَ أَقَمْتَهُمْ حُجَجًا عَلَى خَلْقِكَ وَدَلَائِلَ عَلَى تَوْحِيدِكَ وَهَدَاةً تَنْبِيهُ عَنْ أَمْرِكَ وَتَهْدِي إِلَى دِينِكَ وَتُوضِحُ مَا أَشْكَلَ عَلَى عِبَادِكَ وَبَابًا لِلْمُعْجَزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ عَنْهَا غَيْرُكَ وَبِهَا تَبِينُ حُجَّتُكَ وَتَدْعُو إِلَى تَعْظِيمِ السَّفِيرِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَأَنْتَ الْمُتَفَضِّلُ عَلَيْهِمْ حَيْثُ قَرَّبْتَهُمْ مِنْ مَلَكُوتِكَ وَاخْتَصَصْتَهُمْ بِسِرِّكَ وَاصْطَفَيْتَهُمْ لَوْحِيكَ وَأَوْرَثْتَهُمْ غَوَامِضَ تَأْوِيلِكَ رَحْمَةً بِخَلْقِكَ وَلُطْفًا بِعِبَادِكَ وَحَنَانًا عَلَى بَرِّيَّتِكَ وَعِلْمًا بِمَا تَنْطَوِي عَلَيْهِ صَمَائِرُ أَمَانِكَ وَمَا يَكُونُ مِنْ شَأْنٍ صَفْوَتِكَ وَطَهَّرْتَهُمْ فِي مَنْشِئِهِمْ وَمُبْتَدئِهِمْ وَحَرَسْتَهُمْ مِنْ نَفْثِ نَافِثِ الْيَهُمِ وَأَرْيَتَهُمْ بُرْهَانًا مِنْ عَرْضِ نُسُولِهِمْ فَاسْتَجَابُوا لِأَمْرِكَ وَشَغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِطَاعَتِكَ وَمَلُؤُوا أَجْزَاءَهُمْ مِنْ ذِكْرِكَ وَعَمَرُوا قُلُوبَهُمْ بِتَعْظِيمِ أَمْرِكَ وَجَزَّءُوا أَوْقَاتَهُمْ فِيمَا يُرْضِيكَ وَأَخْلَوْا دَخَائِلَهُمْ مِنْ مَعَارِضِ الْخَطَرَاتِ الشَّاغِلَةِ عَنْكَ فَجَعَلْتَ قُلُوبَهُمْ مَكَامِنَ لِإِرَادَتِكَ وَعُقُولَهُمْ مَنَاصِبَ لِأَمْرِكَ وَنَهْيِكَ وَأَلَسْنَتْهُمْ تَرَاجِمَةً لِسُنَّتِكَ ثُمَّ أَكْرَمْتَهُمْ بِمُورِكَ حَتَّى فَضَّلْتَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ وَالْأَقْرَبِينَ إِلَيْهِمْ فَخَصَّصْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَأَنْزَلْتَ إِلَيْهِمْ كِتَابَكَ وَأَمَرْتَنَا بِالتَّمَشُّكِ بِهِمْ وَالرَّذِّ إِلَيْهِمْ وَالِاسْتِنْبَاطِ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ تَمَسَّكْنَا بِكِتَابِكَ وَبِعِثْرَةِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الَّذِينَ أَقَمْتَهُمْ لَنَا دَلِيلًا وَعِلْمًا وَأَمَرْتَنَا بِاتِّبَاعِهِمُ اللَّهُمَّ فَإِنَّا قَدْ تَمَسَّكْنَا بِهِمْ فَازِفْنَا شَفَاعَتَهُمْ حِينَ يَقُولُ

الْحَائِبُونَ فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعٍ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ وَاجْعَلْنَا مِنَ الصَّادِقِينَ الْمُصَدِّقِينَ
لَهُمُ الْمُطْرِينَ لِإِمَامِهِمْ [الْمُنْتَظَرِينَ لِأَيَّامِهِمْ] النَّاطِرِينَ إِلَى شَفَاعَتِهِمْ وَلَا نُضِلَّنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَخِيهِ وَصِنُوهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقِبْلَةَ الْعَارِفِينَ وَعَلِمِ
الْمُهْتَدِينَ وَثَانِيِ الْخَمْسَةِ الْمَيَامِينَ الَّذِينَ فَخَرَبِهِمُ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَبَاهَلَ اللَّهُ بِهِمُ
الْمُبَاهِلِينَ فَقَالَ وَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ
الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ذَلِكَ الْإِمَامُ الْمَخْصُوصُ
بِمُؤَاخَاتِهِ يَوْمَ الْإِخَاءِ وَالْمُؤَيَّرُ بِالْقُوَّةِ بَعْدَ ضَرْ الطَّلَوِ وَمَنْ شَكَرَ اللَّهَ سَعَّيْهِ فِي هَلْ
أَتَى وَمَنْ شَهِدَ بِفَضْلِهِ مُعَادُوهُ وَأَفَرَّ بِمَنَاقِبِهِ جَاوِدُوهُ مَوْلَى الْأَنَامِ وَمُكَسِّرُ الْأَصْنَامِ
وَمَنْ لَمْ تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَنِّمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا طَلَعَتْ شَمْسُ النَّهَارِ وَ
أُورِقَتِ الْأَشْجَارُ وَعَلَى النُّجُومِ الْمُشْرِقَاتِ مِنْ عِثْرَتِهِ وَالْحَبَجِ الْوَاضِحَاتِ مِنْ
ذُرِّيَّتِهِ^١.

١. كفعمى، ابراهيم، المصباح، ص ٦٨٨.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن بابويه، محمد بن علي، علل الشرائع، المكتبة الحيدريه، نجف، ١٩٦٦.
٣. ابن طاووس، علي بن موسى، اقبال الأعمال، تحقيق جواد قيومي اصفهاني، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ١٤١٤.
٤. حرعالملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، چاپ دوم، آل البيت، قم، ١٤١٤.
٥. طباطبائي بروجردي، حسين، جامع احاديث الشيعة، چاپ المطبعة العلمية، قم، ١٣٩٩.
٦. طوسي، محمد بن حسن، مصباح المتعجل، فقه الشيعة، بيروت، ١٤١١.
٧. فيض كاشاني، محسن، الوافي، مكتبة الامام أمير المؤمنين علي عليه السلام، اصفهان، ١٤٠٦.
٨. قمي، عباس، مفاتيح الجنان، چاپخانه اسوه، بی تا.
٩. كفعمي، ابراهيم، جنة الأمان الواقية وجنة الايمان الباقية (المصباح)، چاپ سوم، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٤٠٣.
١٠. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، چاپ سوم، دار الكتب الاسلامي، تهران، ١٣٨٨.
١١. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣.
١٢. محمودي، محمدباقر، نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه، مؤسسة الاعلمي، بيروت، بی تا.
١٣. ملكي تبريزي، ميرزا جواد، المراقبات (أعمال السنة)، مؤسسة دار الاعتصام، قم، ١٤١٦.
١٤. نوري طبرسي، حسين، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، آل البيت، بيروت، ١٤٠٨.

مباهله در شعر عربی و فارسی

◇ دکتر امیر سلمانی رحیمی، دکتر اندیشه قدیریان

از برجسته‌ترین جلوه‌های ادبیات متعهد، اثرپذیری شاعران تازی و پارسی از قرآن کریم، احادیث نبوی و اخبار و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام است. شمار قابل ملاحظه سروده‌های آیینی و ظهور انواع ادبی مانند: منقبت، میلادیه، مرثیه و غدیریّه، گواه این مدّعاست.

اشاره به موضوع مباهله در شعر عربی و فارسی، هم تلمیح به قرآن کریم است و هم با احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، به ویژه امام علی علیه‌السلام پیوندی تنگاتنگ دارد.

در ۲۴ ذی حجه سال دهم هجری به موجب آیه ۶۱ سوره آل عمران، خداوند به پیامبرش فرمان داد تا سران مسیحی نجران را به مباهله فراخواند. امر الهی اطاعت شد و هنگامی که مسیحیان، پنج تن آل عبا را در کمال سادگی، حاضر دیدند، از شرکت در مراسم هم‌نفرینی سرباز زدند که خود، سندی دیگر بر حقانیت اسلام است.

بازتاب این رخداد در گلچینی از اشعار عربی و فارسی، به شیفتگان فضیلت و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام پیشکش می‌گردد. با این توضیح که تقدّم شواهد عربی بر فارسی و ترتیب داخلی هریک از شعرها، مبتنی بر تاریخ سرایش و سال درگذشت یا تولد سراینده آن‌هاست.

در این میان، به خواست ناشر محترم، تنها به درج شواهد شعری بسنده گردیده و از شرح و توضیح ابیات و ذکر اختلاف نسخ و پرداختن به زندگانی سرایندگان خودداری شده است.

الف) در شعر عربی

۱- ابومحمد عونى (متوفای بعد از ۱۱۰ق)

وَأَلْحَقَهُ يَوْمَ الْبِهَالِ بِنَفْسِهِ بِأَمْرٍ أَتَى مِنْ رَافِعِ السَّمَاوَاتِ
فَمَنْ نَفْسُهُ مِنْكُمْ كَنَفْسِ مُحَمَّدٍ بَنَى الْإِفْكَ وَالْبُهْتَانِ وَالْفَجَرَاتِ^۱
- واز اوست:

أَمَا سَمِعْتُمْ خَبَرَ الْمُبَاهَلَةِ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهَا مُفَاضِلَةٌ
بَيْنَ الْوَرَى فَهَلْ رَأَى مَنْ عَادَلَهُ فِي الْفَضْلِ عِنْدَ رَبِّهِ وَقَابَلَهُ^۲
- واز اوست:

... هَذَا وَقَدْ شَبَّهَهُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَهَلْ لِمَلِكِهِمْ مِثَالُهَا
هَذَا وَقَدْ شَارَكَهُ يَوْمَ الْعَبَا فِي نَفْسِهِ فَابْتَهِلَ ابْتِهَالُهَا...^۳

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۵۹.
(در روز مباهله، به فرمانی رسیده از پرافرازنده آسمان‌ها، او را به خویش ملحق کرد).
(پس جان کدام یک از شما همچون جان محمد است؟ ای فرزندان تهمت، افترا و فسق و فجور).

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴۵.
(آیا خبر مباهله را نشنیده‌اید؟ آیا نمی‌دانید که آن، رقابت در فضیلت و برتری بود؟).
(در میان همه خلق، و آیا کسی را در فضیلت و جایگاه در نزد پروردگار، همسنگ او دیدند؟!).

۳. همان جا.
(این در حالی است که پیش‌تر او را به هارون نسبت به موسی تشبیه کرده بود. آیا ماندی برای آن سراغ دارید؟!).

(افزون بر این، در روز کسا، او را جان خود خواند و مباهله کرد).

۲- سید حمیری (۱۰۵ - ۱۷۳ق)

... تَعَالَوْا نَدْعُ أَنْفُسَنَا فَنَدْعُو جَمِيعاً وَالْأَهَالِي وَالْبَنِينَ
وَأَنْفُسَكُمْ فَتَبْتَهِلِ ابْتِهَالاً إِلَيْهِ لِيَلْعَنَ الْمُتَكَبِّرِينَ
فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ وَكَانَ طَبِياً بِمَا يَأْتِي وَأَزْكَى الْقَائِلِينَ
إِذَا جَحَدُوا الْوِلَاءَ فَبَاهِلُوهُمْ إِلَى الرَّحْمَنِ تَأْتُوا غَالِبِينَ...^۱

ـ واز اوست:

... فَأَجَبْتُهُ بِجَوَابٍ غَيْرِ مُبَاعِدٍ لِلْحَقِّ مَلْبُوسٍ عَلَيْهِ غِطَاءٍ
أَهْلُ الْكَسَاءِ أَحَبَّتِي فَهُمْ الدَّوَا فَرَضَ الْإِلَهُ لَهُمْ عَلَى وِلَاءٍ
وَلِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَوَالَى دِينَهُمْ فَلَهُمْ عَلَى مَوَدَّةٍ بِصَفَاءٍ
وَالْعَانِدُونَ لَهُمْ عَلَيْهِمْ لَعْنَتِي وَأَخْصُصُهُمْ مَنَى بِقَصْدٍ هِجَاءٍ^۲

۱. همان، ج ۳، ص ۱۴۴؛ امین، محسن، أعيان الشيعة، ج ۳، ص ۴۲۸.

(بیابید خود و خاندان و پسران را بخوانیم).

(و شما نیز همه خود را بخوانید تا مباهله کنیم و تا او متکبران و ناراستان را نفرین ـ لعن ـ کند).

(پیامبر که در آنچه آورده بود، آگاه و ژرف‌نگر و پاک‌ترین گویندگان است، فرمود:).

([خداوند فرمان داده] اگر ولایت را انکار کردند، با آنان مباهله کن و شما پیروز خواهید بود).

۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۴.

(پس او را پاسخی گفتم که به دور از حقیقت نیست و پوشیدگی و ابهام به آن راهی ندارد).

(اهل کسا، محبوبان من‌اند و هم آنان‌اند که خداوند ولایت ایشان را بر من واجب کرده است).

(و هر که آنان را دوست بدارد و ولایت‌شان را بپذیرد، من نیز محبت بی‌آلایش خود را

ارزانی‌اش می‌کنم).

(و لعن و نفرین و هجوم من متوجه کسی است که با آنان دشمنی کند).

ـ واز اوست:

أَوَلَمْ يَقُلْ لِلْمُشْرِكِينَ وَكَذَّبُوا
بِالْوَحْيِ وَاتَّخَذُوا الْهُدَى سِخْرِيًا
قَوْمُوا بِأَنْفُسِنَا وَأَنْفُسِكُمْ مَعًا
وَنِسَائِنَا وَبَنِيكُمْ وَبَنِيَا
نَدْعُو فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ الَّتِي
تَغْشَى الظَّلَامَ الْعَانِدَ الْمَشْنِيَا
نَصَبَ الْكِسَاءِ فَكَانَ فِيهِ خَمْسَةٌ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا إِنْسِيَا^۱

ـ واز اوست:

... فَقَالُوا تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا مَعًا
وَأَنْفُسَنَا نَدْعُو وَأَنْفُسَكُمْ مَعًا
فَقَالُوا نَعَمْ فَاجْمَعْ نُبَاهِلَكَ بُكْرَةً
لِيَجْمَعَنَا فِيهِ مِنَ الْأَصْلِ مَجْمَعُ
فَجَاؤُوا وَجَاءَ الْمُصْطَفَى وَابْنُ عَمِّهِ
وَلِلْقَوْمِ فِيهِ شَرَّةٌ وَتَسْرِعُ
وَأَبْنَاءُكُمْ ثُمَّ النِّسَاءُ فَأَجْمِعُوا
وَلِقَومٍ فِيهِ شَرَّةٌ وَتَسْرِعُ
وَفَاطِمُ وَالتَّبِطَّانِ كَيْ يَتَضَرَّعُوا
فَلَمَّا رَأَوْهُمْ أَحْجَمُوا وَتَضَعَّعُوا^۲
إِلَى اللَّهِ فِي الْوَقْتِ الَّذِي كَانَ بَيْنَهُمْ

→ (آیا او به مشرکان و کسانی که وحی خدا را تکذیب کرده و سخن هدایت را به استهزا گرفتند، نگفت:)

(برخیزید تا خودمان و خودتان و زنانمان و پسرانمان و پسرانمان را بیاوریم تا)
(دعا کنیم و نفرین خدا را بخوانیم، نفرینی که بر تاریکی غلبه می‌یابد).
(او عبا را گسترده و در زیر آن بهترین همه آفریدگان خدا در میان انسان‌ها جای گرفتند).

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

(گفتند: بیایید، پسرانمان و پسرانمان و زنانمان را بخوانیم، پس همه جمع شدند).
(و با هم، خودمان را بخوانیم - دعوت کنیم - تا آنان که از یک اصل اند کنار هم جمع شوند).
(پس گفتند: آری، همه را جمع کن تا صبح هنگام مباهله کنیم، در حالی که در این کار، شتاب و حرص داشتند).
(آنان آمدند و محمد مصطفی و پسرعمویش و فاطمه و حسن و حسین آمدند تا [در درگاه او] تضرع کنند).
(اما همین که او را در میان آن جمع دیدند، عقب‌نشینی کردند و برخورد لرزیدند).

ـ وازاوست:

...إِذْ قَالَ كُرْزُهَاؤُمُوا أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ حَتَّى تُبَاهِلَ فِي عَدِ
فَأَتَى النَّبِيُّ بِفَاطِمٍ وَلَيْثِهَا وَحُسَيْنٍ وَالْحَسَنِ الْكَرِيمِ الْمِصْعَدِ
جَبْرِيلُ سَادِسُهُمْ فَأَكْرَمُ سَادِسِ وَأَخِيرُ مُنْتَجِبٍ لِأَفْضَلِ مَشْهَدِ^۱

۳- دعبل الخزاعی (۱۴۸ - ۲۴۶ ق)

أَهْلُ الْمُبَاهَلَةِ الْكَرِيمَةِ وَالْكَسَا وَالْبَيْتِ وَالْأُسْتَارِ وَالْحُرُمَاتِ
وَمَخَازِنُ الْعِلْمِ الْمُنْزَلِ عِنْدَهُمْ بِالْوَحْيِ وَالْقُؤَامِ بِالْبَرَكَاتِ
وَذُؤُوا الْكِتَابِ الْقَائِمُونَ بِأَمْرِهِ وَالْعَالِمُومُتَشَابِهِ الْآيَاتِ ...^۲

۴- ابن رومی (- ۲۸۶ ق)

قَوْمٌ بِهِمْ قَالَ النَّبِيُّ مُبَاهِلًا وَعَلَيْهِمْ مَدَّ النِّجَادِ الْأَحْرَجَا
عَرَجَ الْأَمِينُ أَخًا مِنْ حُبِّهِ وَأَبَى بِغَيْرِ اخْوَةِ أَنْ يَعْرِجَا^۳

۱. امین، محسن، اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۱.

(کرز [برادر بزرگ نجرانیان] گفت: پسران و زنان تان را بیاورید تا فردا مباهله کنیم).

(پس پیامبر، فاطمه و ولی خود و حسن و حسین را آورد).

(جبریل ششمین آنان بود و گرمای ترین همراه و ششم برای آن جمع و بهترین برگزیده برای برترین صحنه).

۲. دعبل خزاعی، محمد بن علی، دیوان دعبل الخزاعی، ص ۷۱.

(آنان همان اهل مباهله بزرگ و آل عبا و اهل بیت و صاحبان حریم و حرمت اند).

(گنجینه های دانش نازل شده از طریق وحی نزد ایشان است و آنان واسطه های برکت و روزی اند).

(آنان آگاهان به کتاب خدا و برپادارندگان امر او و آشنایان به آیات متشابه اند).

۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۶.

۵- حِمَّانِی علوی / أفوه (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم)

... وَأَنْزَلَهُ مِنْهُ النَّبِيُّ كَنْفَسِهِ رَوَايَةَ أَبِرَارٍ تَأَدَّتْ إِلَى الْبِرِّ
فَمَنْ نَفْسُهُ مِنْكُمْ كَنْفَسِ مُحَمَّدٍ أَلَا بِأَبِي نَفْسِ الْمُطَهَّرِ وَالطَّهْرِ...^۱

۶- صاحب بن عبَّاد (۳۲۶ - ۳۸۵ ق)

أَيَعُوبُ دِينَ اللَّهِ صَنَوْنَبِيَّهِ وَمَنْ حُبُّهُ فَرَضُ مِنَ اللَّهِ وَاجِبُ
... أَفَى رَفْعِهِ يَوْمَ التَّبَاهِلِ قَدَرُهُ وَذَلِكَ مَجْدٌ مَا عَلِمْتَ مُوَاطِبُ
أَفَى ضَمِّهِ يَوْمَ الْكِسَاءِ وَقَوْلِهِ هُمْ أَهْلُ بَيْتِي حِينَ جَبْرِيلَ حَاسِبُ^۲
- واز اوست:

قَالَتْ فَمَنْ بَاهِلُ الطَّهْرِ النَّبِيُّ بِهِ فَقُلْتُ تَالِيهِ فِي حِلِّي وَمُتَحَلِّي^۳

-
- (آنان کسانی‌اند که پیامبر با ایشان مباهله کرد و نشانه‌های بزرگی در ایشان نمایان است).
(جبرئیل با همتا و برادر خود عروج کرد و او درخواست بی‌همانند و برادر به معراج رود).
۱. عاملی نباتی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۵۲.
(پیامبر او را در جایگاه خویش نشاند و این روایت و نقل نیکان است).
(از شما کیست که همچون پیامبر باشد؟ جان من فدای آن جان پاک باد).
۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۴۳ و ج ۳، ص ۱۴۶.
(ای پیشوای دین خدا و همتای پیامبر او! ای که دوست داشتن او، تکلیفی واجب و از سوی خداست!)
(آیا در بلند کردن او به آن جایگاه، در روز مباهله، منزلت او شناخته می‌شود؟ و این، منزلتی است که کسی در آن او را همراهی نمی‌کند).
(آیا منزلت او به جای دادنش در زیر - عبا - کساست؟ و اینکه فرمود: اینان اهل بیت من‌اند؟ در جایی که جبرئیل شمارنده آنان بود).
۳. همان، ج ۳، ص ۸۰.
(گفت: پیامبر با همراهی چه کسانی مباهله کرد؟ گفتم: با کسی که در سفر و حضر همراه او بود).

- واز اوست:

بِمَنْ صَمَّ الْكِسَاءَ بِمَنْ يُبَاهِي رَسُولُ اللَّهِ مَنْ كَالْمُنْجِحِينَ
بِمَنْ ذَا بَاهِلٍ الْكَفَّارُ لَمَّا أَتَوْهُ مُجَادِلِينَ مُبَاهِلِينَ^۱

۷- ابن حماد (متوفای اواخر قرن چهارم)

وَسَمَاءُ فِي الذِّكْرِ نَفْسَ الرَّسُولِ فِي يَوْمٍ بَاهِلٍ لَمَّا خَشَعَ
فَقِيمَ تَخَيَّرْتُمْ غَيْرَ مَنْ تَخَيَّرَهُ رَبُّكُمْ وَاصْطَنَعَ^۲

- واز اوست:

وَسَمَاءُ رَبِّ الْعَرْشِ فِي الذِّكْرِ نَفْسُهُ فَحَسْبُكَ هَذَا الْقَوْلُ إِنْ كُنْتَ ذَا خَبَرٍ
وَقَالَ لَهُمْ هَذَا وَصِيِّي وَوَارِثِي وَمَنْ شَدَّ رَبُّ الْعَالَمِينَ بِهِ أَزْرِي^۳

- واز اوست:

وَقَالَ مَا قَدْ رَوَيْتُمْ حِينَ الْحَقِّهِ بِنَفْسِهِ عِنْدَ تَأْلِيفٍ يُؤْلَفُهُ

۱. همان، ص ۴۱۴.

(پیامبر در داستان کسا، چه کسانی را به خود ملحق کرد؟ پیامبر به چه کسانی، به عنوان رستگاران، مباهات می کرد؟).
(در مقابله با آنان که او را به مباهله خواندند، با چه کسانی همراه شد و آنان را در کنار خود گرفت؟).

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۱.

(در قرآن، او را جان و نفس پیامبر نامید؛ در روز مباهله، آنگاه که همه در برابر او خاشع بودند).
(از چه روشما کسی جز برگزیده خدا را برمی گزینید و از خود بدعت و ساخته ای می آورید؟).

۳. همان، ج ۲، ص ۵۸.

(اگر آگاه باشی، این سخن تو را بس است که: خداوند او را در قرآن، جان و بلکه نفس پیامبر خواند).
(و به آنان گفت: این وصی و وارث من و کسی است که خدا با او پشت مرا استوار کرده است).

وَنَفْسٌ سَيِّدَنَا أَوْلَى النَّفُوسِ بِنَا حَقًّا عَلَى بَاطِلِ النَّصَابِ نَقْدُهُ^۱
- واز اوست:

... سَمَاءُ رَبِّ الْعَرْشِ نَفْسٌ مُحَمَّدٍ يَوْمَ الْبِهَالِ وَذَاكَ مَا لَا يُدْفَعُ^۲
- واز اوست:

وَنَفْسُهُ مِنْ نَفْسِهِ وَجِنْسُهُ مِنْ جِنْسِهِ وَعَرْشُهُ مِنْ عَرْسِهِ فَهَلْ لَهُ مُعَادِلُ^۳
- واز اوست:^۴

اللَّهُ سَمَاءَهُ نَفْسٌ أَحْمَدَ فِي الْقُرْآنِ يَوْمَ الْبِهَالِ إِذْ نَدَبَا
فَكَيْفَ شَبَّهَهُ بِطَائِفَةِ شَبَّهَهَا ذُو الْمَعَارِجِ الْخَشْبَا^۵

۱. همان، ج ۲، ص ۵۹.

(او همانی را گفته که شما روایت کرده‌اید؛ اینکه پیامبر او را به خود ملحق کرد و نفس خود نامید).

(جان و نفس سرور ما، سزاوارترین کس بر ولایت بر ماست. و این حقی است که بر باطل آنان می‌افکنیم).

۲. همان، ص ۱۴۵.

(پروردگار عرش، در روز مباهله او را جان و نفس پیامبر نامید، و این حقیقتی است که ردشدنی و انکارپذیر نیست).

۳. همان، ج ۲، ص ۵۹.

(جان او [علی] جان وی [پیامبر] و تبار و اصل آنان، یکی است. همسر او دختر وی است و آیا او را همتایی هست؟).

۴. این دو بیت به سوسی نسبت داده شده که به احتمال بسیار، همان ابن حمّاد بصری، در قرن چهارم است.

۵. همان جا.

(خداوند او را در قرآن، جان و نفس احمد نامید، روز مباهله، آن هنگام که دست به دعا و ندبه برداشت).

(چگونه می‌توان گروهی را که صاحب معراج‌ها آن را چوب نامید، به او شبیه دانست؟).

۸- مهيار (متوفای ۴۲۸ ق)

فَمَنْ باهَلَ اللهُ أعداءَهُ فَكَانَ الرسولُ بِهِمْ أبْهَلاً
وَهَذَا الْكِتَابُ وإِعْجَازُهُ عَلَى مَنْ وَفَى بَيْتِ مَنْ أَنْزَلَهُ^۱

۹- طلّاح بن رزّيك (۴۹۵ - ۵۵۶ ق)

وَأُثْمِتَى قَوْمٌ إِذَا ظَلَمُوا فَهَمُّ لَا يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَزَنَ قَتِيلٌ
هَمُّ أَوْضَحُوا الْآيَاتِ حَتَّى بَيَّنُّوا الْغَايَاتِ فِي التَّحْرِيمِ وَالتَّحْلِيلِ
عِنْدَ التَّبَاهُلِ مَا عَلِمْنَا سَادِساً تَحْتَ الْكِسَا مَعَهُمْ سِوَى جَبْرِيلَ
إِنَّ الْكَثِيرَ مِنَ الْمَدَائِحِ فِيهِمْ قُلْ، وَمَدْحُ اللَّهِ غَيْرُ قَلِيلٍ...^۲

۱۰- ابن عودی (۴۷۸ - ۵۵۸ ق)

هُمْ باهَلُوا نَجْرَانَ مِنْ دَاخِلِ الْعَبَا فَعَادَ الْمُنَادِي عَنْهُمْ وَهُوَ مُفَحَّمٌ
وَأَقْبَلَ جَبْرِيلٌ يَقُولُ مُفَاخِراً لِمِيكَالَ مَنْ مِثْلِي وَقَدْ صِرْتُ مِنْهُمْ
فَمَنْ مِثْلُهُمْ فِي الْعَالَمِينَ وَقَدْ غَدَا لَهُمْ سَيِّدُ الْأَمْلَاحِ جَبْرِيلٌ يَخْدُمُ^۳

۱. ابن بطریق، یحیی بن الحسن، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، ص ۱۹۲.
(هرکه را خداوند با ایشان علیه دشمنانش مباهله کرد، پیامبر نیز با آنان مباهله کرد).
(این قرآن و اعجاز آن است؛ بنگرید که بر چه کسی و در خانه چه کسی نازل شده است).
۲. شتبر، جواد، أدب الطّف او شعراء الحسین، ج ۳، ۱۱۹.
(پیشوایان من کسانی اند که حتی اگر به ایشان ستم شود، آنان ذره ای ستم روا ندارند).
(آنان همه آیات را تفسیر کردند تا آنجا که همه حلال ها و حرام ها را بیان نمودند).
(در مباهله، در زیر - عبا - کسا، همراه آنان جز جبرئیل، ششمی برای آنان نمی شناسیم).
(همه ستایش ها برای آنان، با همه بسیاری، اندک است و بی تردید مدح خدا از ایشان کم به حساب نمی آید).
۳. همان، ج ۳، ص ۱۲۷.

۱۱- وقال آخر^۱

وَيَوْمَ الْعَبَا قَدْ كَانَ بِأَهْلِ أَحْمَدُ
بِهِ وَبِسَبْطِيهِ شُبَيْرُوشَبَّرُ
وَفَاطِمَةُ خَيْرُ النِّسَاءِ وَهَذِهِ
لَمُعْجَزَةٌ لَّوَأَنَّهُمْ يَتَفَكَّرُوا
وَقَالَ لَهُمْ جَبْرِئِيلُ هَلْ أَنَا مِنْكُمْ
وَمَرَّ عَلَى الْأَمْلَاكِ إِذْ ذَاكَ يَفْخَرُ
يَقُولُ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ
وَمَا أَحَدٌ غَيْرِي عَلَى ذَاكَ يَقْدِرُ^۲

۱۲- خطیب مَنبِج

تَعَالَوْا نَدْعُ أَنْفُسَنَا جَمِيعاً
وَأَهْلِينَ الْأَقْرَابِ وَالْبَنِينَ
فَتَجْعَلَ لَعْنَةُ اللَّهِ ابْتِهَالاً^۳
عَلَى أَهْلِ الْعِنَادِ الْكَاذِبِينَ^۴

-
- (آنان از درون عبا با نجرانیان مباهله کردند و منادی با تأکید، این معنا را تکرار کرد).
(جبرئیل با افتخار به خود در برابر میکائیل به او گفت: چه کسی می تواند همپای من باشد که با ایشان بوده ام؟).
(در سراسر هستی چه کسی به جایگاه ایشان می رسد؛ که جبرئیل در خدمت شان بوده است).
۱. کوشش برای یافتن نام سراینده به جایی نرسید اما از آنجا که در مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب، متوفای ۵۸۸ ق درج شده است، جایگاه کنونی برای آن در نظر گرفته شد.
۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۶.
- (محمد در روز - عبا - کسا به او و دو پسرش حسن و حسین مباهله کرد).
(و نیز به فاطمه، برترین زنان؛ و این معجزه ای است، اگر بیندیشند).
(و جبرئیل به ایشان گفت: آیا من از شما میم؟ و با این، بر همه فرشتگان افتخار می کرد).
(می گفت: من از اهل بیت پیامبرم و کسی جز من را چنین افتخاری نصیب نشده است).
۳. همان جا.
- (بیایید همه خاندان و نزدیکان و پسران مان را فراخوانیم).
(و آنگاه نفرین خدا را برای اهل عناد و دروغگویان بخواهیم).

۱۳- صفی الدین حلی (متوفای ۷۵۰ق)

وَالْعَاقِبُ الْحَبْرُ فِي نَجْرَانَ لَاحَ لَهُ يَوْمَ التَّبَاهِلِ عُقْبَى زَلَّةِ الْقَدَمِ^۱

۱۴- ابراهیم کفعمی (۸۴۰ - ۹۰۵ق)

... وَأَيُّ التَّبَاهِلِ دَلَّتْ عَلَى مَقَامِ عَظِيمٍ وَمَجْدٍ كَبِيرٍ
وَأَوْلَادُهُ الْغُرُسُفُنُ النِّجَاةُ هُدَاةُ الْأَنَامِ إِلَى كُلِّ نَوْرِ^۲

۱۵- نعمت الله جزائری (۱۰۵۰ - ۱۱۱۲ق)

نَوْرٌ مِنَ اللَّهِ إِلَّا أَنَّهُ بَشَرٌ نَفْسُ النَّبِيِّ، وَلَكِنْ لَا يُقَالُ نَبِيٌّ
زَوْجُ الْبَتُولِ وَمَا أَذْنَاهُ مِنْ نَسَبٍ صِنُّو الرِّسُولِ وَمَا أَعْلَاهُ مِنْ نَسَبٍ^۳

۱۶- محمد بن ابی طالب موسوی / مجدی (قرن یازدهم)

يَا ابْنَ الْبَغْيَةِ يَا رَأْسَ الْبُغَاةِ وَيَا نَجَلَ الطُّغَاةِ وَأَهْلَ الزَّيْغِ وَالزَّلِيلِ...
نَفْسُ الرِّسُولِ وَوَاقِيهِ بِمُهْجَتِهِ وَنَاصِرُ دِينِهِ بِالْقَوْلِ وَالْعَمَلِ^۴

۱. حموی، ابن حجه، خزانه الأدب و غایة الارب، ص ۳۷۳.

(برای عاقب - بزرگ نجرانیان - فرجام لغزش و انحراف از حق، در روز مباهله آشکار شد).

۲. کفعمی، ابراهیم، المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الايمان الباقية)، ص ۷۰۱.

(و آیه های مباهله، نشانگر مقامی بلند و شرافتی بزرگ است).

(و فرزندان درخشان او، کشتی های نجات و هدایتگران مردم به روشنایی اند).

۳. جزائری، سید نعمت الله، کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، ج ۱، ص ۳۵۱.

(نوری از جانب خداست و با این همه، انسان است. او جان و نفس پیامبر است با این

تفاوت که پیامبر نیست).

(او همسر فاطمه است و چه نسب والایی دارد! او برادر پیامبر است و این چه تبار والایی

است!).

۴. موسوی حائری کرکی، محمد بن ابوطالب، تسلیة المُجَالِسِ وَزینة المَجَالِسِ (مقتل

الحسین علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۴۴-۴۴۵.

- وازاوست:

إِذَا تَلَوْنَا آيَةَ الْمُبَاهَلَةِ وَلَوْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا^۱

۱۷- محمد بن حسن خُرّعاملی (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ق)

هُوَ الْمُرْتَضَى نَفْسُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ مُبِينُ الْهُدَى لِلْخَلْقِ مُبْدِي الْغَرَائِبِ^۲

۱۸- سیدحیدر حلی (۱۲۴۰ یا ۱۲۴۶ - ۱۳۰۴ق)

فَمُ نَاشِدِ الْإِسْلَامِ عَنْ مُصَابِهِ أَصِيبَ بِالنَّبِيِّ أَمْ كِتَابِهِ
أَمْ أَنَّ رَكَبَ الْمَوْتِ عَنْهُ قَدْ سَرَى بِالرُّوحِ مَحْمُولًا عَلَى رِكَابِهِ
بَلْ قَدْ قَضَى نَفْسُ النَّبِيِّ الْمُرْتَضَى وَأَدْرَجَ اللَّيْلَةَ فِي أَثَوَابِهِ^۳

→ (ای پسرزن نابکار، ای سرآمد و بزرگ سرکشان! ای فرزند یایغان و صاحبان دل‌های گمراه و کژاندیش!).

(او، نفس پیامبر و کسی است که با خون خویش، از او پاسداری کرد و با سخن و رفتار خویش، آیین او را یاری رساند).

۱. همان، ص ۵۵۴. این بیت در سروده‌ای با قالب مثنوی است، که به ظاهر، اثر طبع مؤلف است.

(همین که آیه مباهله را می‌خوانیم، از سرنفرت، روی برمی‌گردانند).

۲. حرعاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۴۲۴.

([علی] مرتضی جان و نفس محمد نبی است. او بیان‌کننده راه هدایت و راستی برای مردم و به ظهور رساننده شگفتی‌هاست).

۳. ابن حیون، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴۵۵، پاورقی.

(برخیز و از مصیبتی که اسلام به آن گرفتار آمده خبر ده. مصیبتی که به پیامبر و کتاب او رسیده است).

(یا اینکه قافله مرگ از کنار او گذشته و سایه خود را بر سواران افکنده است).

(بلکه علی مرتضی که جان پیامبر بود، در گذشته است و شاید، مرگ به اندرون لباس‌های او راه یافته است!).

- واز اوست:

للهِ نَفْسٌ أَحْمَدٌ مَنْ قَدْ عَدَا مِنْ نَفْسٍ كُلِّ مُؤْمِنٍ أُولَى بِهِ^۱

۱۹- جعفر حلی نجفی (۱۲۷۷ - ۱۳۱۵ق)

... فَيَكُمُ آيَةُ التَّبَاهِلِ نَصُّ وَلَكُمْ آيَةُ السُّؤَالِ تَخَصُّصٌ^۲

۲۰- مهدی طالقانی (۱۲۶۵ - ۱۳۴۳ق)

شَاهِدْتُ - لَوْ شَاهَدْتُ عَيْنَاكَ ظَلَعَتَهُ - بَدْرًا بِلَا كَلْفٍ شَمْسًا بِلَا ظَفَلٍ

تَبَاهَلَ الْمُصْطَفَى الْهَادِي بِهِ وَبِهِ بَاهَى الْإِلَهَ فَيَا لِلَّهِ مِنْ رَجُلٍ^۳

۲۱- احمد محرم (۱۸۷۷ - ۱۹۴۵م)

این قصیده از دو جهت شایسته توجه و در میان سروده‌هایی با موضوع مباهله، کم سابقه و بلکه بی‌مانند است.

نخست: اینکه به تفصیل، مباهله را مضمون خود قرار داده و آن صحنه را به تصویر کشیده است و از آن، تنها در راستای بیان فضیلت‌ها و منقبت‌های امام

۱. همان، ص ۴۵۶.

(آفرین بر جان پیامبر. کیست که ولایت او بر مؤمنان، بیشتر و نزدیک‌تر از ولایت آنان به خویشان است؟).

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی الديوان العربی، در شبکه جهانی.

(آیه مباهله گفتاری روشن درباره شماس است. همان‌گونه که آیه سؤال - خاتم بخشی - به شما اختصاص یافته است).

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی بوابة الشعراء.

(ماهی تمام و دوست داشتنی و خورشیدی بی‌زوال را دیدم. کاش چشمان تونیز چهره او را دیده بود).

(پیامبر هدایتگر به او مباهله کرد و خداوند به او مباحات نمود. او چه مرد بزرگی است!).

علی علیه السلام و دیگر اهل بیت سود نجسته است.

دیگر آنکه: تلاش کرده با یادآوری این رخداد تاریخی، سران جامعه مسیحیت در عصر حاضر را به خود آورده و حقانیت و اقتدار اسلام را به رخ ایشان بکشد و از این رهگذر، شمشیر تیزشان بر ضد اسلام و مسلمانان را کند کند.

وَفَدَّ نَجْرَانًا! إِنْ أَرَدْتَ الرَّشَادَا	فَاتَّقِ اللَّهَ وَاتَّبِعْ مَا أَرَادَا
وَتَأْمَلْ، فِتْلِكَ حُجَّتُهُ الْبَيْضَا...	لَمْ تُبْقِ ظِلْمَةً أَوْ سَوَادَا
وَوَضَحَ الْحَقُّ وَانْجَلَى الشُّكُّ فَانْظُرْ	إِنَّهُ النُّورُ قَدْ أَضَاءَ الْبِلَادَا
... وَدَعَاهُمْ إِلَى التَّيِّهِ هِيَ أَهْدَى	فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا عِنَادَا
زَعَمُوا أَنَّهُمْ عَلَى الْحَقِّ مَا حَا..	... دُوا وَلَكِنَّهُ عَنِ الْحَقِّ حَادَا
... قَالَ لَا تَكْذِبُوا عَلَيْهِ وَتَوَبُّوا	وَاتَّبِعُوا الْحَقَّ مِلَّةً وَاعْتِقَادَا
إِنَّ عِيسَى صَلَّى إِلَهُ عَلَيْهِ	كَانَ لِلْحَقِّ قُوَّةً وَعَتَادَا
... أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً لَوَوَعَاهَا	رَاحَ بَعْدَ اللَّجَاجِ يَلْقَى الْقِيَادَا
لَمْ يَكُنْ دُونَ أَنْ يَبِيدَ مَحِيصُ	لَيْتَهُ بَاهِلَ النَّبِيِّ فَبَادَا
وَأَتُوا مُذْعِنِينَ يَبْغُونَ ضُلْحًا	يَدْفَعُ الْوَيْلَ وَالْخُطُوبَ الشَّدَادَا
سَيِّدِ الرِّسَالِ أَمْلَوْهُ فَفَازُوا	إِنَّمَا أَمَّلُوا الْكَرِيمَ الْجَوَادَا
... قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ خِيَارَ الْبَرَايَا	مِنْ بَنِينَ وَأَنْفُسٍ وَنِسَاءَا
هِيَ قَدْ خُصِّصَتْ مِنَ اللَّهِ فِيهِمْ	يَوْمَ وَاقَتْ بِالْخَمْسَةِ الْأَصْفِيَا
حِينَ بَاهَى بِهِمْ وَبَاهِلَ لَعْنًا	أَهْلَ نَجْرَانَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَا ^۱

۱. دراجی، محمد عباس، الاشعاع القرآنی فی الشعر العربی، ص ۷۲.

(نجرانیان! اگر به دنبال هدایتید، از خدا پروا کنید و از آنچه او اراده کرده است، پیروی کنید).

۲۲- حسین صادق کربلایی (معاصر)

بصفوة الخلق هذا اليوم ينحصر
يوم بهم باهل المبعوث عن ثقة
فقال اسقؤهم للجمع مرتعياً
إنا نرى لهم نوراً سيمحقنا
إذا دعا الله طه اليوم مبتهلاً
كأن سراً من المعبود يحرسهم
يوم التباهل يوم زاهر نضر
نصارى نجران إذ باتوا لينظروا
لا لن نباهل من أهله قد حضرُوا
لوباھلونا خُسِفنا وانمَحى الأثر
وأمنوا بعده قُل حاقنا الخطر
وما لنا مخرج إلا إذا عذروا

→ (نیک بنگرید، این برهان روشن اوست که هیچ سیاهی و تاریکی باقی نگذاشته است).
(حق، آشکار شده و تردید و دودلی از میان رفته است. بنگر، این نور حقیقت است که همه جا را روشن کرده است).
(او آنان را به استوارترین راه فراخواند، اما ستمکاران جز لجاجت و دشمنی را نپذیرفتند).
(پنداشتند که بر حق اند و از راه راست فاصله نگرفته اند، ولی حقیقت آن است که منحرف شده اند).
(فرمود: [به او دروغی ننیدید - او را بنده خدا و نه خدا بدانید - توبه کنید و در باور و رفتار، از حق پیروی کنید).
(عیسی که درود خدا بر او باد، توان و ذخیره حقیقت بود).
(خداوند آیه ای نازل کرد که اگر آن را درمی یافتند، دست از لجاج برمی داشتند و تسلیم می شدند).
(چاره ای جز هلاک نمانده بود. کاش پیامبر مباھله کرده بود / نفرین شان می کرد تا از میان رفته بودند).
(تسلیم و خواستار صلح شدند، صلحی که مرگ و تیره روزی را از ایشان دور کرد).
(آنان دل به لطف و رأفت پیامبر سپردند و نجات یافتند و در حقیقت به بزرگواری بخشنده امید بستند).
(بگو بیایید بهترین و محبوب ترین خلق نزد خود، یعنی خویشن زنان و پسران مان را بخوانیم).
(این فضیلت از خداوند به ایشان اختصاص یافته است؛ آن روز که آن پنج برگزیده را به صحنه آورد).
(خاتم پیامبران به آنان مباھات و به ایشان برضد نجرانیان مباھله کرد).

هم خمسة قبل هذا الكون قد خلُقوا	فی عالم التور قبل الذر قد زهروا
وسادة الخلق فی علم وفی خلق	هم الميامین والأبرار والغرز
من یعرف الله یعرف أن حُبهم	فرص من الله لا زیع ولا بطر
قد عاهدوا الله فی إخلاص طاعتهم	فأید الله مسعاهم بما صبروا
بِطْفِیه حاطهم عن کل سیئه	وطهر الله أهل البيت مذ فطروا
لأجلهم قامت الدنيا بأجمعها	أوتاد نور بهم قد کرم البشر
... لهم نفوس تسامت من طهارتها	تزکون وترقی بتقوی كلما اختبروا
فما غزاها الهوى يوماً بجانحة	وإن رمثها سهام الغی تنکسر
ولا عیونهم رقبت لبارقة	وما تردد فی أسماهم وتر
قالوا لدنياهم والحق یسمعهم	لن تخدعینا بزیف إثره سقر
إنا خبزناک والواعون لورجعوا	لطلقوک ثلاثاً بعد ما خبروا
ذی صفوة الخلق آیات تقو مننا	صلوا علیهم ثابوا كلما ذکرنا

۱. پایگاه اطلاع رسانی العتبة الحسينية المقدسة، در شبکه جهانی.

(امروز که روز مباهله، روزی پر جلوه و فرخنده است، منحصر به برگزیدگان همه هستی است).

(روزی است که فرستاده [حق] با اطمینان، با مسیحیان نجران که منتظر بودند، مباهله کرد).

(اسقف آنان، وحشت زده به همگان گفت: نه، ما هرگز با کسی که همه خانواده اش حاضرند، مباهله نمی کنیم).

(در آنان نوری می بینیم که ما را نابود می کند. اگر با ما مباهله کنند، [زمین] ما را فرو می بلعد و محو خواهیم شد).

(اگر طاهای امروز ما را نفرین کند و آنان پس از او آمین بگویند، بدان که خطری ما را فرا خواهد گرفت).

(گویی ناموسی الهی از آنان حراست می کند و ما گریزی نداریم، جز آنکه آنان عذری بیاورند [و میدان را ترک کنند]).

(آنان پنج تنی هستند که پیش از این هستی، در جهان روشنایی و پیش از عالم ذر، آفریده شده اند).

۲۳- ابراهیم دَبَّوس (۱۹۵۶م -) ^۱

... یَوْمٌ بِهِ بَاهِلٌ خَيْرُ الْخَلْقِ زُهْبَانٌ نَجْرَانٍ بِكُلِّ صِدْقِ
بَاهِلٌ فِيهِ سَيِّدُ الْوُجُودِ أَهْلُ الْعِنَادِ مِنْ ذَوَى الْجُحُودِ
فَقَدْ رَوَى السَّيِّدُ فِي الْإِقْبَالِ رَوَايَةَ صَاحِبَةِ الْمَقَالِ

→ (آنان سروران مردم در دانش و اخلاق پسندیده‌اند، آنان خجستگان و نیکان و برجستگان‌اند).
(هرکه خدا را بشناسد می‌داند که دوست داشتن آنان تکلیفی الهی است که کثی و غروری به آن راه ندارد).
(آنان مخلصانه با خدا پیمان بندگی بسته‌اند و خداوند شکیبایی و کوشش‌شان را تأیید کرده است).
(با لطف خود آنان را از هر بدی حفظ کرده است و از آنگاه که آفریده شده‌اند، این خاندان را [از هر پلیدی و گناهی] پاک و پاکیزه کرده است).
(همه دنیا به سبب ایشان برپاست. آنان ستون‌هایی از نورد که خدا به سبب ایشان بشریت را کرامت بخشیده است).
(آنان را جان‌هایی است که به سبب پاکی، از همه برترند و چون آزموده شوند به سبب تقوای الهی برتری و رشد می‌یابند).
(هیچ‌گاه هوئی و هوس به نبرد با آنان برخاست و اگر تیرهای گمراهی به سوی‌شان رها شود، خواهد شکست).
(جلوه چیزی چشم آنان را به خود نگرفت، و آواز [حرامی] در گوش‌شان طنین نیفکند).
(به دنیا، در برابر خدا گفتند: هرگز نمی‌توانی ما را با جلوه‌ای بفریبی).
(ما تو را آزموده‌ایم. آگاهان نیز اگر بیندیشند تو را سه طلاقه خواهند کرد).
(اینان برگزیدگان همه هستی‌اند، هرگاه از ایشان یاد شود، برایشان درود فرستید تا پاداش داده شوند).
۱. محمد کرباسی، محمد صادق، معجم الشعراء الناظمین فی الحسین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۶۴. به نقل از: الارجوزة المفيدة فی الباهلة السعيدة.
(روزی است که بهترین آفریدگان، با همه صداقت، با راهبان نجران مباهله کردند).
(در این روز، سرور عالم با لجوجان و منکران مباهله کرد).
(سید [بن طاووس] در [کتاب] اقبال خبری صحیح از آن روایت کرده است).

۲۴- عَمَّارُ جَبَّارِ خُضَيْرِ (۱۹۷۵م -)

حَدَّثَ بِهِ قَدْ رُسَخَ الْإِيمَانُ
 وَغَنِمَةَ لِلْمُسْلِمِينَ بِفَضْلِهِ
 وَدَعَائِمُ التَّوْحِيدِ مِنْ مَكْنُونِهِ
 الدِّينُ دِينُ الْحَقِّ دِينُ الْمُصْطَفَى
 زَاخِ الظَّلَامِ عَنِ الْبَرِيَةِ كُلِّهَا
 فَانْظُرْ لِحَالِ الْعَالَمِينَ بِفَتْرَةٍ
 وَاَنْظُرْ لِمَنْ عَبْدَ الْمَسِيحِ بِجَهْلِهِ
 قَدْ حَرَفُوا نَهْجَ ابْنِ مَرْيَمَ بَعْدَهُ
 فَأَتَاهُمْ صَوْتُ الرِّسَالَةِ دَاعِيَاً
 أَنَّ الْمَسِيحَ كَادَمَ فِي خَلْقِهِ
 فَتَمَعَّضَتْ أَهْلُ الْكِتَابِ وَأَجَلَبَتْ
 ثُمَّ انْبَرَى نَحْوَ الْمَدِينَةِ مُوَكَّبٌ
 وَتَوَافَدُوا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَكْثَرُوا
 ... نَادَاهُمْ أَنَا نُبَاهِلُ بَعْضُنَا
 قُلْ لِي يَمَنْ خَرَجَ النَّبِيُّ مَبَاهِلًا
 فَالْأَنْفُسُ الْمَعْنَى فِيهَا (حَيْدَرَةٌ)
 وَنَسَاؤُنَا خَيْرُ النِّسَاءِ كَرِيمَةٌ
 هَذِي هِيَ الزَّهْرَاءُ يَحْرُسُ ظِلُّهَا
 أَبْنَاؤُنَا سِبْطَاهُ مِنْ دُونِ الْمَلَا
 فَرَأَى النَّصَارَى أَنَّهُمْ فِي مِحْنَةٍ
 وَرَأَوْا وَجُوهًا كَالْمَنَائِرِ أَشْمَسَتْ
 وَفَدَّ النَّصَارَى اذْعَنُوا فِي مَنْطِقٍ

هُوَ لِلْعَقِيدَةِ جَوْهَرٌ وَبَيَانُ
 بِالنَّصْرِ وَالتَّأْيِيدِ هُمْ قَدْ بَانُوا
 هِيَ لِلْهُدَى أَرْسَى لَهَا الْقُرْآنُ
 صَلَّى عَلَيْهِ الْخَالِقُ الدِّينَانُ
 لَمَّا أَتَى خُتِمَتْ بِهِ الْأَدْيَانُ
 سَادَتْ بِهَا الْأَحْجَارُ وَالْأَوْثَانُ
 وَدَعَاؤُهُ رَبَّاً وَهَذَا الْإِنْسَانُ
 لَا عَنْ بَصِيرَةٍ أَنَّهُ الْبُهْتَانُ
 لَا تَكْفَرُوا فَيُضِلَّكُمْ شَيْطَانُ
 هُوَ مَنْ تُرَابٍ أَنْشَأَ الرَّحْمَنُ
 وَتَمَسَّكَتْ بِعِنَادِهَا نَجْرَانُ
 عَجَّتْ بِهِ الصُّلْبَانُ وَالرُّهْبَانُ
 لَجْدَالِهِ يَحْدُوهُمْ الْعَصِيَانُ
 وَعَلَى الْمُدَانِ بِجُرْمِهِ الْإِلْعَانُ
 وَبِمَنْ دَعَى وَالْحَاضِرُونَ عِيَانُ
 مَنْ جُنْدِلَتْ بِحَسَامِهِ الْأَقْرَانُ
 يَسْمُو بِهَا الْإِجْلَالُ وَالْعِرْفَانُ
 لَيْثُ الشُّرَى وَالضَّارِبُ الطَّعَّانُ
 هُمْ بِهَجَّتَاهُ وَأَنْهُمْ رِيحَانُ
 لَوْلَوْحَتِ صَوْبُ الدَّعَا الْكَفَّانُ
 لَا يُسْتَرَدُّ دَعَاؤُهُمْ وَيَهَانُ
 وَاسْتَيْقَنُوا أَنَّ الْخَتَامَ هُوَانُ

هَذِي الْمُبَاهِلَةُ الَّتِي مَكْنُونُهَا نَصْرُ لَدِينِ مُحَمَّدٍ وَضَمَانُ
وَبَأَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْوَرَى بِيئُوتُهُمْ يَنْزِلُ الْقُرْآنُ
وَبَأَنَّهُمْ هَذِي الشَّرِيعَةُ حِصْنُهَا لَغْضَابِهِمْ يَتَفَجَّرُ الْبِرْكَانُ
زُفِعَتْ بِهِمْ رَايَا دِينِ الْمُصْطَفَى بَوْجُودُهُمْ يَتَنَفَسُ الْإِيمَانُ
هَمَّ خَيْرَةُ الْأَخْيَارِ مِنْهَا جُ الْهُدَى كَانَتْ لَهُمْ يَاسِينُ وَالْدُّخَانُ
فَحَقَائِقُ التَّارِيخِ تَشْهَدُهَا هُنَا حُظُّ الَّذِي يَقْلُوبُهُمْ خُسْرَانُ^۱

۱. پایگاه اطلاع رسانی شعراء اهل البيت، در شبکه جهانی.
(مباهله) رخدادی است که پایه های ایمان از آن استواری یافت. آن، اصل باور و بیان حقیقت است)
(و بهره و پیروزی مسلمانان است که به لطف او فراهم آمد و تأییدی بر جدایی آنان [مسیحیان] از حق).
(پایه های یکتاپرستی از درون آن هویدا است و قرآن این استواری را فراهم آورد).
(دین، آیین حق و آیین مصطفی است. درود آفریننده جهان بر او باد).
(تاریکی [و جهل] از همه مردم زدوده شد، آنگاه که او آمد و دین ها به او خاتمه یافت).
(وضع جهانیان را در روزگاری بنگر که پرستش سنگ و بت فراگیر بود).
(بنگربه کسانی که از سر نادانی، مسیح را پرستیدند و او را خدا خواندند، در حالی که او یک انسان بود).
(سنت پسر مریم را، پس از او تحریف کردند؛ نه از سر آگاهی، بلکه به او تهمت زدند).
(ندای دعوت رسالت به گوش شان رسید و آنان را به این حقیقت فراخواند: کفر نوزید که شیطان گمراه تان خواهد کرد).
(مسیح، در آفرینش همچون آدم است. او از خاک است و آفریده خداوند).
اما این دعوت براهل کتاب دشوار آمد و گروه خود را فراخواند و نجرانیان دست از عناد برداشتند).
(پس از آن بود که کاروانی به سوی مدینه حرکت کرد، کاروانی که صدای صلیب ها و راهبان از آن بلند بود).
(به حضور پیامبر رسیدند و از سر نافرمانی، با او مجادله بسیار کردند).
(آنان را گفت: مباهله می کنیم و نفرین و لعنت خدا بر کسی که در بند گناه است).
(به من بگو پیامبر همراه چه کسانی به مباهله آمد و در برابر همگان، همراه چه کسانی زبان به نفرین گشود؟).
(منظور از «انفس» در آن [آیه]، حیدر است. کسی که به شمشیر بران او دشمنان پاره پاره شدند).

ب) در شعر فارسی

این موضوع مهم تاریخی نیز توجه چندین تن از شاعران آیینی ادب فارسی را برانگیخته و از زوایای گوناگون از دید شاعرانه آنان، ثبت و ضبط گردیده است.

۱- کسائی مروزی (۳۵۱-۳۹۰ ق)

«قل تعالوندع» برخوان ورندانی گوش دار لعنت یزدان ببین از «نبتهل» تا «کاذبین»^۱
وی در این بیت، با اشاره به آیه مباهله می گوید: اگر گفتار قرآن را در شأن
امام علی علیه السلام پذیرا باشی و یقین حاصل کنی که وی در حکیم «نفس پیامبر»

→
(و زنان ما، بهترین زنان اند؛ زنانی که بزرگی و معرفت، برتری شان بخشیده است).
(این، فاطمه زهراست که سایه او بر سرها گسترده است. شیربیشه و آنکه [دشمن را] با
ضرب و نیزه خود از پا درمی آورد).
(«ابناءنا»، دو پسر اویند، نه دیگران. آنان نور دیدگان [پیامبر] و گل های خوشبوی
بهشت اند).
(مسیحیان دیدند که آنان در اندیشه و اندوهناک اند. کاش دست ها را برای دعا بلند
می کردند).
(آنان چهره هایی تابناک همچون خورشید دیدند که نه دعای شان بی اجابت می ماند و نه در
درگاه او خوار و ذلیل اند).
(نمایندگان مسیحیان زبان به پذیرفتن حق گشودند و یقین کردند که سرانجام، خواری و
شکست است).
(این مباهله است که راز آن، یاری دین محمد و تضمین پیروزی اوست).
(و اینکه، محمد بهترین آفریدگان است و قرآن در خانه های ایشان نازل شده است).
(و اینکه آنان، دژهای این آیین اند، کسانی که آتش فشان از خشم ایشان فوران می کند).
(پرچم های دین مصطفی به واسطه ایشان برافراشته است و ایمان، به سبب آنان نفس
می کشد).
(آنان بهترین بهترین هانید و راه روشن هدایت. یاسین و دخان نیز از آن ایشان است).
(حقیقت های تاریخ گواهی می دهد که بهره دشمن کینه توز آنان، زیان است).
۱. درخشان، مهدی، اشعار حکیم کسائی مروزی و تحقیقی در زندگانی و آثار او، ص ۶۹.

است، پس نه تنها دوستداری وی را لازم و واجب می‌شماری، بلکه به هیچ عنوان، شخص یا اشخاص دیگری را برای احراز خلافت پس از پیامبر ﷺ، بر امام علی و فرزندانش ترجیح نخواهی داد؛ به‌ویژه آنکه لعنت الهی که در این آیه بر «دروغگویان» اختصاص یافته، تنها به نصرانیانی که عیسی را پسر خدا می‌دانند، نثار نمی‌شود؛ بلکه از کلیت آیه می‌توان دریافت که این لعنت، شامل حال کسانی نیز خواهد شد که به دروغ، دیگران را براهل بیت رسالت برتری داده‌اند و می‌دهند.

۲- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (۵۴۰ - ۶۱۸ق)

این شاعر و عارف قرون ششم و هفتم هجری، در الهی‌نامه قدری پوشیده و هنرمندانه‌تر، محتوای آیه مباهله را ذکر کرده و گفته است:

پیمبرگفتش ای نور دو دیده زیک نوریم هردو آفریده
علی چون ثانیه باشد زیک نور یکی باشند هردو از دویی دور^۱

۳- حسن کاشی آملی (۶۶۴ - ۷۲۶ق)

او در ابیاتی متوالی از آیات قرآن کریم و احادیث بهره برده و در ابیات زیر به تضمین درونمایه‌های آیه مباهله پرداخته است:

در آیه مباهله، نفسِ نبی، علی است پس التجای فضل به غیری چرا برم؟
وآنکه چو خوانم آیه تطهیر و عصمتش گردد مسلم چو قرآن گواه برم
در علمش از سلونی و اندر امامتش دعوی خویش از سخن لافتی برم^۲

۱. عطار نیشابوری، فریدالدین، الهی‌نامه، ص ۳۹۱.

۲. کاشی آملی، حسن، دیوان، ص ۱۲۹.

۴- غلام‌رضا سازگار (۱۳۲۰ش -)

وضوبگیرم و در حال روزه با تکبیر
زبانِ حق شوم و آیه مباهله را
کنم مباهله با دشمنانِ حیّ قدیر
به شأنِ فاطمه و شوهرش کنم تفسیر
ز قول دوست و دشمن شنوکه این آیه
محمد و علی و فاطمه، حسین و حسن
پی مباهله کردند روی در صحرا
فتاد چشم نصارا به آن خدا رویان
مسیحیان پی نفرین پنج تن دیدند
همه به خاک قدوم پیمبر افتادند
به حضرت تونصارا تمام تسلیم اند
هزار مرتبه نفرین به دشمنان علی
کنند فضل علی را به دشمنی انکار
چرا شدند فراری از این حقیقت محض
قسم به جان علی! منکر مباهله را
گرفتم آنکه شود خصم منکر خورشید
فضائل علی از حد بود فزون چه زیان
که بر مباهله منکر شوند یا به غدیر^۱

۵- دکتر اکبر بهداد (۱۳۲۳ش -)

حقّ و باطل در مدینه روبه روست
اهل حق را حق پرستی آبروست

۱. سازگار، غلام‌رضا، آتش مهر، ص ۸۳.

حق پرستان همچو انگشتان دست	پرتواین حق پرستان هرچه هست
اهل بیت مصطفی دانی که پنج	رحمة للعالمین مانند گنج
مصطفی ختم رُسل در پیش بود	منزلت از هر پیمبر بیش بود
درگه حق، او که برتر از همه	در بغل دارد حسین فاطمه
سبط اکبر در کنار مصطفاست	دست او در دست خیرانیاست
... بعد پیغمبر علی مرتضاست	جانشین و همچو جان مصطفاست
فاطمه خیرُ نساء العالمین	فاطمه نور سماوات و زمین
مقتدای او پسر عمش علی ست	تاقیامت مرتضی بر حق، ولی ست
آیت حق، اهل بیت مصطفاست	مستجاب الدعوه ارض و سماست ^۱

۶- احد ده بزرگی (۱۳۲۸ ش -)

شعر از مه و مهر شب شکن باید گفت	از فاطمه و ابالحسن باید گفت
تا خاطره مباهله گم نشود	پیوسته، سخن، سخن، سخن باید گفت

آیات چو آفتاب از خاور نور	نازل شده بر سینه پیغمبر نور
انباء و نساء و انفس اقدس حق	یعنی حسنین و علی و کوثر نور

آن پنج وجود صاحب عصمت حق	یعنی همه عصاره خلقت حق
کردند فنا بنای اسقف بازی	با هیمنه شگفت و با هیبت حق ^۲

۱. بهداد، اکبر، دیوان اربعین، ص ۵۶.

۲. ده بزرگی، احد، از آبی آسمان، ص ۷۳.

۷- محمدعلی ریاضی (۱۳۳۹ش -)

گیرم که آفتاب جهان ذره‌پرور است	این بس مرا که سایه مهر تو بر سراسر است
ای دل چرا به غیر خدا تکیه می‌کنی؟	امید ما و لطف خدا از که کمتر است؟
پشت فلک خمیده که با ماه و آفتاب	در حال سجده روی به درگاه حیدر است
شمس ضحی، امام هدی، نور هل اثنی	چشم خدا و نفس نفیس پیمبر است
در آیه مباهله این مهر و ماه را	جان‌هایکی و جلوه جان از دو پیکر است
کمترز ذره‌ایم و فزون‌تر ز آفتاب	ما را که خاک پای علی بر سرافسر است ^۱

۸- دکتر امید مجد (۱۳۵۱ش -)

به دستور پروردگار جلال	بود خلقت عیسی اندر مثال
چو آدم که او را ز خاک آفرید	که چون گفت شو، ناگهان شد پدید
پس از این هر آن کس که ورزد جلال	که در باب عیسی بود آن مقال
کنون چون به وحی یگانه خدا	شدی آگه از حالش ای مصطفی
بگو پس بیایند تا این زمان	همه گرد آییم در یک مکان
به همراه انفاس و اطفال و زن	تباهل نماییم ای انجمن
نماییم نفرین بر یک‌دگر	به درگاه پروردگار بشر
که ناراستگورا به خشم خدا	نماییم با این عمل مبتلا ^۲

۱. ریاضی، محمدعلی، نغمه‌های باقی، ص ۳۹.

۲. مجد، امید، قرآن مجید با ترجمه شعری (قرآن‌نامه)، ص ۷۵.

۹- مطهره عباسیان (۱۳۵۸ش -)

قرار شد دو طرف تن به احتجاج دهند که دین مردم خود را مگر رواج دهند
 قرار شد همگی با کسان خود باشند مگر علاج به یک زخم لاعلاج دهند
 نبرد شک و یقین بود و باز، اهل یقین بنا نبود به اهل لجاج باج دهند
 به حکم امر «تعالوا...» قرار بود آن روز مسیحیان همه پایان به یک لجاج دهند
 و در قبال تمام مخالفت‌هاشان به رسم روز، به اهل یقین خراج دهند
 شعاع نور حقیقت به هر طرف می‌رفت که از حجاز به نجرانیان سراج دهند

با اهل جدل مجادله باید کرد با تیغ زبان مقابله باید کرد
 بر منطق وحی سراگرنسپردند بی چون و چرا مباهله باید کرد^۱

۱. عباسیان، مطهره، خورشید با ما مهربان نیست، ص ۶۱.

منابع

۱. ابن بطریق، یحیی بن الحسن، عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۷ق.
۲. ابن حیون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تحقیق لجنة من أساتذة النجف الأشرف، المكتبة الحيدرية، نجف، ۱۹۵۶م.
۴. امين، محسن، اعيان الشيعة، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.
۵. بهداد، اكبر، ديوان اربعين، اصفهان، گلبهار، ۱۳۹۵.
۶. جزائري، سيد نعمت الله، كشف الاسرار في شرح الاستبصار، تحقيق مؤسسة علوم آل محمد عليه السلام، با اشراف سيد طيب موسوي جزائري، دارالكتب، قم، ۱۴۱۳ق.
۷. حرّ عاملي، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والآيات، جامعه مدرسين، قم، ۱۳۷۰ش.
۸. دراجي، محمد عباس، الاشعاع القرآني في الشعر العربي، مكتبة النهضة العربية، بيروت، ۱۴۰۷ق.
۹. درخشان، مهدي، اشعار حكيم كسائي مروي و تحقيقي در زندگاني و آثار او، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
۱۰. دعبل خزاعي، محمد بن علی، ديوان دعبل الخزاعي، الاعلامی، بيروت، ۱۹۹۷م.
۱۱. ده بزرگي، احد، از آبی آسمان، مؤسسه فرهنگي هنري آسمان هشتم، شيراز، مركز نشر زرينه، ۱۳۸۹.
۱۲. رياضي، محمد علی، نغمه های باقی، مؤسسه فرهنگي غدیر، کرمان، ۱۳۹۵.
۱۳. سازگار، غلام رضا، آتش مهر، گردآورنده و ویراستار، حسين فتحی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامي، ۱۳۹۲.
۱۴. شبر، جواد، أدب الطف او شعراء الحسين عليه السلام من القرن الأول الهجري حتى القرن الرابع عشر، الاعلامی، بيروت، ۱۹۱۴م.
۱۵. شريف الرضی، محمد بن حسين، خصائص الأئمة عليهم السلام، تصحيح محمد هادي اميني، مشهد، آستان قدس رضوي، ۱۴۰۶.

۱۶. عباسیان، مطهره، خورشید با ما مهربان نیست، تهران، فصل پنجم، ۱۳۹۰.
۱۷. عطارانیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، الهی نامه، تصحیح فؤاد روحانی، انتشارات کتابفروشی زوّار، ۱۳۶۹.
۱۸. کاشی، کمال الدین حسن بن محمود، دیوان، به کوشش سیدعبّاس رستاخیز، با مقدّمه حسن عاطفی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۹. کفعمی، ابراهیم، المصباح (جنة الايمان الواقية وجنة الايمان الباقية)، الاعلمی، بیروت، ۱۹۸۳ م.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفّاری و محمّد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷.
۲۱. مجد، امید، قرآن مجید با ترجمه شعری (قرآن نامه)، تهران، انتشارات امید مجد، ۱۳۸۸.
۲۲. محمد کرباسی، محمدصادق، معجم الشعراء النازمین فی الحسین، از مجموعه دائرة المعارف الحسينية، المركز الحسيني للدراسات، لندن - المملكة المتحدة، چاپ اول، ۱۴۳۲ ق.
۲۳. موسوی حائری کرکی، محمد بن ابوطالب، تسلیة المجالس وزينة المجالس الموسوم بمقتل الحسین، تحقیق فارس حسون کریم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۸ ق.
۲۴. پایگاه اطلاع رسانی (سایت) بوابه الشعراء.
۲۵. پایگاه اطلاع رسانی (سایت) الديوان العربی.
۲۶. پایگاه اطلاع رسانی (سایت) شعراء اهل البيت.
۲۷. پایگاه اطلاع رسانی (سایت) العتبة الحسينية المقدسة.